نسل جوان



اسرار

عقب ماندگی شرق

ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

اسرار عقب ماندگی شرق

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

نسل جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
اسرار عقب ماندگی شرق ----- ۹
مشخصات کتاب ----- ۹
اشاره ----- ۹
پیشگفتار ----- ۱۱
مسائلی که کمتر از آن سخن می‌گویند! ----- ۱۱
اسرار عقب ماندگی شرق ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
۱- عامل اصلی عقب افتادگی شرق ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
پس چه باید کرد؟ ----- ۲۵
۲- مشرق زمین گهواره تمدّن ----- ۲۹
اشاره ----- ۲۹
دورنمائی از آغاز حیات در روی زمین ----- ۳۱
اما انسان ----- ۳۳
۳- آنچه غربیها به ما مدیونند ----- ۳۹
اشاره ----- ۳۹
زادگاه اصلی تمدّن ----- ۴۰
آنچه «غربیها» به ما مدیون هستند ----- ۴۳
۴- تمدّن خیره کننده شرق ----- ۴۸
اشاره ----- ۴۸
مشرق زمین مرکز ظهور ادیان بزرگ ----- ۴۸
نخستین خدمتی که اسلام به پیشرفت تمدّن بشر نمود ----- ۵۱

اعترافات جالب غربیها ----- ۵۳
۵- شاید بعضی باور نکنند! ----- ۵۶
اشاره ----- ۵۶
کشف بزرگ! ----- ۵۶
۶- باران علوم شرق بر خاک خشک اروپا! ----- ۶۶
اشاره ----- ۶۶
تحریف رسوا ----- ۶۶
جزئی از یک نقشه وسیع و کلّی ----- ۶۹
۷- استعمار ادبی! ----- ۷۸
اشاره ----- ۷۸
به یاد فرهنگستان ----- ۸۳
گواه زنده‌ای بر گذشته ما ----- ۸۴
۸- قانون جنگل در عصر فضا! ----- ۸۹
بررسی کنونی «غرب» ----- ۸۹
قیافه واقعی در پشت این ماسک ریاکارانه ----- ۹۲
جنگ در گذشته و امروز ----- ۹۴
۹- جنگهایی که پایان ندارد ----- ۱۰۱
اشاره ----- ۱۰۱
چرا آتش جنگها خاموش نمی‌شود؟ ----- ۱۰۲
اشاره ----- ۱۰۲
۱- مصنوعات جنگی ----- ۱۰۳
۲- فرآورده‌های اضافی صنعتی ----- ۱۰۶
۳- تهیه مواد خام ----- ۱۰۸
۱۰- استعمار یکی دیگر از پدیده‌های شوم تمدّن غربی ----- ۱۱۰

اشاره ----- ۱۱۰

چرا غربیها نمی‌توانند بدون مستعمره زندگی کنند؟ ----- ۱۱۴

هرگز دوران استعمار سپری نشده ----- ۱۱۸

۱۱- ارزیابی تمدّن غرب ----- ۱۲۱

صنایع غرب یا زنجیر طلایی اسارت! ----- ۱۲۱

۱۲- تمدّن ماشینی غرب ----- ۱۳۱

گور خود را به دست خویش کنده است ----- ۱۳۱

و امّا مسأله خلع سلاح! ----- ۱۳۵

۱۳- عروسکهای طلایی یاسازمانهای بین المللی! ----- ۱۴۰

۱۴- کمکها و حاتم بخشیهای غرب ----- ۱۵۱

۱۵- قبل از هر چیز ----- ۱۵۹

یک انقلاب فرهنگی لازم است ----- ۱۵۹

۱۶- افسانه‌های دروغین ----- ۱۶۸

۱۷- افسانه عدم رشد سیاسی شرق ----- ۱۷۶

۱۸- نفوذ جادویی سیاست غرب! ----- ۱۸۴

۱۹- نخستین گام: یکپارچگی شرق ----- ۱۹۲

۲۰- فئودالیسم بین المللی ----- ۲۰۰

۲۱- دورانی سخت در راه گسستن پیوندهای استعمار ----- ۲۰۹

اشاره ----- ۲۰۹

۱- راه اقتباس صحیح ----- ۲۱۰

۲- قطع پیوندهای وابستگی ----- ۲۱۳

۳- مبارزه پی‌گیر با فرار مغزها ----- ۲۱۶

۴- مبارزه با لوکس پرستی ----- ۲۱۹

۵- خطر زندگی اقساطی ----- ۲۲۲

۶- توریستها ۲۲۵

۲۲- احیای ارزشهای اخلاقی ۲۲۷

درباره مرکز ۲۳۳

اسرار عقب ماندگی شرق

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ –

عنوان و نام پدیدآور : اسرار عقب‌ماندگی شرق/ ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : قم: نسل جوان، ۱۳۷۰.

مشخصات ظاهری : هشت، ۲۲۴ ص.؛ ۵/۱۱ × ۵/۱۶ س‌م.

فروست : انتشارات نسل جوان؛ ۱.

شابک : ۳۵۰ ریال

یادداشت : این کتاب در سال قبل توسط انتشارات بعثت و در سال ۱۳۴۸ منتشر گردیده است.

موضوع : اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره : BP۲۳۰/م۷الف۵ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳

شماره کتابشناسی ملی : م۷۱-۹۷۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

پیشگفتار

به نام خدا

مسائلی که کمتر از آن سخن می‌گویند!

چنـدی قبـل که فاتحـان کره مـاه عالی‌جناب «آرمسترانگ» و «همراهانش» قـدم رنجه فرمودنـد، و در مسافرت خود به دور دنیا، گرد کفشـی هم در کشور مـا تکاندنـد، پیـام محبّت‌آمیز جنـاب رئیس جمهور آمریکـا را که برای کـافّه خلایق دنیـا بود، به مـا هم ابلاغ فرمودند، و از این پیشرفت شگفت‌انگیز علمی حداکثر بهره برداری سیاسی را در سراسر جهان نمودند، در میان سخنان حکیمانه آنها نکته بسیار جالبی به چشم می‌خورد که شاهکاری از «ریشخندهای کودکانه» بود، و در نوع خود کم نظیر!

آنها گفتند:

اگر ما به آسمانها پرواز کردیم این پرواز آسمانی را از

ص: ۴

داستان «قالیچه سلیمان شما» الهام گرفتیم! راستی عجیب دنیایی است؟!

اوّلًا- قالیچه سلیمان پیش از آن که مال ما باشد مال شماست، و از کتب شما آمده است، این چه ریشخندی است؟! ...

ثانیاً- چه ربطی میان «قالیچه سلیمان» و پرواز «آپولو» به ماه وجود دارد؟!

ثالثاً- اگر شما راست می‌گویید به جای چنین ریشخند مضحکی چرا از آن همه استفاده سرشاری که به هنگام انتقال علوم از آسیا به اروپا، و به هنگام نهضت علمی خود از علوم ما مسلمانان کردید سخن نمی‌گویید؟

چرا لیست بدهکاریهای علمی خود را به شرق که به گفته ویل دورانت مورّخ شهیر شما «اسلام در طی ۵ قرن (از قرن دوّم تا ششم اسلامی) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو، اخلاق نیک، تکامل سطح زندگی، قوانین منصفانه انسانی، خوشرفتاری با پیروان ادیان دیگر، ادبیّات، تحقیق علمی و علوم، طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بود».

و به گفته خاورشناس معروفتان گوستاولوبون: «... نفوذ فکری مسلمانان دروازه‌های علوم و فنون و فلسفه

ص: ۵

به روی اروپائیان که از آن به کلّی بی‌خبر بودند باز کرد، و آنها تا ۶۰۰ سال استاد و معلم ما اروپائیان بودند» ذکر نمی کنید؟!

چرا از اینها حرف نمی‌زنید؟ قالیچه سلیمان چه ربطی به این مطالب دارد.

ج‌ج

ولی حقیقت این است جناب «آرمسترانگ» و همراهانش، درسشان را خوب بلد بودند، گل گفتند و درّ سفتند و آنها استاد ازل گفت بگو، بی کم و کاست گفتند، بدون این که از خود مایه گذاشته باشند، و تصدیق می کنید صلاح هم نبود غیر از این بگویند.

به هر حال این مسافرتها، و به رخ کشیدنها، هر حسنی داشته باشد یک عیب بزرگ و کلّی آن را نمی‌توان انکار کرد، و آن تحکیم عقده حقارتی است که سالیان دراز شرق از آن رنج می‌برد و او را در یک حال خودباختگی جانکاه فرو برده است، و با این اوضاع و احوال تشدید می گردد.

این احساس حقارت که از آغاز «صنعتی شدن غرب» و «بازار مصرف شدن شرق» شروع شده، چنان روح مردم شرق را گرفته که اصالت، سوابق درخشان علمی، استعداد

ص: ۶

ذاتی، و همه قدرتهای خلاق روحی خود را فراموش کرده، و به صورت یک موجود زبون و وابسته در آمده‌اند، و از همه بدتر این که فاصله آنها با غرب با نهایت تأسف- طبق تصریح مقامات بین المللی- نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شود.

ج‌ج

هدف از تألیف این کتاب تجزیه و تحلیل روشنی از این وضع خطرناک کنونی ملل شرق، و تشریح عوامل اصلی آن، و طرق مبارزه با آن است.

گر چه این موضوع مهمتر از آن است که بتوان با یک، یا چند کتاب، حق آن را ادا نمود، ولی امید است گام مؤثری برای گشودن این گونه بحثها، مخصوصاً در افکار نسل جوان و اندیشمند ما، باشد.

ج‌ج

چندی پیش که «قسمتی» از بحثهای این کتاب تحت عنوان «مشرق زمین باید به پاخیزد» در مجله مکتب اسلام انتشار یافت و با استقبال بسیار گرمی مواجه شد، یکی از نویسندگان معروف در مجله خود که از مجله‌های نسبتاً وزین کشور محسوب می‌شود، یکی از بحثهای آن را آورده بود، منتها

ص: ۷

تیتر بحث مـا را عوض نموده، و برای آن «مطالبی که کمتر کسـی آن را می‌گویـد! و اگر کسـی هم بگویـد کمتر کسـی به آن عمل می‌کند»! انتخاب کرده بود.

اکنون که این بحثهـا تکمیل شـده، و به صورت مسـتقلی نشـر می‌گردد، جای این سؤال باقی است که چرا این مسائل را کمتر کسـی می‌گوید، و چرا اگر کسی گفت کمتر کسی به آن عمل می‌کند؟!

به عقیده ما پاسخ این سؤال را هم در خود «این بحثها» باید جستجو کرد!

این خودباختگی، و احساس حقارت کشنده در برابر جنبش صنعتی غرب، آن چنان در وجود عده‌ای از شرقیها ریشه دوانده که حتی به خود اجازه نمی‌دهند که در این باره بیندیشند، گویا فکر کردن آنها هم محتاج به «اجازه قبلی» دیگران است!

پس از تشـخیص درد نیز آن قدر اعتماد به نفس در ما نیست که خود را قادر به درمان آن ببینیم، و گر نه چطورممکن است مسائلی را به این اهمیت که با موجودیت ما ارتباط دارد نادیده بگیریم! کمتر کسـی از آن بحث کند، و یا اگر کسـی این پرده اسـرارآمیز را درید کمتر کسی به آن ترتیب اثر دهد.

ص: ۸

و در هر صورت این طرز تفکر نیز ضرورت این بحثها را کاملًا تأییـد می‌نماید، و به ما الزام می کند، که آن را به عنوان یک وظیفه- بلکه به عنوان یک رسالت تاریخی- دنبال کنیم، و دین خود را در پیشگاه خدا، وجدان، و تاریخ ادا نماییم.

قم- آذر ماه ۴۸

ناصر مکارم شیرازی

ص: ۹

اسرار عقب ماندگی شرق

اشاره

ص: ۱۰

ص: ۱۱

۱- عامل اصلی عقب افتادگی شرق

اشاره

امروز غالب مردم مشرق زمین یک نوع، «احساس حقارت» ناراحت کننده‌ای- در خود- در برابر غربیها دارند.

و به دنبال این احساس حقارت؛ چشم امید خود را به دروازه‌های غرب- همان جا که به خیال آنها یک «جنس برتر»! زندگی می‌کند- دوخته، و دروازه کشورهای خود را با حرص و ولع زننده‌ای به روی فرآورده‌های تمدن غربی-/ از هر قبیل گشوده‌اند.

گویا غرب هم «این نقطه ضعف روانی» را احساس کرده، و لذا «وازده‌های مصنوعات» خود و «ته مانده» داروها و کالاهای نامرغوب دیگر، حتی لباسهای کهنه خود را به شرق می‌فرستد. از همه بدتر این که راه «فاضلاب

ص: ۱۲

و کثافات تمدن» خود را نیز به شرق گشوده است. این فضلاب‌ها همان فیلمهای بدآموز سکسی و گانگستر بازی، همان موادّ مخدّره، همان هیپی‌ها و همان بیتلها هستند که در سراسر مشرق زمین رخنه کرده و فضای پاک این محیطها را به قدر کافی «متعفن و آلوده» ساخته‌اند.

اگر این احساس حقارت در آغاز معلول تفوق صنعتی «غرب» بوده، امروز عامل اصلی عقب افتادگی «شرق» است.

زیرا مسلم است مردمی که خود احساس حقارت می‌کنند هرگز به پا نمی‌خیزند و هیچ گاه کوششی برای تجدید حیات خود نخواهند کرد.

علائم این «عقده حقارت» در تمام شؤون زندگی شرقیها امروز به چشم می‌خورد: از محیط خانه گرفته تا محل کسب و کار، دستگاههای اداری و مطبوعات، همه و همه تحت تأثیر مرگبار این عقده واقع شده‌اند برای نمونه:

ما غالباً از پوشیدن لباسهای ملّی و محلّی خود خجالت می‌کشیم و آن را نشانه عقب افتادگی می‌دانیم، به عکس سعی داریم از انواع مدهای زشت و زیبا و احیاناً مضحک و بد ترکیب و بی‌قواره

ص: ۱۳

به نام «مدهای اروپایی و آمریکایی» تقلید نماییم.

با این که هیچ دلیلی ندارد که آن نوع لباسها کوچکترین مزیتی بر لباسهای خودمان داشته باشد.

و اگر فی المثل کسی یک خوراک شرقی پاکیزه و لذیذ خورده باشد زیاد برای او مهمّ نیست ولی هستند کسانی که مثلًا از خوردن یک «خوراک خرچنگ»! بدلیل آن که یکی از خوراکهای اروپایی است احساس «سرافرازی» در خود می‌نمایند.

ما آثار پرشکوه و با عظمت باستانی فراوان داریم، ولی همین آثار آن گاه در نظر ما جلوه می‌کنند که مثلًا مستر «فلان» از «سانفرانسیسکو»! به تماشای آن بیاید.

خلاصه باید عظمت این آثار هم به امضای غربیها برسد، و آنها بگویند این آثار شما آثار گرانبهایی است، و الّا اینها هم نشانه عقب افتادگی خواهد بود، چون بوی کهنگی می‌دهند و چه بهتر که فراموش شوند.

در انتخاب اسم مؤسسات و شرکتهای تجارتی، اتوبوس‌رانی و ... حتی مغازه‌های کوچک دنبال اسمهای خارجی (اگر چه ظاهرش خارجی باشد و در باطن بی‌معنا) می‌رویم.

ص: ۱۴

در نامگذاری کودکان خود نیز از نام یک پیشوای بزرگ علمی، مذهبی و یا سیاسی و اجتماعی از گذشتگان خود، احساس «غرور و افتخار» نمی‌کنیم، ولی از یک نام خارجی گر چه نام یک فرد بی‌سرو پا باشد استقبال می‌نماییم، و به این ترتیب نسل جدیدی روی کار می‌آید به کلی مفاخر گذشته خود را فراموش خواهد نمود.

در سیاست داخلی و خارجی بیشتر سعی داریم کاری کنیم که آنها ما را «مترقّی!» و کشور ما را «کشور توسعه یافته» بدانند، مثل این که از خودمان شک داریم و آنها باید تصدیق کنند.

حتی در مسائل اصیل مذهبی و تاریخ زندگی پیشوایان بزرگ اسلام میل داریم غربیهای مسیحی پای آن را امضا کنند و مثلًا درس «خداشناسی» را «کریسی موریسن» آمریکایی و درس عظمت پیامبر اسلام را «کارلایل انگلیسی» به ما بدهد!

غالب مطبوعات ما بزرگترین الهام بخش این حقارتند.

مثلًا همان روزنامه‌ای که با شعارهای ریاکارانه و پر طمطراق: «رستاخیر ملي؛ ایرانی، جنس ایرانی بخر»! وارد میدان شده، همه هفته در صفحه خانواده و در مجله زنانش! خوانندگان

ص: ۱۵

عزیز خود را با شرح و تفصیل آخرین مدهای پائیزه و بهاره، زمستانه و تابستانه اروپایی و آمریکایی «مفتخر» می‌سازد (گویا این‌ها همه از اجناس اصیل ایرانی است که ایرانیان موظّفند آن را بخرند) و به این ترتیب خوانندگان گرامی آنها نه تنها جنس ایرانی نمی‌خرند، دوخت و مد ایرانی را هم نمی‌خرند و اگر دستشان برسد حتماً لباسهای خود را در دوزندگیهای پاریس هم می‌دوزند.

نه تنها «این» قسمت از مطالب مطبوعات ما نشانه «آن» عقده حقارت است، بلکه رپورتاژها، مسابقات، رمانها و سایر بخشهای آن هم معرف این نوع بیماری است.

جالب توجّه این که چندی قبل در یک آگهی مربوط به یک نوع «بیسکویت» این موضوع به چشم می‌خورد که صاحبان کارخانه «بیسکویت سازی مزبور اصرار، بلکه التماس کرده بودند که همه مردم باور کنند که بیسکویتهای کارخانه آنها «حتماً و قطعاً» زیر نظر دو کارشناس خارجی «مسیو فلان» و «مستر بهمان» تهیه می گردد.

یعنی اینها نیز فهمیده‌اند که بیسکویتهای نامرغوب را هم می‌شود به این عنوان در حلقوم ملّتی که احساس حقارت

ص: ۱۶

از در و دیوار اجتماعشان می‌بارد فرو کرد!

مسلماً این یک نوع «بیماری» یا لااقل «نقطه ضعف روانی» است که امروز سایه شوم خود را بر سراسر مشرق زمین افکنده و می‌رود که شرق را با تمام سوابق تمدّن درخشانش به صورت یک جامعه طفیلی، و بی‌روح درآورد و در جوامع غربی هضم و نابود کند.

بدیهی است تا غربیها دارای چنان روحیه‌ای هستند، و ما دارای چنین روحیه‌ای، تفوق اقتصادی و صنعتی آنها بر ما ادامه خواهد یافت، و مردم مشرق زمین «چه بخواهند و چه نخواهند» سرنوشتشان به دست غربیها تعیین خواهد شد، گو این که سند استقلالشان را غربیها هزار بار امضا کرده باشند.

آنچه در کشورهای جنوب شرقی آسیا (مانند ویتنام) و کشورهای آفریقایی (مانند کنگو) می‌گذرد شاهد زنده این موضوع است.

شاید عده‌ای از فرنگی مآبهای ما از شنیدن این حقایق تلخ و دردناك ناراحت شوند ولی با این حال باید این حقایق را بی‌پرده گفت، و همه را از خطر بزرگی که تمدن کهن و

ص: ۱۷

اصالت شرق را تهدید می کند آگاه ساخت.

نـه تنهـا بایـد دردهـا و نقطه‌هـای ضـعف را بـه همـه بگـوییم بلکـه بایـد همـه متفکران و اندیشـمندان و علاقه‌منـدان تجدیـد عظمت گذشته‌شرق، طرحهای جامع و عملی مؤثری برای پایان دادن به این وضع دردناک بریزند.

مانیز به نوبه خود تا آنجا که بفکر ناقصمان می‌رسد طرحهایی در این سلسله مقالات ارائه خواهیم داد.

پس چه باید کرد؟

بعضـی تصوّر می کننـد برای پایان دادن به وضع کنونی بایـد بکوشـیم و به هر قیمتی که هست عقب افتادگی صـنعتی خود را هر چه زودتر جبران نمـاییم تـا در ردیـف کشورهـای بزرگ صـنعتی جهـان در آییم، در آن موقع همه مشـکلات حـل خواهـد شـد و این دنباله‌رویها و غرب زدگیها خودبه‌خود متوقّف می گردد.

غافل از این که در این مدّت که ما مشـغول جبران عقب افتادگی صنعتی خود هستیم غربیها آرام ننشسته‌اند، آنها هم به سرعت پیش می‌روند. فی المثل آن روز که کارخانه‌های ذوب آهن در کشورهای مشرق زمین شروع به کار کند؛ غربیها

ص: ۱۸

در کره ماه پیاده شده‌اند و آن روز که ما به کره ماه برسیم آنها از کهکشانها هم گذشته‌اند.

زیرا بدیهی است آنها که در یک گوشه متوقّف نشده‌اند که ما بدویم و به آنها برسیم. ما اگر راه «پیشرفت صنتی» را با اتومبیل «مثلًا» طی می‌کنیم آنها این راه را با «هواپیماهای جت» می‌روند. و لذا می‌بینیم کارخانه‌های ما با این که مزد کارگرانش نسبت به کارگران غرب بسیار کمتر و سایر هزینه‌های آنها هم به همین نسبت کم می‌باشد باز قادر به رقابت با مصنوعات غربی نیستند، زیرا آن روز که آنها یک کارخانه کوچک به ما می‌دهند کارخانه‌های بسیار عظیمی که به واسطه وسعت حجم کار، فرآورده‌هایش بسیار ارزان تمام خواهد شد برای خود تهیه دیده‌اند.

دل ما خوش است که کم کم بعضی از صنایع کوچک را مانند ساختن یخچال و کولر و ... در اختیار گرفته‌ایم ولی باید توجّه داشته باشیم که غربیها هم بی‌میل نیستند سرمایه‌های عظیم خود را از این صنایع کوچک دست و پاگیر جمع کنند و در صنایع سنگین و «صادر کردن کارخانه‌ها» متمرکز نمایند.

ص: ۱۹

پس چه باید کرد؟ آیا دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم؟ یا این که تمام دروازه‌های شرق را به روی مصنوعات غربی ببندیم؟

آیا چنین کاری در شرایط کنونی امکان‌پذیر است یا نه؟

تصوّر می‌شود موضوع به همین سادگی نباشد؛ باید کار را از ریشه اصلاح کرد. یعنی باید قبل از هر چیز امور زیر را به دقّت تحت مطالعه قرار دهیم.

۱- اصلاح وضع روانی و گشودن عقده حقارتی که شرقیها در خود احساس می‌کنند و زنده کردن استقلال روحی و فکری، و کشتن روح غرب زدگی در افراد.

۲- کوشش برای زنده کردن سرمایه‌های ملی و ذخایر فکری شرق و ریختن طرحهای صحیحی برای قناعت نمودن به این سرمایه‌ها.

۳- احیای سنن اصیل گذشته و آشنا ساختن عموم- مخصوصاً نسل جوان- به افتخارات پیشین و معرفی مردان بزرگ شرق، و تشریح تمام نقاط درخشان تمدّن بزرگی که در گذشته داشته‌ایم، با ارائه سندهای زنده.

ص: ۲۰

۴- اقدام فوری برای بستن راه فاضلاب و کثافات تمدّن غربی.

به خواست خدا در بحث آینده درباره مطالب بالا توضیحاتی از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

ص: ۲۱

۲- مشرق زمین گهواره تمدّن

اشاره

در بحث گذشته به اینجا رسیدیم که خود باختگی و «حقارتی» که امروز «شرقیها» در برابر «غربیها» احساس می‌کنند تاکنون سرچشمه بدبختیها و مشکلات فراوانی شده، و در آینده نیز عواقب خطرناک و شومی به بار خواهد آورد، بنابراین باید با تمام قوا، برای از بین بردن این «احساس حقارت» و «خود کم بینی» به پا خیزیم و این سرطان مهلک را از اعماق افکار مردم شرق ریشه کن سازیم، طرحهایی اجمالًا برای این موضوع ارائه داده شد.

هنوز کسانی یافت می‌شوند که وقتی چشمشان به یک نفر اروپایی یا امریکایی می‌خورد خیره خیره به او نگاه کرده،

ص: ۲۲

سراپای او را «ورانداز» می کنند، ببینند راستی «خارجی» چگونه «موجودی» است که این تمدّن ماشینی را با همه مخلّفاتش پدید آورده است؟!

این مسأله منحصر به طبقه عوام و چشم و گوش بسته‌ها نیست، بلکه در میان طبقه به اصطلاح «رجال»! نیز کسانی دیده می‌شوند که وقتی می‌خواهند از سفرهای خود به اروپا و امریکا بحث کنند چنان آب در دهانشان جمع می‌شود که گویا از یک حادثه فوق العاده «افتخارآمیز» و «غرور افزا»! صحبت می کنند.

ولی همان طور که گفتیم غربیها نه یک «جنس برتر» هستند، و نه یک نژاد مافوق انسانی از کره مریخ و مشتری.

بلکه تمدّن آنها خیلی «تازه» و سابقه توحش آنها خیلی «قدیم» است.

و آن روز که تمدّن در «شرق» جوانه می‌زد، در «غرب» مطلقاً خبری از تمدّن نبود.

برای روشن شدن این حقیقت، و برای این که خیال نشود کمترین مبالغه و اغراقی در این سخن وجود دارد

ص: ۲۳

بـد نیست زنـدگی پرماجرای انسان را از نخستین روزهایی که قـدم روی زمین گـذارد مورد بررسـی قرار دهیم و ببینیم نخستین برق تمدّن از کجا درخشید؟

دورنمائی از آغاز حیات در روی زمین

هیچ کس درست نمی‌داند اوّلین طلیعه حیات و زندگی در روی کره زمین از کی شروع شده است؟

همین قدر می‌دانیم که تاکنون هر چه دانشمندان در این زمینه بیشتر کاوش کرده‌اند تاریخ پیدایش حیات را دورتر برده‌اند.

و به همین دلیل این مسأله صورت پیچیده‌تر و اسرار آمیزتری به خود گرفته است.

آخرین تحقیقات دانشمندان می‌گوید: کره مسکونی ما (احتمالًا) در چهار هزار میلیون سال قبل تولّد یافته است!

سه هزار سـال بر این کره زمین گـذشت که از زنـدگی و حیات، مطلقاً نام و نشانی نبود، همه جا آتش بود، همه جا دود و بخار بود، تا پوسته زمین کمی سرد، و چین خوردگیها به صورت کوهها و دره‌های عظیم در آن آشکار شد.

ص: ۲۴

سپس دوران بارانهای سیلابی شروع گردید، هزاران سال طوفان و بارانهای سیل آسا زمین را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بود، و امواج کوه پیکر، صخره‌های عظیم را همه جا در هم می‌کوبید و بر تمام قاره‌ها می‌دوید.

گویا این بارانهاو سیلها مأموریت داشتند مانند یک «تراکتور عظیم» زمینها را هموار کنند؛ صخره‌ها را بشویند و دشتها و جلگه‌های وسیعی که بستر زندگی انسان و سایر جانداران و محل روییدن انواع گیاهان است به وجود آورند.

بالاخره این مأموریت به خوبی انجام یافت، آبها در گودالهای عظیم جمع شدند و دریاها به وجود آمدند، کوهها به مقدار زیادی ساییده شد، دره‌هایی پر گردید، و زمینهای هموار و نرمی به وجود آمد.

پس از سه هزار میلیون سال یا قدری بیشتر (که باز تاریخ دقیق آن در دست نیست) نخستین جوانه زندگی در دریاها و در میان آبی که مایه حیات است پدیدار گردید.

جانداران با اشکال عجیب و مختلف یکی پس از دیگری به وجود آمدند، عدّه‌ای از نژادهای آنها برای همیشه

ص: ۲۵

منقرض شدند و عدّه‌ای دیگر باقیمانده و در همه جا منتشر شدند.

چگونگی پیدایش این جانداران گوناگون از اسرار آمیزترین فصول تاریخ زندگی کره مسکونی ماست.

همین تحقیقات می‌گوید: کاملترین نوع جانوران که پستانداران باشند: شاید از یکصد میلیون سال قبل باین طرف پیدا شدند.

اما انسان

از پیدایش انسان در روی زمین مدّت زیادی نمی‌گذرد.

این مدّت را به چند صد هزار سال تا چند میلیون سال تخمین می‌زنند.

این مدّت گر چه در برابر عمر زمین و پیدایش حیات در آن بسیار ناچیز است ولی در حد خود مدّت کمی نیست.

متأسفانه تحولاتی که در این مدّت در زندگی انسانها و قسمتهای مختلف زمین روی داده نیز به طور وضوح بر ما روشن نیست.

اطلاعات نسبتاً روشن ما درباره انسان بیشتر مربوط

ص: ۲۶

به پنج، شش هزار سال اخیر است که «خط» اختراع شده و تاریخ مدونی (آنهم چه تاریخی؟!) از زندگی بشر به یادگار مانده است. (این دوران را دوران تاریخ و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می‌نامند).

اگر مجموع عمر انسان را در روی زمین برابر با «یک شبانه روز» فرض کنیم، تمام تاریخ دوران بشر از «چند دقیقه» تجاوز نخواهد کرد، و نسبت به همه عمر زمین از یک «ثانیه» هم کمتر است، و عمده اطلاعات ما مربوط به همین یک ثانیه می‌باشد.

ولی در این میان، «خاکها» خدمت بزرگی به ما کرده‌اند، و گنجینه‌های گرانبهایی از دوران قبل از تاریخ، از آثار گوناگون زندگی گذشتگان، در دل خود نگاه داشته که می‌تواند بسان یک نورافکن ضعیف، پرتو کم رنگی بر قسمت‌های تاریک زندگی نیاکان ما بیندازد، و حقایقی از وضع آنها را به ما نشان دهد.

دانشمندان با استفاده از این پرتو ضعیف توانسته‌اند دوران ما قبل از تاریخ را به چهار دوران ممتاز بر اساس

ص: ۲۷

ابزار و آلاتی که از آنها به دست آمده تقسیم کنند:

نخست «عصـر حجر قـدیم» است که اطلاعات انسان از نیروها و مواهب آفرینش بسـیار کم بود، و تنها وسـیله او برای ادامه حیات در صحنه پرغوغای زندگی، تنها قطعات سنگهای بی‌قواره‌ای بود که تا اندازه‌ای آن را به صورت سلاحهای ساده درآورده بود.

در اواخر این دوران انسان به کشف مهمی نایل گشت که قیافه زندگی او را عوض کرد، و آن کشف «آتش» بود.

از این دوران که بگـذریم به «عصـر حجر جدیـد» می‌رسـیم. در این عصـر، انسان ابزارهای سـنگی منظم و صاف و صـیقلی به وجود آورد، و تغییرات فراوانی در قسـمتهای مختلف زنـدگی خود داد. عمر «عصـر حجر جدیـد» خیلی کوتاه است، و شاید از ده- بیسـت هزارسال تجاوز نکند، در حالی که «عصر حجر قدیم» بیش از ۹۰ درصد مجموع عمر بشر را روی زمین اشغال می‌کند!

پس از این دوران «عصـر برنز» یـا «مفرغ» شـروع می‌گردد که انسـان برای نخسـتین بـار بـا فلزات و طریقه ذوب آنهـا آشـنا می‌شود و بالاخره «عصر آهن» که آخرین دوران

ص: ۲۸

قبل از تاریخ است با کشف فلز محکم و پر مقاومتی به نام آهن آغاز می گردد، و قیافه زندگی انسان به کلی دگرگون می‌شود و کم کم برای شروع دوران «تاریخ» خود آمادگی پیدا می کند.

در این جا نکته قابل توجهی وجود دارد و آن این که: اعصار مزبور در تمام نقاط جهان همزمان با یکدیگر «شروع» و «پایان» نیافته‌اند، بلکه بعضی از نقاط جهان «عصر آهن» را طی می کردند در حالی که همان زمان نقاط دیگری «عصر حجر» را.

در این بین، بنا به گواهی مورّخان شرق و غرب هنگامی که بسیاری از نقاط مشرق زمین بعصر آهن رسیده بودند اروپاییها در عصر حجر زندگی می کردند.

بد نیست این سخن را از زبان نویسندگان تاریخ تمدّن غرب بشنویم.

در کتابی که به نام «تاریخ تمدّن غرب و مبانی آن در شرق» زیر نظر سه تن از اساتید برجسته دانشگاههای امریکا نوشته شده چنین می‌خوانیم:

«اکنون این طور به نظر می‌رسد که در بعضی از

ص: ۲۹

قسمتهای آسیا انسان موقعی که به آخرین دوره ترتیب زمانی یعنی «عصر آهن» رسیده بود، مردمی که در اروپا زندگی می کردند هنوز در «عصر حجر جدید» به سر می‌برند، و مردم استرالیا تقریباً در «عصر حجر قدیم» بودند.

کاوشها و حفریاتی که در نقاط مختلف مشرق زمین به عمل آمده نیز این حقیقت را روشن می کند که تمدن انسانی از شرق به غرب رفته است، زیرا قدمت آثار برجسته‌ای که از انسانهای گذشته به یادگار مانده در هیچ یک از نقاط جهان به پای آثاری که در شرق پیدا شده نمی‌رسد.

و از این بیان بخوبی نتیجه می گیریم که شرقیها خیلی زودتر از غربیها مراحل ابتدایی تمدّن را پشت سر گذاشتند؛ و در حقیقت مشرق زمین گاهواره اصلی تمدّن انسانی بوده است.

این نخستین برگ تاریخ تمدّن بشری در روی زمین می‌باشد و در همین برگ تفوق و برتری آشکار تمدّن شرقی به چشم می‌خورد.

ص: ۳۰

این اوّلین درسی است که در این سلسله بحثها باید آموخت و از ابن به بعد نیز باید در پرتو تاریخهای مستند، مسیر تمدّن انسانی را تعقیب کنیم و نقش شرق و غرب را در آن ارزیابی نماییم.

ص: ۳۱

۳- آنچه غربیها به ما مدیونند

اشاره

در بحث پیش طبق مدارکی که حتی نویسندگان غربی به آن اعتراف کرده‌اند این حقیقت را دانستیم که «مشرق زمین» دورانهای مختلف ما قبل تاریخ را خیلی زودتر از غرب پشت سر گذاشت؛ و برتری خود را در تمام ادوار پیش از تاریخ بر غرب حفظ کرد.

اکنون به یک بررسی اجمالی درباره تمدّنهای قدیم که پس از اختراع خط، و آغاز تاریخ بشر به وجود آمد، می‌پردازیم.

از نظر مورّخان جای تردید نیست که نخستین شکوفه‌های تمدّن انسانی در شرق آشکار شده است و این مردم مشرق زمین بودند که برای اوّلین بار در پیشاپیش قافله انسانیّت قدم در

ص: ۳۲

عصر (تاریخ) گذارند.

توضیح این که: «تمدن» را اگر به معنای زندگی شهری، و احداث واحدهای بزرگ اجتماعی به نام «شهر» با پدیده‌ها و آثار گوناگون آن بدانیم (همانطور که از لفظ تمدّن و ماده اصلی آن یعنی مدینه بر می‌آید) طبق گواه مورّخان شرق و غرب نخستین آثار «شهر» در شرق پیدا شد و زمان پیدایش آن را شش تا هفت هزار سال پیش تخمین زده‌اند.

و اگر آغاز تمدّن را از زمانی بدانیم که «خط» اختراع گردید و انسان توانست شرح سرگذشت خود را برای آیندگان به یادگار بگذارد، آن نیز چنان که خواهیم دید نخستین بار در مشرق زمین به وجود آمد و اتفاقاً زمان «پیدایش خط» را هم مقارن «پیدایش شهر» یعنی میان شش تا هفت هزار سال پیش می‌دانند اکنون با در نظر گرفتن این حقایق باید ببینیم زادگاه اصلی تمدّن کدام یک از نقاط کشورهای شرقی بوده است.

ج‌ج

زادگاه اصلی تمدّن

درست به نقشه «آسیا» و «آفریقا» دقّت کنید، مسیر رودهای «دجله» و «فرات» و «نیل» و قسمت شرقی سواحل

ص: ۳۳

مدیترانه را که در میان این دو قرار دارد در نظر بگیرید.

درست صورت یک «هلال» را تشکیل می‌دهد که همیشه زیر درختان سرسبز و انواع مختلف گیاهان و زراعتها پوشیده است و به همین دلیل آن را هلال خصیب یا (هلال حاصل‌خیز) می‌نامند.

تحقیقات مورّخان نشان می‌دهد که این «هلال حاصل خیز» که بی‌شباهت به یک گاهواره بزرگ نیست «زادگاه و پرورشگاه» اصلی تمدّنهای انسانی بوده است.

در اطراف بستر این رودخانه‌ها و سرزمینهای مجاور آن تمدّن به معنای واقعی خود «جوانه» زد، و زندگی انسانی وارد مرحله نوینی گردید.

بذر انواع علوم و دانشها، صنایع مختلف، و آنچه به زندگی بشر قیافه تازه‌ای می‌بخشد از صورتهای ساده و کوچک شروع به رشد و نمو کرد و سرانجام به صورت تمدّنهای «کلده» و «آشور» و «بابل» و «ایران» و «مصر» در آمد.

می‌گویند مقارن همین جریان، آثار نخستین تمدّن در دره‌های رود «سند» در هندوستان و دره‌های «هوانگ

ص: ۳۴

هو» و «وی» در چین شکوفا گردید.

در این که کدام عامل باعث بروز نخستین آثار تمدّن انسانی و فرهنگ شهری از این نقاط شده است در میان مورّخان اتفاق نظر نیست.

بعضی علّت اصلی آن را حاصل خیزی این نقاط و آمادگی زیاد آنها برای زندگی کشاورزی انسان که شکل واقعی زندگی آن روز بشر بود می‌دانند و ظهور تمدّن را پاسخی به «ندای دره‌های رودخانه‌ها» تصوّر کرده‌اند.

ولی جای این سؤال باقی می‌ماند که بدون شک در آن روز دره‌های رودخانه‌هایی که قابل کشت و ذرع بود منحصر به اینها نبود، و در نقاط مختلف «غرب» نیز چنین دره‌های حاصل‌خیزی یافت می‌شد که مردم آن هم چنان در حال توحّش به سر می‌بردند.

بنابراین باید گفت: عامل دیگر پیدایش تمدّن همان برتری میزان نسبی هوش و فکر مردمی که در این نقاط زندگی می‌کردند، بر سایر مردم روی زمین می‌باشد بوده است و این عامل را نباید از نظر دور داشت.

مسلّماً در آن وقت مردم شرق و نژادهایی که در این دره‌های

ص: ۳۵

حاصل‌خیز و نقاط مجاور آن زندگی داشتند از نظر هوش بردیگران برتری داشتند، و همین افکار پیشرفته آنها بود که چنان تمدّنی را ابداع کرد.

آری در آن روزها که در شرق، در آغوش رودخانه‌های دجله و فرات و نیل و سند و هوانگ‌هو تمدّنهای خیره کننده‌ای در حال تکوین بود از دره‌های رودخانه‌های «می‌سی‌سی‌پی» در آمریکا و رودخانه «ولگا» و «دانوب» و «رن» در اروپا هرگز این ندای تمدّن شنیده نشد و در اطراف آنها مردم همچنان در حال توحّش می‌زیستند.

آنچه «غربیها» به ما مدیون هستند

گامهای برجسته‌ای که ملل شرق از هزاران سال پیش به سوی تمدّن و علوم برداشتند و آثاری از آن که در دل خاک، در پیشانی سنگ نوشته‌ها، و در صفحات تاریخ باقیمانده بسیار است، و اگر تعجب نکنید همینها بود که غربیها پایه‌های تمدّن صنعتی خود را به روی آن گذارند.

بد نیست این سخن را از زبان خود غربیها بشنویم و لیست بدهکاریهای «مغرب زمین فراموشکار» را به طور

ص: ۳۶

خلاصه و مختصر در دست خود آنها بخوانیم.

نویسندگان کتاب «تاریخ تمدّن غرب و مبانی آن در شرق» که گفتیم سه تن از اساتید برجسته آمریکایی هستند در کتاب خود چنین می‌نویسند:

«الفبا» را شرقیها اختراع کردند ... ولی آنها تنها «اختراع بزرگی» نیست که استفاده از آن دین مغرب زمین به خاور نزدیک باستان می‌باشد بلکه فهرست «اوّلین چیزها» در این منطقه که هنوز هم برای ما اهمیّت دارند بسیار طولانی است.

در همین جا در شرق بود که نخستین گامهای علوم هیئت و ریاضیات و بخصوص سالنامه (تقویم) برداشته شد.

همین جا بود که نخستین مجموعه مدوّن قانون یعنی قانون معروف «هامورابی» در ۱۹ قرن پیش از میلاد فراهم گشت.

محتملًا از همین جا که نخستین معماری که به ما به ارث رسیده است به صورت مجموع زیبای

ص: ۳۷

قابل فهمی باقیمانده است!

و بالاخره از همین جا بود که نخستین ادیانی، که باصورتی مجزا از بقایای مادی می‌توانیم بشناسیم، آغاز یافت ... و مسیحیّت که پس از دو هزار سال هنوز دینی است که اکثریت قاطع زن و مرد در دنیای غرب به آن اعتقاد دارند همین جا به وجود آمد»(۱).

این بود قسمت مختصری از فهرست بدهکاری‌های مغرب زمین به شرق.

ما معتقدیم که اگر «شرق» چنین خدمتی به غرب نموده مهم نیست، باید هم بکند، بلکه می‌توان گفت غرب از این نظر دیْنی به شرق ندارد، این وظیفه شرق پیشرفته و متمدّن بوده است که دست دیگران را هم بگیرد و وارد تمدّن کند.

امّا مهم این است که «شرقی» با این سابقه درخشان چرا و به چه دلیل امروز این چنین در خود احساس شرمندگی و حقارت در برابر غربیها می‌کند، به طوری که سعی دارد برای

۱- نقل از کتاب فوق، ص ۱۶.

ص: ۳۸

نجات از چنگال ناراحتی‌های این عقده درونی، خود را به کلّی در غرب و غربی هضم نماید؟!

او که مخترع اصلی الفباست امروز می‌کوشد که الفبای خود را که آمیخته با احساس حقارت تنفّرآمیز او شده، از دست دهد و الفبای غرب را که بناهست در آن هضم شود به جای آن برگزیند!

او که به وجود آورنده انواع علوم است امروز بر اثر همین خودباختگی باید همواره ریزه خوار علوم دیگران باشد.

او که پدید آورنده نخستین معماری است امروز نه تنها در سبک معماری تقلید از غرب می‌کند، بلکه در سبک لباس پوشیدن و طرز غذا- با آن که هر قومی به حکم وضع جغرافیایی و آب و هوا سنن ملّی خود ناچارند لباس و غذای خاصّی داشته باشند- منتظر دستورات غرب است!

او که پیغمبران بزرگ را در محیط خود پرورش داده و شاهد ظهور ادیان آسمانی بوده امروز می‌خواهد افتخارات مذهب خود را از زبان غربیها بشنود!

رسالت بزرگ امروز ما این است که این دسته از

ص: ۳۹

شرقیها را از این خواب دردناك، از این حالت بهت زدگی، از این سرگردانی روحی یا هر چه می‌خواهید نام آن بگذارید؛ نجات دهیم.

دست دوستان خود را بگیریم و آثار به ظاهر خاموش و در واقع پرغوغای تمدّن کهن خود را به آنها نشان دهیم و به آنها حالی کنیم که شما از زیر «بوته خار» بیرون نیامده‌اید! شما وارث تمدّنی بس درخشان هستید.

ص: ۴۰

۴- تمدّن خیره کننده شرق

اشاره

* مشرق زمین مرکز ظهور ادیان بزرگ.

* نخستین خدمتی که اسلام به پیشرفت تمدّن بشر نمود.

* اعترافات جالب غربیها.

* من معتقدم که نور بسیاری از شرق به غرب تافته.

مشرق زمین مرکز ظهور ادیان بزرگ

بعضی می‌پرسند چرا و چگونه تمام پیامبران از مشرق زمین برخاسته‌اند، حتی مذهب مسیح علیه السلام که امروز بر اکثر کشورهای غربی سایه افکنده از شرق برخاسته است؟

مسیح علیه السلام در «فلسطین» تولّد یافت و از همان جا دعوت

ص: ۴۱

خود را شروع نمود، ما هرگز نشنیده‌ایم یکی از پیامبران بزرگ از غرب برخاسته باشد.

در برابر این سؤال بایـد گفت: اگر این گنـاهی باشـد گنـاه پیـامبران نیست، این گنـاه شـرق است که زودتر از نقاط دیگرجهان وارد تمدّن انسانی شده است. زیرا ظهور پیامبران بزرگ و ادیان آسـمانی که همراه با عالی‌ترین تجلیّات روح انسانی می‌باشد و وسـیله‌ای برای پیشرفت و تکامل جامعه‌ها در جنبه‌های مختلف معنوی و مادی است مسلّماً باید در زمینه‌های مستعد و ظروف مساعد باشد.

هیچ کس به یک باغبان ایراد نمی‌کند که چرا بذر خود را در یک سـرزمین مهیا و آماده پاشیده است، بلکه اگر در زمین غیرمستعد بپاشد جای ایراد است.

بنـابراین ظهور مـذاهب بزرگ در شـرق خود معلول قـدمت تمـدّن شـرق، و هم نشـانه دیگری از اصـالت تمـدّنهای شـرقی محسوب می‌گردد، و حـاکی از این است که مشـرق زمین قبـل از نقاط دیگر جهان مراحل گوناگون تمـدن را پیموده و به آن مرحله از رشـد فکری و عقلی رسیده که توانسته است دعوت پیامبران را درک کند.

ص: ۴۲

ممکن است کسانی ایراد کنند که این موضوع درباره ظهور اسلام صدق نمی‌کند، چه این که همه می‌دانیم اسلام از یک سرزمین عقب‌مانده شرقی و از میان یک ملّت نیمه وحشی طلوع کرد و این خود یکی از شگفتیهای این آئین بزرگ بود.

ولی باید توجّه داشت که مردم شبه جزیره عربستان گر چه مردمی عقب افتاده بودند امّا هیچ دلیلی نداریم که از نظر استعداد ذاتی برای پذیرش یک تمدّن عالی از دیگران عقب‌تر بودند. اگر چه یک سلسله عوامل نژادی و اجتماعی آنها را علی رغم استعدادی که داشتند به عقب رانده بود.

و لذا پس از طلوع اسلام آن چنان استعدادی از خود نشان دادند که برای همه مردم جهان مایه شگفتی بود.

گذشته از این سرزمین وحی و کانون پیدایش اسلام یعنی حجاز یک نقطه مرکزی در میان پنج تمدّن کهن و ریشه دار شرقی بود، زیرا ایران، یمن، مصر، روم شرقی، بابل و حیره، این سرزمین را از هر سو احاطه کرده بود.

مگر نه این است که «هلال حاصل خیز» که گاهواره اصلی تمدّن انسانی است شبه جزیره عربستان را دور می‌زند؟ گویا

ص: ۴۳

چنین مقدّر بود که تمدّنی در این مرکز پی‌ریزی شود که تمام تمدّنهای اطراف را در خود هضم کرده و تمام این نقاط را به وسیله یک دکترین عالم به هم پیوند دهد.

نخستین خدمتی که اسلام به پیشرفت تمدّن بشر نمود

آخرین تحقیقات علمی و فلسفی به ما می‌گوید که جهان «آفرینش» یک واحد بزرگ بیش نیست و این همه اشکال گوناگون و رنگهای مختلف، «خلقت» به یک «اصل» باز می‌گردد.

رسالت بزرگ علم و فلسفه این است که آن اصل اساسی را کشف کند و به همین دلیل هر قدر دامنه علم و دانش بشر وسعت می‌یابد یک نواختی قوانین جهان و وحدت آنها آشکارتر می‌شود.

جامعه انسانیّت هم یک «واحد بزرگ» بیش نیست، هر قدر بسوی وحدت پیش برود به اصالت و واقعیت خود نزدیکتر شده، و هر قدر با ایجاد مرزهای مصنوعی به اجزای بیشتری تقسیم گردد از حقیقت دور افتاده است!

به همین جهت با پیشرفت و تکامل جوامع انسانی، حکومتهای محلی که از بقایای دوران عقب ماندگی است، از

ص: ۴۴

طریق اتحاد، یا پیمانهای مختلف، به هم پیوسته و جوامع بزرگتری را تشکیل می‌دهند.

خلاصه این که جوامع پیشرفته همواره به سوی وحدت می‌روند، زیرا واحدهای بزرگتر امکانات زیادتری برای ترقی و تکامل دارند.

اسلام نه تنها پایه مسائل فکری و عقیده‌ای را بر اساس «توحید و وحدت» گذارده، بلکه در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز اصل «توحید و وحدت» زیر بنای اجتماع اسلامی را تشکیل می‌دهد.

اسلام مرزهای «جغرافیائی» و «نژادی» و «طبقاتی» را در هم کوبید، و بر ویرانه‌های آنها، جامعه واحدی که تمام انسانها- بدون استثنا- می‌توانستند در آن شرکت کنند بنا نهاد، حتی اگر روزی افراد انسان- آن طور که آرزو دارند- همه کرات منظومه شمسی را تسخیر نمایند دامنه این جامعه واحد اسلامی در آن جا نیز گسترده خواهد شد.

اسلام اگر می‌خواست روی «نژاد عرب» تکیه کند، آن چنان که سنت جاهلیت و طرز تفکّر مردم آن روز بود، و بدبختانه امروز هم به صورت دیگری عنوان شده، هرگز عالمگیر نمی‌شد

ص: ۴۵

و امروز پیروان آن نزدیک به هفتصد میلیون نفر نمی‌رسید، سهل است، امکان توسعه هم نداشت.

و اگر می‌خواست تنها روی مرزهای «حجاز» تکیه نماید امروز در میان ریگهای روان این سرزمین سوزان دفن شده بود.

و یا اگر نماینده یک طبقه خاص اجتماع، (مثلًا طبقه فئودالها) بود با از میان رفتن آنها از بین رفته بود.

ولی اسلام همه این آثار پراکندگی و نفاق را پشت سر گذاشت و اصل توحید در مدّت کوتاهی آن چنان کشور وسیع و قدرتمند با تمدّنی عالی و خیره کننده بوجود آورد که تا آن روز در جهان سابقه نداشت.

اعترافات جالب غربیها

گر چه عده‌ای از مورّخان غربی با آن همه آزاد فکری که مدّعی هستند هنوز با قضاوتهای آمیخته به تعصّب خود سعی می‌کنند پرده بر روی حقایق تاریخی انداخته و عظمت تمدّن درخشانی را که در سایه اسلام بر شرق- و به دنبال آن بر غرب- سایه افکند نادیده بگیرند و یا کمتر از آنچه هست قلمداد کنند.

ص: ۴۶

ولی عدّه‌ای دیگر روی «آزادمنشی» ویا «وضوح و روشنی موضوع» اعترافاتی در این زمینه کرده‌اند که حتی برای ما مسلمانان شرقی که غالباً روح و عظمت اسلام را هنوز به درستی درک نکرده‌ایم جالب است.

نویسندگان «تاریخ تمدّن غرب و مبانی آن در شرق» درفصلی که برای اسلام و تمدّن اسلامی عنوان کرده‌اند می‌گویند:

«در این نکته شکی نیست که هنگام وفات محمد صلی الله علیه و آله حتی بسیاری از اعراب خبری از این آئین جدید نداشتند، ولی با این وصف هنوز یک قرن نگذشته بود که «شارل مارتل» مجبور شد با پیروان مذهب «محمد صلی الله علیه و آله» بجنگد تا ایشان را از «فرانسه» براند! و امپراطوری بسیار عظیم بیزانس برای حفظ موجودیت خود با این آئین در کشمکش بود، و اسلام به هندوستان نیز راه یافته بود!

چنین توسعه خیره کننده‌ای حتی پس از آن که توضیحات عمده‌ای را (که برای توجیه این پیشرفت داده شده) از نظر بگذرانیم باز اسرارآمیز باقی خواهد ماند»! ...

ص: ۴۷

و پس از بحثی که درباره «تحوّل و ترقی فوق العاده تمدن اسلامی در این کتاب نموده‌اند گفتار خود را با این جمله پایان داده‌اند: هنگامی که کمکهای «بیزانس» و «مسلمانان» را به فرهنگ مغرب زمین مورد توجّه قرار دهیم می‌توانیم بگوییم که نور بسیاری از شرق به غرب تافته است!»

اکنون باید دید این نور بسیار چه بود؟ و چگونه از شرق به غرب تابید؟

پاسخ این سؤال را در بحث آینده- با استفاده از گفته سایر مورّخان غربی- در اختیار خوانندگان می‌گذاریم.

ص: ۴۸

۵- شاید بعضی باور نکنند!

اشاره

... نفوذ و روحیّات و افکار «شرق» روح تاریک مردم قرون گذشته «غرب» را روشن ساخته و آنها را به جهان وسیعتری هدایت کرده است ... «پروفسور گیپ»

کشف بزرگ!

اخیراً یکی از جرائد معروف، برحسب یک پیش آمد کاملًا اتفاقی! موفّق به کشف بزرگی شد که در تاریخ کشور ما کم نظیر، بلکه بی‌نظیر بود!

فی الواقع این کشف بزرگ در این موقع که هر ملّتی می‌کوشد برای افزودن اعتبار جهانی خود دست و پایی کند موفقیتی برای همه مردم «ایران زمین» مخصوصاً گردانندگان آن «جریده شریفه» بود.

ص: ۴۹

شرح مـاجرا این که: طبق «شـجره نامه» صـد در صـد اطمینان بخشـی که اخیراً بـدست نویسـندگان آن جریـده افتاده «ثابت و محقّق» گردیده است که هنر پیشه معروف آمریکایی «یول براینر» اصلًا از نژاد «آریا» و ایران الاصل هستند!

اسم کوچکشان سابقاً «زفکا» و به عبارت دیگر «ذوالفقار»! بوده.

پدرشان «مناف» نام داشته و از مسلمانان ایرانی ساکن «قفقاز»!

و پسر عمّه‌ای هم دارد که گویا در حال حاضر آرایشگاهی در تهران دارند.

جنگ جهانی دوّم میان زفکا و کسانش فاصله انداخت، و بالاخره او سر از آمریکا در آورد.

پسر عمّه ایرانی ایشان مخصوصاً برای اثبات صدق گفتار خود «خال سیاهی» را که در سینه دارد و از «مشخصات فامیلی» ایشان است به خبرنگار جریده مزبور نشان داده!

و باز به گفته همان جریده «خبرنگاریهای جهان» این «کشف» را به محض انتشار در روزنامه مزبور به جهان مخابره نموده‌اند»! ...

ص: ۵۰

این ماجرا و مانند آن سند زنده و قابل مطالعه‌ای برای بحثهای ماست.

ممکن است این گونه «کشفیّات»! از نظر بعضی ساده باشد، ولی اگر بدست کسانی که با اصول «رواشناسی جدید و روانکاوی» کمی آشنایی دارند، داده شود، بسیار چیزها از آن خواهند فهمید!

این گونه «کشفیات» (اگر چه صد در صد هم جدی نباشد) باز قبل از هر چیز از یک کیفیّت خاص روانی حکایت می‌کند که گاهی از آن به «عقده حقارت» تعبیر می‌کنند، حقارت در برابر غرب و آنچه به غرب نسبت دارد!

«واکنش این عقده» که بدبختانه در اعماق وجود عده زیادی از ما همچون سرطان ریشه دوانیده، این است که می‌خواهند هر طور شده خود را به غربیها بچسبانند، و به این وسیله از احساس حقارتی که آنها را رنج می‌دهد رهایی یابند.

ان عقده ما را وادار می‌کند که برای «یول براینر» شجرنامه ایرانی درست کنیم.

همین عقده ما را وادار می‌کند که نام بچه‌های خود را از نامهای خارجی انتخاب نماییم.

ص: ۵۱

این عقده بعضی از جوانان تحصیل کرده ما را وادار می‌کند زن اروپایی و آمریکایی بگیرند اگر چه از منحطترین طبقات آنها باشد، بوجود چنین زنی یک دنیا افتخارات و مباهات کنند.

و بالاخره همین عقده است که زمزمه تغییر خط فارسی به خط لاتین و امثال آن را بوجود آورده و خلاصه در تمام شؤون زندگی ما اثر گذاشته است.

و کمترین اثر آن همین تابلوهای رنگارنگ با خطوط لاتین است که زینت بخش خیابانهای ماست، و همان طور که سابقاً هم گفتیم این موضوع اختصاص به مملکت ما ندارد و در اغلب نقاط مشرق زمین- البتّه با تفاوتهایی- به چشم می‌خورد.

سابقاً گفتیم باید با این طرز فکر مبارزه کرد، مبارزه‌ای بی‌رحمانه و پی گیر، این احساس حقارت خود کم بینی را باید کوبید.

باید این نقطه ضعف روانی را که ممکن است همه افتخارات و اصالت و استقلال ما را بر باد دهد از طرق صحیحی معالجه نمود.

باید به شرقی مخصوصاًنسل ایرانی فهماند تو آن قدر افتخارات داری که اگر فرضاً ثابت شود فلان «دانشمند بزرگ

ص: ۵۲

اروپایی» اصلًا شرقی و ایرانی است او باید مباهات و افتخار کند، نه این که تو افتخار کنی که فلان «هنر پیشه» شجره نامه ایرانی دارد!

ج‌ج

در هر حال یکی از طرق مؤثر درمان این بیماری روحی این است که تاریخ گذشته مشرق زمین را به طور کلی، و ایران را بخصوص، از منابع صحیح و به صورت مستند برای نسل جدید تشریح کنیم و نشان دهیم شرق چه روزهایی را به خود دیده و چه تمدّنهای درخشانی را به وجود آورده است.

گفتیم یکی از دورانهای طلایی تمدّن شرق دورانی بود که تمدّن اسلامی بر سراسر آن سایه افکنده بود، آن روز همه چیز از مشرق به مغرب می‌رفت و تقریباً تمام اوضاع به عکس امروز بود.

صنعتگران و هنرمندان چیره دست ما آثار شگفت انگیزی ابداع نمودند، این صنایع و آثار بدیع بر اثر جنگهای صلیبی و به علل دیگر، به غرب راه یافت، و چشم اروپاییها به چیزهایی افتاد که تا آن روز نظیر آن را ندیده بودند.

ص: ۵۳

بگفته سرتوماس آرنولد عضو فرهنگستان بریتانیا: «مسلمین دامنه استعدادشان وسیع بود، چنان که می‌بینیم در قسمتهایی که موانع مذهبی در کار نبود استعداد بی‌نظیر و عجیبی از خود آشکار می‌ساختند، به طوری که در قرون وسطی هیچ کس به پای آنها نمی‌رسید.

اسلام وارث مستقیم صنایع قدیمی فراوانی است که ابداً در مغرب شناخته نمی‌شد.

صنعت گران اسلامی دائماً صنایع خود را ترقی داده و در اغلب نقاط منتشر می‌ساختند، این هنرها تا آن روز به اروپا نیامده بود، و اگر هم در قدیم شناخته می‌شد در نتیجه شکستها و فشارهای قرون وسطی از بین رفته بود ...

نقوش اشیائی که مسلمانان می‌ساختند به قدری با مهارت و تردستی ترسیم شده که گاهی انسان گمان می کند این اشیاء ورای ساختمان خود، روح اسرارآمیزی دارند!»

ص: ۵۴

خاورشناس مزبور بعداً درباره استفاده مسلمانان از آیات قرآن و جمله‌های عربی در تزیین آثار خود، و سپس تقلید اروپاییها از آنان در به کار بردن جمله‌های مزبور در تزیین آثار مختلف، شرحی می‌نویسد که مسلماً برای دلباختگان خط لاتین که خط امروز فارسی و عربی را مایه سرشکستگی خود می‌دانند خیلی عجیب و باور نکردنی خواهد بود، او چنین می‌نگارد:

«مسلمانان در تزیین آثار خود از نقوش و جمالات عربی، از آیات قرآن و اشعار مناسب استفاده می‌کردند. صنعتگران اروپائی کم کم با خطوط عربی آشنا شدند، و با وجود این که نمی‌توانستند آن را بخوانند شبیه آن را می‌نوشتند»!

سپس اضافه می‌کند: «الان در موزه بریتانیا یک «صلیب» برنجی طلاکاری شده ایرلندی که متعلّق به قرن نهم میلادی (تقریباً مربوط به یک هزار سال قبل) است وجود دارد که در وسط آن جمله «بسم اللَّه»! با خطوط کوفی نوشته شده ... و سکّه‌ای هم مربوط به

ص: ۵۵

پادشاه «مرسیا» موجود است که کاملًا شبیه به دینار مسلمانان است (حتی نقوش آن نقوش اسلامی می‌باشد) سپس می گوید: در هیچ یـک از این دو قسـمت صـنعت گران غربی تشـخیص نداده‌انـد که چه چیز را تقلیـد یا انتخاب می کننـد و الّا جمله‌ای که «مخصوص مسـلمانان» بود بر روی «سـکه مسـیحی» نمی‌زدنـد و آیه‌ای که منحصـر به آیین محمـد صـلی الله علیه و آله بود بر روی «صـلیب» که علامت مقدّس آنهاست نمی‌نوشتند.(۱)

خوب ملاحظه می کنیـد عین این تقلیدی که امروز در محیط ما رایج شده و کلمات و حروف و عبارات لاتینی را بدون درک معانی آن تقلیـد می کنیم آن روز در میـان اروپاییها نسبت به خطوط اسـلامی رواج داشت، نه تنها در خطوط، بلکه در تمام «صـنایع» خود دنباله رو ما بودند و هنگامی که به شرق می‌آمدند با سوغاتی از علوم و آثار صنعتی شرق به کشورهای خود باز می گشتند.

بد نیست این حقیقت را نیز از زبان خود آنها بشنویم.

۱- میراث اسلام، ص ۳۳- ۳۵.

ص: ۵۶

سرتوماس آرنولد در همان کتاب می گوید:

«میل به زیارت اماکن مقدّسه (در فلسطین)، و تشنگی مفرط به اخذ علوم اسلامی، و اشتیاق به بازرگانی و غیره، اروپاییان را به سرزمینهای اسلامی کشانید و چون به میهن خود بازگشتند علوم و هنرهایی را فرا گرفته و اشیایی با خود می‌آوردند»!

بحث در پیرامون استفاده‌های شایانی که غربیها از ملل شرق و مسلمانان در رشته‌های مختلف علوم و صنایع کردند بحث بسیار دامنه دار، و غرورآمیز، و هم اسف‌انگیز است.

به عقیده ما یکی از وظایف حتمی مسلمانان امروز، مخصوصاً قشر تحصیل کرده این است که مطالعات خود را در این زمینه گسترش دهند، و سپس به بررسی علل عقب گرد کنونی بپردازند.

ج ج

در این جا جمله دیگری از پروفسور گیب استاد زبان عربی در دانشگاه لندن نقل کرده و این بحث را پایان می‌دهیم.

او در مقاله‌ای می‌نویسد که تحت عنوان «نفوذ ادبیّات

ص: ۵۷

اسلامی در اروپا» نگاشته، چنین می‌نویسد:

هنگامی که به گذشته نظر افکنیم می‌بینیم علوم و ادبیّات شرق به منزله خمیر مایه‌ای (برای تمدّن غرب) بود، به طوری که نفوذ روحیات و و افکار «شرق» روح تاریک مردم قرون گذشته «غرب» را روشن ساخته، و آنها را به جهان وسیعتری هدایت کرده است.»(۱)

۱- میراث اسلام، ص ۸۱.

ص: ۵۸

۶- باران علوم شرق بر خاک خشک اروپا!

اشاره

«... خلاصه به این وسیله (به وسیله ترجمه کتب دانشمندان اسلام) علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپا بارید و آن را حاصل خیز ساخت و کم کم اروپاییان با علوم شرق آشنا شدند»! ... دکتر ماکس میرهوف

تحریف رسوا

مطالعه کتابهایی که درباره تأثیر علوم و دانشهای شرقی مخصوصاً علوم اسلامی در جنبش علمی اروپا و به اصطلاح «رنسانس» و فهرست بدهکاری‌های غرب به مشرق نوشته شده، این واقعیت تلخ را به ما می‌فهماند که هر قدر به عقب بر گردیم

ص: ۵۹

می‌بینیم غربیها با صراحت و انصاف بیشتری درباره تأثیر عمیق این علوم و دانشها در «نهضت علمی اروپا» بحث می کنند.

امّا به عکس در نوشته‌های اخیر خود، آن صراحت و انصاف را از دست داده، وبا سخنان دو پهلو سعی دارند چنین وانمود کنند که بدهکاری غرب به شرق آنقدر هم زیاد نیست، و گاهی هنگام تمجید از مسلمانان آنها را به عنوان پلی! برای انتقال علوم یونان به غرب (یعنی از غرب به غرب!) معرفی می کنند.

گر چه باز با تمام این اعمال تعصبهای دور از منطق و این تحریفهای زننده نتوانسته‌اند چهره حقایق تاریخی را در این مورد بپوشانند، و در لابلای همان عبارات آنها مطالبی به چشم می‌خورد که برای ما شرقیها بخصوص ما مسلمانان که گذشته پر افتخار خود را به کلّی فراموش کرده‌ایم جالب و غرورآمیز است.

ولی اگر کار به همین جا ختم می‌شد باز جای شکرش باقی بود، از این می‌ترسیم در آینده نه تنها سیراب شدن افکار خود را از سرچشمه علوم ما انکار کنند بلکه شاید

ص: ۶۰

یک روز ما را عامل توحش خویش در دوران قرون وسطی معرفی نمایند!

گفتار زیر شاهد زنده‌ای برای حقیقت فوق است:

مستر «ترند» استاد زبان اسپانیایی در دانشگاه «کمبریج» در یادداشتهایی تحت عنوان «اسپانیا و پرتقال» چنین می‌نویسد:

تاریخ نویسان امروز اسپانیا چندان به میراث اسلام اهمیّت نمی‌دهند، ولی صد سال پیش درباره اعرابی که به اسپانیا آمدند اغراق گوییهای عجیبی می‌شد! و امروز این موضوع کهنه شده و دیگر گرد مطالعه آن نمی‌گردند! این بی‌میلی بی جهت نیست.

زیرا دانشگاههای فرانسه و آمریکا سعی نموده‌اند ریشه و اساس هر چیزی را لاتینی شمارند»!.

در حالی که اگر آنها انصاف می‌داشتند و بدون تعصّب حقایق تاریخی را بررسی می‌کردند قضیه کاملًا به عکس بود، یعنی باگذشت زمان مدارک زنده‌تر و روشنتری برای تأثیر

ص: ۶۱

عمیق علوم اسلام در جنبش علمی غرب به دست می‌آید چنان که دانشمندان واقع بینی مانند دکتر میرهوف به این حقیقت اعتراف نموده‌اند.

او در یادداشتهایی که تحت عنوان «علوم طبیعی وطب» تهیه نموده چنین می‌نویسد:

«ذخائر علم و دانش ملل اسلامی اکنون رفته رفته آشکار می‌گردد و مورد استفاده عموم قرار می‌گیرد ...

البته در این چند سال اخیر آن چه کشف شده روشنایی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم دنیای اسلامی افکنده است، ولی مسلماً این کشفیات هنوز کافی نیست و دنیا در آینده بیشتر به اهمیّت علوم اسلامی پی خواهد برد(۱)»!

جزئی از یک نقشه وسیع و کلّی

«غربیها» حق دارند این حقایق تاریخی را انکار

۱- میراث اسلام، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۶۲

کنند، همچنین دانشگاههای فرانسه و آمریکا در اصرار خود بر این که همه چیز ریشه لاتینی دارد! ذیحق می‌باشند.

زیرا غرب امروز بـا تمـام قوا می‌کوشـد که بر ویرانه‌هـای «اسـتعمار سیاسـی» از دست رفته خود یـک «اسـتعمار فکری نوین» بسازد و حکومت خود را بر شرق تا قرنها- آن چنان که آرزو دارد- ادامه دهد.

آنهـا می‌خواهنـد منـابع گونـاگون اوّلیـه پر ارزش شـرق را بـه نـازلترین قیمـت خریـداری کننـد، و مصـنوعات کم ارزش خـود را به گران‌ترین قیمت به آنها بفروشند و به آقایی بی دلیل خود ادامه دهند.

غربیها در راه تحکیم پایه‌های این استعمار فکری اصـرار دارند به مردم شـرق چنین حالی کنند که تا جهان بوده است و خدا خدایی می‌کرده، غرب «پیشـرو» و شـرق «دنبـاله رو» بـوده است، و این جزء قـوانین لا-یتغیر عـالم آفرینش است و مردم شـرق موظّفنـد به آن احترام بگذارند!

بدیهی است با چنین وضـعی، سیاسـتمداران کهنه کار امروز غرب، و دانشـمندان متعصّب، و خاورشـناسان کم مایه و یا مغرض آنها، نمی‌خواهند بپذیرند که اساس و زیر بنای

ص: ۶۳

تمدّن امروز آنها را افکار دانشمندان شرقی تشکیل داده‌اند، و اگر موفقیّتی در صنایع گوناگون نصیب آنها شده بیش از همه مدیون نهضت علمی مسلمانان هستند.

انکار این واقعیات گوشه‌ای از آن نقشه وسیع و کلّی استعمار فکری است.

امروز مسئولین دستگاههای تبلیغاتی غرب، بر خلاف آنچه خوش باورها می‌پندارند، کوشش دارند حس تحقیر خاصّی نسبت به شرق و افکار شرقی در مردم غرب برانگیزانند و شرقیها را به صورت افراد نیمه وحشی معرفی نمایند.

کسانی که سالیان دراز در محیط اروپا زندگی داشته، و ناظر جلسات سخنرانی و یا فیلمهای تبلیغاتی و مطبوعات و سایر تظاهرات فکری آنها بوده‌اند به این حقیقت تلخ معترفند، و ما به خواست خدا در بحثهای آینده اسناد زنده‌ای برای این موضوع ارائه خواهیم داد.

آیا موقع آن نرسیده است که شرق به پاخیزد، و با یک نهضت همه جانبه پیوندهای پوسیده اقتصادی که او را به صورت یک عضو وابسته و طفیلی نسبت به غرب در می‌آورد قطع کند و زندگانی مستقل و پرافتخار خود را آغاز نماید؟!

ج ج

ص: ۶۴

در این میان تنها چیزی که «مایه دلخوشی» ماست، و وجدان ما را آرامش مختصری می‌بخشد این است که.

اوّلًا نقش دانشمندن ما در پی‌ریزی جنبش علمی غرب از نظر تاریخ روشنتر از آن است که با این گونه تبلیغات غلط و سفسطه‌ها و اعمال تعصبها بتوان بر آن پرده پوشی کرد.

ثانیاً هنوز در میان دانشمندان غربی افرادی پیدا می‌شوند که با بی‌نظری واقع بینی این مسأله را تعقیب نموده، و حقایق را به طور عریان بازگو می‌کنند، اجازه بدهید نمونه‌ای از آن را برای تکمیل گفته‌های خود در این جا بیاوریم:

دکتر میرهوف در یادداشتهای خود درباره پیشرفت مسلمانان در «طب و پزشکی» می‌نویسد:

«در جنگهای صلیبی، مسلمین به پزشکان اروپایی می‌خندیدند! زیرا معلومات آنها را بسیار «پست و ابتدایی» می‌دانستند، سپس تصریح می‌کند که: مسیحیها کتابهای «ابن سینا»، «جابر»، «حسن بن هیثم» و «رازی» را به لاتینی ترجمه

ص: ۶۵

کردنـد که اکنون ترجمه‌های آنها در دست است، اگر چه مترجمین آنها معلوم نیست، و در قرن شانزدهم کتابهای «ابن رشد» و «ابن سینا» در ایتالیا ترجمه شد و این کتابها در دانشگاههای ایتالیا و فرانسه تدریس می‌گردید».

سپس این جلمه تاریخی را اضافه می‌کند:

«خلاصه به این وسـیله علوم شـرقماننـد باران رحمت بر خاک خشک اروپا باریـد، و آن را حاصل‌خیز ساخت و کم کم اروپاییها با علوم شرق آشنا شدند ...»!

مستر «بارون کارول دوو» در یادداشتهای خود درباره «اخترشناسی» و ریاضیات مسلمانان می‌نویسد:

مسلمانان موفقیتهای بزرگی در علوم گوناگون به دست آوردند.

آنها استعمال اعداد را به مردم آموختند ...

آنان جبر و مقابله را به صورت علم صحیحی در آوردند و آن را ترقّی دادند، سپس اساس «هندسه تحلیلی»

ص: ۶۶

را به جا گذاشتند.

بدون شک آنها مخترع مثلثات سطحی و کروی بودند که در حقیقت در یونان وجود نداشت».

سپس چنین اضافه می‌کند:

«در دورانی که دنیای مسیحی مغرب با بربریت در جنگ وجدال بود اعراب (مسلمانان) همچنان سرگرم مطالعه علوم بودند و در معنویات زندگی می‌کوشیدند».(۱)

و هم او درباره «عمر خیام» (دانشمندی که ما تنها او را به رباعیات مشکوکی که درباره می‌و میخانه به او نسبت داده‌اند می‌شناسیم)، می‌نویسد:

«کتاب جبر و مقابله وی از آثار «درجه اوّل» می‌باشد، و مطالعه آن نشان می‌دهد که در این امر گوی سبقت را از یونانیان ربوده و پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای کرده است».

۱- میراث اسلام، ص ۲۹۳.

ص: ۶۷

او در اواخر یادداشتهای خود درباره فعالیتهای دانشمندان اسلام در نجوم و اخترشناسی مخصوصاً کوششهای ارزنده و بی‌سابقه خواجه نصیر الدین طوسی و تأسیس رصدخانه مراغه و دقت ابزار و آلات نجومی که در آن رصدخانه به کار رفته بود، و اکتشافات گوناگونی که در این علم نصیب آنها گردید به تفصیل سخن می‌راند و تصریح می‌کند که:

«آلات نجومی که در مراغه ساخته می‌شد فوق العاده قابل تحسین بود».

حتی «پرفسور سانتیلانا» استاد دانشگاه رم در پایان یادداشتهای خود درباره قانون و اجتماع مسلمانان می‌نویسد:

«آنچه ما به طور مسلم از قانون عرب (مسلمانان) اقتباس نموده‌ایم عبارت از طرز تشکیل مؤسسات قانونی، مانند شرکتهای سهامی محدود، و گذشته از این، بعضی از نکات فنی بازرگانی است.

از طرف دیگر شکی نیست که معیار و میزان عالی اخلاقی مسلمانان که در بعضی از قوانین آنها مستقر

ص: ۶۸

است به وضع مطلوبی در نشو و نمـای عقایـد و قوانین فعلی ما مؤثر بوده، و هنوز هم تأثیر آن در ما باقی است، و ارزش آن دائماً در خاطرها می‌باشد».

در این جـا بحث خود را بـا آخرین جمله‌ای که «میرهوف» در یادداشـتهای خود نوشـته پایـان داده و ارزیـابی بیشتر درباره چگونگی تأثیر و پذیرش و استقبال غرب از «میراث اسلام» و «افکار دانشمندان مشرق زمین» به بعد موکول می‌کنیم، او می‌گوید:

«علوم عرب (مسلمانان) مانند ماه تابانی، تاریک‌ترین شبهای اروپای قرون وسطی را منوّر ساخت و چون علوم جدید ظاهر گشت ماه بی‌رنگ شـد، ولی همان ماه بود که ما را در شـبهای تار هـدایت کرد تا به این جا رسانیـد و می‌توانیم بگوییم که هنوز هم تابش آن باماست».(۱)

در هر حال بیان فهرست علوم و دانشهایی را که از شرق

۱- میراث اسلام، ص ۱۳۴.

ص: ۶۹

به غرب انتقال یافته و آثار سودمند و پر ارزش دانشمندان ما که لاتینی ترجمه شده و سالها در دانشگاههای اروپا تدریس می گردید. در خور کتابهای متعدّدی است که خوشبختانه تاکنون قسمتی از آن به وسیله خود غربیها تألیف و انتشار یافته است.

ص: ۷۰

۷- استعمار ادبی!

اشاره

ادبیّات «غرب» امروز به سرعت در «شرق» نفوذ و گسترش پیدا می‌کند، و نه تنها اصالت ادبیات شرقی را از میان می‌برد بلکه تدریجاً آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، و عجیب و اسف‌آور این که: این نفوذ و گسترش ادبیات غربی به صورت «افتخارآمیزی» از طرف مردم شرق پذیرفته می‌شود.

مثلًا امروز در تمام مدارس شرقی یک زبان خارجی (سابقاً بیشتر زبان فرانسه و امروز انگلیسی) به عنوان یک برنامه قطعی و ضروری تدریس می‌گردد، و با گذشت زمان چنین احساس می‌شود که اگر شرقیها اقلًا یک زبان خارجی ندانند زندگی کردن برای آنها مشکل خواهد شد، فرق نمی‌کند در رشته‌های

ص: ۷۱

علمی و صنعتی کار کنند یا تاجر و کاسب و کارگر باشند.

تدریس زبان خارجی (زبان غربی) از دبیرستانها کم کم به دبستانها و کودکستانها سرایت نموده، تدریجاً همه جا را فرا خواهد گرفت.

ولی بدیهی است در غرب وضع طور دیگری است، در آن جا هرگز احساس ضرورتی نسبت به فرا گرفتن زبانهای شرقی نمی‌شود، یعنی آنها بدون تحصیل زبانهای شرقی می‌توانند نان بخورند و زنده بمانند، تنها کسانی به دنبال زبانهای شرقی می‌روند که بناهست برای خدمت در «مستعمرات» یا کشورهای به ظاهر مستقل شرقی اعزام شوند.

جالب این جاست که زبانهای خارجی برای ما شرقیها خیلی شیرین، بامزه، آهنگ دار و زیباست، ولی مسلّماً برای غربیها که می‌خواهند زبانهای ما را بیاموزند غالباً دشوار و نامأنوس و ناراحت کننده است!

البته این طبیعی است که دول فاتح و پیروز «ادبیّات» خود را که کلید تمام مسائل علمی، اقتصادی و سیاسی آنها محسوب می‌شود بر ملّتهایی که تحت نفوذ آنها قرار گرفته‌اند تحمیل کنند، شاید کلمه «تحمیل» هم در این جا صحیح

ص: ۷۲

نباشد چه این که ادبیات غربی بدون احتیاج به یک «گذرنامه» همراه صنایع آنها، همراه متخصّصین آنها، همراه علوم و داروهای آنها، به صورت یک «لازم لاینفک» از دروازه‌های شرق عبور کرده، در همه جا پراکنده می‌شود. غرب زدگی «شرقیها» و احساس حقارت غلط و بی‌منطقی که در برابر غربیها دارند نیز به سرعت سیر و عمق نفوذ آن می‌افزاید.

مثلًا در نظر سیاستمداران شرقی کلمه «پارلمان» و «فراکسیون» از کلمه «مجلس» و «شعبه» بسیار وزین‌تر و پر شکوه‌تر است.

تجار از کلمه «بورس» و «کردیت» خیلی بیش از کلمه «مرکز داد و ستد» لذّت می‌برند.

در ذائقه مردم کوچه و بازار کلمه «مدرن» خیلی بیش از کلمه «تازه» مزه می‌کند، مدرن در نظر آنها خیلی نو است در حالی که کلمه «تازه» که معادل آن است بوی کهنگی می‌دهد.

در نظر فرنگیها کلمه «کنفراس» و «سمینار» خیلی از کلمه «سخنرانی» و «جلسه بحث و بررسی» معنا دارتر است!

و در نظر شعرا و نویسندگان کلمه «سکس» و «سمبول» از

ص: ۷۳

«امور جنسی» و «رمز و مظهر» لطیف‌تر و هوس انگیزتر است!

نفوذ ادبیّات غربی در شرق نه تنها از طریق مفردات، بلکه از طریق سبک جمله بندیهای به وسیله روزنامه نگاران مجله نویسهای کپیه بردار از مطبوعـات غربی؛ و از طریق اشـعار نو (البتّه به سـبک غلـط آن) که تراوش طبع عـالی و بلنـد پرواز! «نور پردازان غرب زده» ماست در حال توسعه است.

کار اسـتعمار ادبی بجایی رسـیده که اگر طبیب (مثلًا) برای آرامش و تقویت قلب ما قطره «والریان» به همین نام لاتینی می‌دهد، قطره شفابخشی است که طپش قلب را آرام، و روح را نشاط، و اعصاب را کاملًا تقویت می‌بخشد.

امّا اگر روزی بما بگویـد «والریان» همان «سـنبل الطیب» خودمان است که نوع تازه آن در دکّانهای عطّاری پیـدا می‌شود، یک مرتبه تأثیر عمیق طبّی آن از بین می‌رود، نه آرامشـی به قلب می‌دهـد، نه نشایطی به روح، و نه قوّتی به اعصاب، و یک چیز هجو و کهنه و بی‌مصرفی از آب در می‌آید!

ج ج

البتّه همان طور که گفته شد ادبیّات یک ملّت کلید تمام

ص: ۷۴

مسائل مربوط به آنهاست، و نفوذ و گسترش یک زبان بیگانه در ادبیّات ما دلیل روشنی بر توسعه نفوذ آنها در همه شؤون زندگی ما خواهد بود، نفوذی که به این سادگی و آسانی ریشه کن نمودن آن ممکن نخواهد شد؛ و بدون ریشه کن نمودن آن هم استقلال کامل میسر نخواهد گردید.

نگارنده هرگز مایل نیست از این گفتار نتیجه بگیرید که می‌خواهیم بگوییم شرقیها نباید زبان‌های خارجی را بیاموزند، چه این که این سخن بقدری زننده است که زبان گوینده‌اش را فوراً می‌سوزاند!، و مفهوم آن این است که خدای نکرده ما بگوییم باید به دوران «کجاوه» و «پالکی» بازگشت نمود.

پس همان طور که ما اتومبیلهای آنها، ماشین‌های آن‌ها (نمی‌دانم چه تعبیری کنم که کلمه خارجی نباشد) را سوار می‌شویم و «کلّی» به جان آنها دعا می‌کنیم باید چشممان کور شود ادبیّات آنها را که به منزله «لوازم یدکی» این مصنوعات است بپذیریم و اگر احیاناً دچار کمبود الفاظ شدیم به خارج «سفارش» دهیم!

نه از سخنان گذشته ما آن چنان استنباط نکنید، منظور ما فقط این بود که اگر روزگاری احتیاج ما به صنایع

ص: ۷۵

آنها کم شود و صنایع داخلی ما جای مصنوعات آنها را بگیرد مسلماً به همان نسبت، نیاز ما به ادبیات آنها نیز کم خواهد شد، و تدریجاً به «استعمار ادبی» که کلید خیلی چیزهاست پایان داده خواهد شد، پس برای به دست آوردن «استقلال کامل ادبی و فرهنگی» باید نخست «استقلال اقتصادی» تأمین گردد و «استقلال اقتصادی»، نیز مرهون «استقلال فکری» است.

به یاد فرهنگستان

یادش به خیر آن روزها که «فرهنگستان» کذایی آستین بالا زده بود که لغات اجنبی را (البته منظور لغات عربی بود) از محیط ادبیات فارسی بیرون کند و زبان مادری ما را فارسی خالص (ببخشید پارسی سره) نماید، آری در همان روزها «کلمات لاتیتی» برق آسا وارد زبان ما می‌شد، گویا این کلمات می‌خواستند خلأی را که بر اثر خروج «کلمات عربی» بوجود آمده بود پر کنند!

عجیب این که کلماتی که هزار سال پیش وارد زبان ما شده بود پس از این اقامت طولانی هنوز «بیگانه» محسوب می‌شدند ولی کلمات لاتیتی که چند روز قبل وارد شده بودند چنان

ص: ۷۶

«آشنا» می‌نمودند که هیچ گونه احساس «غربتی» از وجود آنان نمی‌شد.

به دلیل این که هرگز حساسیّتی روی آنها نشان نمی‌دادند.

گواه زنده‌ای بر گذشته ما

حالا که این بحث به میان آمد بد نیست به عقب برگردیم سری به گذشته تاریخ شرق مخصوصاً کشورهای اسلامی بزنیم ببینیم آیا تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است؟ یا مطلب طور دیگری است؟

یک مطالعه دقیق به ما نشان می‌دهد که در گذشته کاملًا مطلب به عکس امروز بوده است یعنی ادبیات اسلامی و شرق همراه تمدّن اسلامی و شرقی در تمام اروپای آن روز نفوذ کرده بود.

از جمله نکات جالبی که گواه زنده برای تأثیر عمیق افکار دانشمندان شرق در نهضت علمی اروپا می‌باشد، وجود اصطلاحات و اسمای فراوانی در رشته‌های مختلف علمی و اقتصادی در زبان لاتینی امروز است که از ریشه عربی گرفته شده و آن روز که این علوم از «شرق» به «غرب» انتقال یافت این

ص: ۷۷

اصطلاحات هم همراه آنها منتقل گردید و علی رغم آن همه مبارزاتی که برای طرد نفوذ اسلام در غرب شده هنوز این الفاظ به عنوان سند زنده‌ای از آن دوران، موجودیّت خود را حفظ کرده است.

در این جا چند نمونه از این اصطلاحات را که امروز عیناً در زبانهای لاتینی رایج است با «ریشه اصلی اسلامی» آن از نظر خوانندگان گرامی گذرانده و آنها را به تفکر بیشتر در وضع «گذشته» و «امروز» دعوت می‌کنیم:

۱- Alembic (الم بیک) که از کلمه «انبیق» گرفته شده و به همان معنا می‌باشد و آن وسیله مخصوصی است که در آزمایشگاههای شیمی به کار می‌رود- ویل دورانت مورّخ معروف در تاریخ خود می‌نویسد:

انبیق برای نخستین بار به وسیله مسلمانان به کار رفت.(۱)

۲- Algebra (الجبرا) یا علم «جبر» که از کلمه عربی «الجبر» گرفته شده، این علم برای نخستین بار به وسیله مسلمانان تدوین گردید «آلبرماله» مورّخ معروف در تاریخ خود می‌نویسد: «مسلمانان به ریاضیات و هندسه و جبر و مقابله و علم هیئت

۱- ویل دورانت، ج ۱۱، ص ۱۵۵.

ص: ۷۸

و جغرافیا خدمت بزرگی کرده و در طب شهرتی مهم به دست آوردند.(۱)

۳-Alchimy (ال کیمی) که بعداً به Chimistry یعنی علم (شیمی) تبدیل یافت، این کلمه عیناً از کلمه «الکیمیاء» گرفته شده (توجّه داشته باشید که حتی «ال» عربی آن هم در لاتینی حفظ شده است).

«آلبرماله» در تاریخ خود می‌نویسد: «کیمیاگران عرب (مسلمانان) پیشرو «شیمی دانان» امروز شمرده می‌شوند».(۲)

۴-Cifra (صیفرا) که به معنای «صفر» است و از کلمه عربی صفر گرفته شده. کارول دوو در یادداشتهای خود راجع به هیئت و ریاضیات مسلمانان می‌نویسد: باید دانست که کلمه لاتین Cifra دو معنا دارد: گاهی معنا صفر می‌دهد و گاهی مقصود اعداد است. و هم او می‌نویسد: که «کلمه لگاریتم Logarithm و الجبرا و صفر آثاریست که مقام اعراب (مسلمانان) را در بنیان نهادن علم حساب (و سایر شعب ریاضیّات) و انتشار آن مشهود می‌سازد».(۳)

۱- آلبرماله، تاریخ قرون وسطی، ص ۱۳۳.

۲- آلبرماله، تاریخ قرون وسطی، ص ۱۳۳.

۳- میراث اسلام، ص ۳۰۳.

ص: ۷۹

۵-Alcohol (الکل) که عیناً از کلمه عربی «الکحول» گرفته شده، زیرا الکل طبی و صنعتی برای نخستین بار توسط مسلمانان کشف گردید و در عربی امروز نیز به جای «الکل» همان «الکحول» به کار می‌رود (جالب توجه این است که با وجود این که حرف «ح» الکحول، در لاتینی الکل تلفّظ نمی‌شود معادل آن (حرفh) در نوشتن آن محفوظ است.

ویل دورانت می‌نویسد: نخستین بار داروخانه بوسیله مسلمانان بوجود آمد و نخستین مدرسه داروسازی را مسلمانان بنیاد کردند.(۱)

۶-Calcium (کلسیم) از ماده عربی «کلس» گرفته شده که به معنی «آهک» است.

۷-Traiff (تاریف) که در انگلیسی به معنی تعرفه نرخ و عوارض آمده، و در اصل از کلمه «تعریف» گرفته شده، و تلفظ لاتینی آن هم تقریباً عین تلفّظ عربی آن است.

۸-Traffic (ترافیک)- کریمرز استاد دانشگاه لیدن «هلند» در یادداشتهای خود درباره «جغرافیا و بازرگانی مسلمانان» می‌نویسد: قاموس بازرگانی ما به خوبی مشهود می‌سازد

۱- تاریخ ویل دورانت، جلد ۱۱، ص ۱۵۷.

ص: ۸۰

که یک وقت بازرگانی مسلمانان نفوذ عمیقی در نشو و نمای بازرگانی کشورهای مسیحی داشته، کلمهTraffic (که در لغت به معنای آمد و شد و عبور و مرور و حمل و نقل است) محتملًا در اصل از کلمه عربی «تفریق» که به معنای پخش و جدا شدن است گرفته شده، و کلمهTarif مسلّماً از کلمه عربی «تعریف» است.(۱)

۹-Magazine (مگازین)- کریمرز در همان یادداشتها می‌نویسد: این کلمه که به معنای «مغازه» است مطمئناً همان کلمه عربی «مخزن» بوده است.(۲)

در عربی رایج امروز نیز «مخزن» به معنای «فروشگاه» استعمال می‌شود، و خوشمزه این است که ما ایرانیان هنوز «مغازه» را که همان «مخزن اروپا رفته فرنگی شده» است به جای «فروشگاه» به کار می‌بریم.

۱۰-Almanch (المنچ) که در انگلیسی به معنای «تقویم و سالنامه» است و از ماده عربی «المنهج» گرفته شده است.

این بود نمونه‌ای از کلماتی که در نهضت علمی اروپا از شرق به غرب رفته است.

۱- میراث اسلام، ص ۲۰۳.

۲- میراث اسلام، ص ۲۰۴.

ص: ۸۱

۸- قانون جنگل در عصر فضا!

بررسی کنونی «غرب»

تا کنون در این سلسله بحثها، تجزیه و تحلیلی از تمدّنهای کهن شرقی و ریشه‌های آن به عمل آمده است.

اکنون موقع آن رسیده که بررسی خود را درباره تمدّن کنونی غرب شروع کنیم و ببینیم آیا آنچه امروز در غرب وجود دارد براستی شایسته این هست که نام «تمدّن» بر آن گذارده شود یا این که چیزی جز «ماشینیزه کردن زندگی» و «پیشرفت صنعت» نیست.

شاید برای بسیاری آسان نباشد که دست به ارزیابی صحیح، و تجزیه و تحلیل آزاد، و واقع بینانه‌ای، نسبت

ص: ۸۲

به تمدّن کنونی غربی بزنند.

چه این که زنـدگی فعلی اروپـایی آن قـدر پرزرق و برق و فریبنـده است که به اصـطلاح «دل و دین» را از کف ظاهر بینان ربوده، و آنها را چنان مسـحور ساخته که هر گونه حس قضاوت و انتقاد را از آنها سـلب کرده است تا آنجا که انکار «تمدّن» یا «خوشـبختی» غربیها را در ردیف انکار روشنی «آفتاب» می‌شمارند!

این افراد مخصوصاً اگر چنـد روزی هم به اروپا و آمریکا مسافرت کرده باشـند و نمونه‌هایی از صـنایع سـنگین، شـهر سازی مـدرن، هتلهـای پرزرق و برق، تفریحگاههـای غربیها را دیـده باشـند همین که اسم «زنـدگی غربی» برده می‌شود یک آه آمیخته با تأسف و حسـرت را از دل می‌کشـند و می‌گوینـد: «اگر آنهـا زنـدگی دارنـد پس ما چه داریم؟ اصولًا یکی از بـدبختیهای ما این است که در شرق متولّـد شده‌ایم! چه می‌شداگر خدا بر ما منت می‌گذارد و ما را در غرب متولّد می‌ساخت آن وقت همه چیز داشتیم امّا افسوس! ...»

فراموش نمی‌کنم آن روزها که مدرسه می‌رفتم یکی از دبیران غرب زده علوم طبیعی ما که «ناخنهای بلند او» در آن

ص: ۸۳

روز جلب توجّه همه شاگردان را جلب می‌کرد و نشانه بارز فکر «کوتاه» او شمرده می‌شد، این جمله را می‌گفت:

«تنها بدبختی من این است که در ایران متولّد شده‌ام»!

این جمله اثر عجیبی در فکر و روح همه ما داشت و به دنبال آن چنان احساس حقارت در خود، می‌کردم که حد نداشت، گویا او هم آن روزها تازه از اروپا برگشته بود و خاطره هتلها و گردشگاهها و مجالس شب نشینی آن جا را هنوز از خاطر نبرده بود.

این گونه افراد گاهی برای توجیه افکار نادرست و ناپخته خود، و برای اثبات این که زندگی کنونی غرب گذشته از همه چیز یک زندگی انسانی به معنای واقعی و آمیخته به تمام اصول اخلاق و شرافت است، به وجود تشکیلاتی از قبیل: صلیب سرخ، پرورشگاهها، بیمارستان‌های مجانی، کمکهای فرهنگی و اقتصادی به کشورهای توسعه نیافته! انجمنهای حمایت از زندانیان، حمایت از نابینایان، و حتی حمایت از حیوانات، به ضمیمه مراسمی مانند: روز کودک، روز مادر، روز کارگر، روز اعلامیه حقوق بشر، هفته نیکوکاری، و امثال

ص: ۸۴

اینها استناد می کنند.

اینها را نمونه‌ای از بیلان زندگی انسانی غربیها، و کارنامه طلایی تمدّن غرب معرفی می کنند، و به این ترتیب چنین وانمود می‌نمایند که غربیها نه تنها برای حمایت از انسانها کوششـهای دامنه داری به عمل آورده و مقرّرات وسیع و پر ارزشـی وضع کرده‌اند، بلکه از دولت سـر آنها «وحش و طیر این بیابان» نیز جملگی سیراب و آسوده و راحتند، و همای سعادت آنها بال و پر خود را بر سر همه این موجودات ضعیف نیز گشوده است.

قیافه واقعی در پشت این ماسک ریاکارانه

ولی آیا ما هر قدر هم خوش باور و ظاهر بین باشـیم می‌توانیم روح خود خواهی، سـبعیت، اسـتثمار و اسـتعمار بی‌رحمانه غرب را در پشت این ماسکهای فریبنده، و این تظاهرات ریاکارانه انکار کنیم؟

اگر ما خودمان را فریب ندهیم و زندگی آنها را درست ارزیابی کنیم ممکن است به آن قضاوت سطحی ابتدائی غرب زده‌ها قناعت نماییم.

ص: ۸۵

با صراحت باید گفت: یک بررسی دقیق در زندگی کنونی آنها نشان می‌دهد که تمام آن چه در دوران تاریک توحش و جاهلیّت، یا در قرون وسطی، و یا در عصر جنگل وجود داشت همه آنها به مقیاس بسیار وسیعتر با کمال تأسف در زندگی امروز غرب دیده می‌شود، با این تفاوت که این جنایات و تبهکاریها در قیافه‌های تازه و اغفال کننده‌ای صورت می‌گیرد در حالی که در گذشته به صورت عریان و پوست کنده بود.

و این موضوع خود یکی از خطرات تمدّن غربی است که بدترین اعمال ضد انسانی را در لفافه‌های فریبنده و گمراه کننده‌ای می‌پیچد و در نتیجه هم افراد ساده لوح را زودتر تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و هم مبارزه با آن را مشکلتر می‌سازد.

اگر در سابق مردم زهر کشنده‌ای به خورد یکدیگر می‌دادند چون عریان و طبیعی بود شاید به محض ورود در دهان ایجاد سوزشی می‌کرد و طرف را وادار به عکس العمل می‌ساخت ولی امروز همان زهرهای کشنده در کپسولهایی که پرده‌ای از لعاب شیرین آن را پوشانیده به نام مجموعه‌ای از ویتامین‌های لازم و مفید برای بدن به خورد افراد داده می‌شود.

خلاصه، جنایات، وحشیگریها، و اعمال ضد انسانی

ص: ۸۶

از نظر نوع همـان است که در سـابق بود و از نظر کمیت به طور وحشـتناکی توسـعه یـافته، تنها قیافه و صورت ظاهری آن- چنان که خواهیم دید- تغییر پیدا کرده است، گناه گذشتگان این بود که با این مسائل به طور عریان روبرو می‌شدند.

ممکن است کسانی این مطالب را به سادگی نپذیرند، ما هم به آنها حق می‌دهیم، چون تا این جا تنها به ذکر «ادعا» قناعت کرده‌ایم. ولی حالا باید روی یک یک آنها انگشت گذارد، و حساب هر مسأله را جداگانه برسیم و با مدارک روشن و قابل قبولی ثابت کنیم قسـمتی از آنچه امروز تمدن عصـر فضا، عصـر موشک، عصر اتم و ... نامیده می‌شود و در حقیقت همان «قانون جنگل» است که در قیافه جدیدی خودنمایی کرده، و همان قانونی است که در میان اقوام قرون وسطی وجود داشت.

جنگ در گذشته و امروز

تاریخ بشـر نشان می‌دهد که نفرت‌انگیزترین موضوعی که قیافه زندگی انسان را در گذشته تاریک و ننگین نموده و «شهد» زندگی را در کام او «شرنگ» ساخته همین مسأله

ص: ۸۷

جنگ و خونریزی بوده است.

قبایل و اقوام وحشی، و نیمه وحشی، به بهانه‌های کوچکی به جان هم می‌افتادند، و زمین را از خون یکدیگر رنگین می‌ساختند، صلح در میان آنها مفهومی نداشت و اگر هم چیزی شبیه به «صلح» داشتند در حقیقت مقدّمه‌ای برای آماده ساختن خود برای جنگ خونین دیگری بود.

یک حال اضطراب و نگرانی دائمی بر سراسر زندگی آنها سایه افکنده بود، و اگر در محیط آنها آرایش جنگی دیده نمی‌شد این سکوت و خاموشی آرامش واقعی نبود، بلکه سکوتی مانند آرامش پیش از طوفان بود.

این بود خلاصه وضع زندگی بشر در آن ادوار تاریک.

امّا امروز یک نظر اجمالی به حوادثی که در همین قرن طلایی و پرافتخار اخیر، یعنی همین مدّت ۶۸ سالی که از قرن بیستم می گذرد کافی است که واقع را آن چنان که هست به ما نشان بدهد.

می گویند پیشرفتهای صنعتی بشر در این مدّت بزرگترین پیشرفت از آغاز تاریخ تاکنون است، ولی این را هم باید اضافه کرد: جنایاتی که در این مدّت کوتاه نیز از بشر سرزده

ص: ۸۸

شاید بیش از تمام جنایاتی است که در طول تاریخ پرماجرای بشر صورت گرفته است.

لویسل اسنایدر استاد تاریخ دانشگاه نیویورک در آغاز کتاب خود «جهان در قرن بیستم» چنین می‌نویسد:

«جهان پر از وحشت و نفاق، وارد قرن بیستم شد، بحرانی‌ترین مسأله لاینحل آن روز خطر دائمی جنگ بود، نیروی اخلاق در میان ملل ضعیف بود و هیچ گونه سازمان بین المللی وجود نداشت که از عهده حل و فصل اختلافات میان ملل بر آید، پیشرفتهای روز افزون علم تغییرات سریعی در زندگی داده بود، امّا سلاحهای مخرب و خطرناکی هم به بار آورده بود، در راه تکمیل فنون علمی نیروی شدیدی به کار می‌رفت ولی در حقیقت نیروی «تب» بود نه «تندرستی» ... بشر مهار کردن هر چیزی را آموخته بود جز مهار کردن وحشیگریهای سرشت بشری!»(۱)

راه دور نرویم برای درک میزان انسانی بشر متمدّن

۱- جهان در قرن بیستم، ص ۳.

ص: ۸۹

این قرن، نگاهی به «سیاهه» خسارتهای جنگ جهانی اوّل که در برابر جنگ جهانی دوّم بسیار کوچک و کم اهمیّت بود می‌اندازیم. تاریخ معاصر ارقام سرسام آور و وحشتناک و تکان دهنده‌ای از خسارات این جنگ در اختیار ما می‌گذارد که مطالعه آن بسیار غم‌انگیز و دردناک و در عین حال عبرت‌انگیز است.

نویسنده کتاب «جهان در قرن بیستم» درباره تلفات و خسارتهای جنگ جهانی اوّل مطالبی می‌نگارد که خلاصه آن چنین است:

تعداد کسانی که در این جنگ کشته شدند بالغ بر ۹ میلیون نفر بود!

تعداد افرادی که ناقص و عاجز و از کار افتاده شدند بالغ بر ۲۲ میلیون نفر.

تعداد مفقود الاثرها بالغ بر ۵ میلیون نفر.

البتّه این مربوط به «تلفات میدان جنگ» است در حالی که تلفات فوق العاده درشهرها بیش از مجموع تلفات و زخمیهای میدان جنگ تخمین زده شده

ص: ۹۰

است (روی این حساب شاید مجموع تلفات و افراد ناقص و از کار افتاده بالغ بر یکصد میلیون نفر شوند!)

مجموع هزینه این جنگ را چهار صد هزار میلیون دلار! برآورد کرده‌اند.

برای درک عظمت این مبلغ کافی است بدانیم: طبق محاسبه‌ای که به عمل آمده با آن مبلغ ممکن بود برای هر یک از خانواده‌های ممالک انگلستان، ایرلند، اسکاتلند، بلژیک، روسیه، آمریکا، آلمان، کانادا و استرالیا یک خانه آبرومند با مقدار کافی اثاث منزل تهیه نمود!! و نیز کافی بود که با این مبلغ تمام املاک و اراضی و ثروت تمام دو کشور فرانسه و انگلستان را خریداری کرد!!»(۱)

البتّه این رقم مربوط به خسارات مستقیم این جنگ است، شاید خسارات غیر مستقیمی که بر اثر از هم گسیختن اقتصاد این کشورها، و از بین رفتن ذخایر انسانی آنها به بار آمد

۱- جهان در قرن بیستم، ص ۴۰.

ص: ۹۱

به مراتب بیش از مقدار مزبور باشد.

هنگـامی که میزان خسـارت و تلفـات این جنگ چهارساله را با جنگهای قرون وسـطی ماننـد جنگهای دویست ساله صـلیبی مقایسـه می‌کنیم به خوبی در می‌یابیم که بشر متمدّن در این قرن مشعشع طلایی چگونه قوس صعودی توحش و بربریت را پیموده است.

زیرا جنگهـای مزبور بـا این که ۵۰ برابر جنـگ جهـانی اوّل طول کشـید میزان تلفـات و خسارتهای آن شایـد به یک پنجاهم آن هم نرسید!

«گوستاولوبون» خاور شناس معروف فرانسوی می‌گوید:

تلفاتی که مسیحیان در جنگ صلیبی برای گرفتن بیت المقدس دادند بالغ بر یک میلیون نفر می‌شود.(۱)

اگر به این رقم تلفات دیگری که مسلمانان دادند نیز افزوده شود نتیجه آن تقریباً همان است که در بالا اشاره شد.

اکنون شما خودتان قضاوت کنید آیا توحش و بربریت در عصر ما قوس صعودی را پیموده است یا قوس نزولی؟!

۱- تاریخ تمدّن اسلام و عرب، ص ۴۱۱.

ص: ۹۲

و نیز قضاوت کنید تا چه اندازه این پیشرفت حیرت‌انگیز تکنیک و صنعت در عصر ما شایسته نام تمدّن است؟

و از مجموع اینها گامی به سوی شناسایی بیشتر ماهیت تمدّن غربی برداریم.

ص: ۹۳

۹- جنگهایی که پایان ندارد

اشاره

گفتیم با جرأت می‌توان گفت: آن چه در دوران جاهلیت بشر و اعصار و قرون تاریک پیشین وجود داشت، با مقیاس بزرگتر و وسیعتری در عصر ما در میان ملل به اصطلاح مترقّی خودنمایی می‌کند.

از مشخصات عصر جاهلیّت این بود: شعارها الخوف و دثارها السیف.(۱)

یعنی در باطن «ترس و وحشت» و در ظاهر «شمشیر» بر «دلها» و «تنها» حکومت می‌کرد.

آیا در عصر ما نیز «نگرانی و ترس دائمی از جنگ» که

۱- از سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه.

ص: ۹۴

با یک لبخند دوستانه سران بزرگ! موقتاً تسکین می‌یابد و با یک نگاه تند آنها شدید می‌شود بر افکار مردم جهان (همان مردمی که از سر چشمه تمدّن کنونی غرب سیراب می‌شوند) حکومت نمی‌کند؟!

و آیا مسابقه وحشتناک و روز افزون، برای به دست آوردن اسلحه بیشتر و خطرناکتر، یکی از پدیده‌های تمدّن ماشینی غرب نیست که درهر نقطه‌ای این تمدّن قدم گذارده آن را همراه خود به سوغات برده است؟!

آیا «آن» ترس از جنگ، جنگی که غالب و مغلوب ندارد و خرمن زندگی طرفین و تماشاچیان را آتش می‌زند، «و این» مسابقه تسلیحاتی که نیرومندترین کشورها در زیر بار آن ناله غم انگیزی سر داده‌اند، تکرار همان شعار دوران جاهلیت در یک مقیاس بزرگتر نیست؟!

چرا آتش جنگها خاموش نمی‌شود؟

اشاره

بعضی تعجّب می‌کنند که چرا در عصر ما هر روز آتش جنگ از یک یا چند نقطه جهان زبانه می‌کشد:

هنوز آتش جنگ در «کره» خاموش نشده در «ویتنام»

ص: ۹۵

روشن می‌شود.

و هنوز در ویتنام خاموش نشده از قلب الجزایر و کنگو سر می‌زند.

و هنوز در آنجا خاموش نشده خاورمیانه را در کام خود فرو می‌بلعد.

مردم جهان آرزوی روزی را دارند که انسان متمدّن عصر فضا حتی یک گلوله هم شلیک نکند. در حالی که هم آن «تعجب» بی‌جاست و هم این «آرزو» بی مورد است، و تمدّن ماشینی آن چنان با «جنگ» آمیخته شده، که تفکیک میان آن دو مانند تفکیک حرارت و سوزش از «آتش» است.

اجازه بدهید این موضوع را با تجزیه و تحلیل روشن‌تری تشریح کنیم:

۱- مصنوعات جنگی

قسمت مهمّی از صنایع سنگین کشورهای غربی را «صنایع جنگی» و کارخانه‌های عظیم اسلحه سازی تشکیل می‌دهد و میلیونها نفر کارگر و کارمند و کارشناس و مهندس در این کارخانه‌ها کار می‌کنند.

ص: ۹۶

و رقم بزرگی از درآمد این دولتها از طریق فروش انواع سلاح جنگی تأمین می گردد.

بـدیهی است برای این که این کارخانه‌ها نخوابـد، و این همه کارگر و کارشـناس و مهنـدس بی‌کار نشونـد، و به عوایـد سـرشار این دولتها نیز لطمه‌ای وارد نگردد، باید این «فرآورده‌های صنعتی»! به هر طریق ممکن، مصرف شود.

یعنی الزاماً باید آتش جنگ را در نقاط مختلف «روشن» نگاه داشت تا این کارخانه‌ها «خاموش» نگردد.

مثلًا همین جنگ چنـد روزه خاورمیـانه که به تحریک و تشویق و رقابت سـردمداران تمـدن غرب روی داد و مصـیبت بزرگی برای بشـریّت بوجود آورد و آثـار نفرت‌انگیز آن مسـلماً تـا سالیـان دراز بـاقی خواهـد مانـد، برای صاحبـان کارخانه‌هـای اسـلحه سـازی، «موفقیت بزرگ و کم نظیری» بود زیرا چنـدین میلیارد دلار! (یعنی معادل بودجه چندین سال کشور ایران) سـلاحهای جنگی در این مدّت کوتاه نابود گشت، و به دنبال آن سفارش «پارتیهای جدیدی» به کارخانه‌ها داده شد!

کدام تجارت باارزش به این داغی و درآمدش این قدر سرشار است؟!

ص: ۹۷

و اگر از دریچه چشم «شرقیها» به این موضوع- موضوع تجارت اسلحه- نگاه کنیم باید گفت: کشورهای شرقی پر ارزش‌ترین منابع زیر زمینی خود را در برابر مبلغ ناچیزی در اختیار «غربیها» می‌گذارند و سپس بر می‌گردند و همان مبلغ را نیز در برابر یک مشت آهن پاره خطرناک (و احیاناً سلاحهایی که با پیدایش سلاحهای مدرن از گردش خارج شده است) به خود آنها باز می‌گردانند.

یعنی «همه چیز» خود را با «هیچ» معامله می‌کنند چه معامله پربرکتی؟! تازه یک «منت ابوابجمعی» هم به ضمیمه آن تحویل می‌گیرند.

و با توجّه به این حقیقت دلیل ندارد غربیها طرفدار خاموش شدن آتش جنگ در جهان باشند.

پس برای برچیدن بساط جنگ از جهان، نخست باید بساط این تمدّن ماشینی را (به صورت کنونی) برچیده، طرح نوین و صحیحی به جای آن ریخته شود.

بنابراین آرزوی آمدن روزی که حتی یک گلوله هم در دنیا شلیک نشود مساوی است با آرزوی گرسنه ماندن جمعی کارگر و ورشکست عده‌ای سرمایه دار غربی و آن هم چیزی است

ص: ۹۸

که اظهار آن زبان گوینده‌اش را می‌سوزاند. این در مورد «مصنوعات جنگی».

۲- فرآورده‌های اضافی صنعتی

در مورد فراورده‌های صنعتی دیگر، جای تردید نیست که با پیشرفت صنایع سنگین، تولید بیشتری در مدّت کمتر صورت خواهد گرفت، و رقم بزرگی از این محصولات، زاید بر احتیاجات کشور تولید کننده است و باید به هر طریق که ممکن است، به صورت «صادرات» به خارج فرستاده شود و در بازارهای بیرون مصرف گردد.

این موضوع به قدری ضروری است که اگر حتی یک ماه درهای بازارهای خارجی به روی آنها بسته شود فرآورده‌های گوناگون در انبارها متراکم شده، کارخانه‌ها می‌خوابد، و یک بحران شدید اقتصادی به دنبال آن بروز خواهد کرد.

با این حال تصدیق می کنید که مسأله «صادرات» برای این گونه کشورها یک مسأله کاملًا «حیاتی» است.

خوب، صادرات نیازمند «بازار مصرف» است و یکی از شرایط اساسی بازار مصرف و مصرف کنندگان خوب این است

ص: ۹۹

که خود آنها قادر به تولید مشابه نباشند و یا اگر قادر به تولید مشابه باشند قادر به رقابت نباشند (یعنی مصنوعات آنها گرانتر از مصنوعات بیگانه تمام شود). برای تأمین این منظور چاره‌ای جز این نیست که کشورهای عقب نگاه داشته شده! (و به اصطلاح دیپلوماتیک: توسعه نیافته و در حال رشد!) همیشه به همان حال توسعه نیافته و در حال رشد بمانند، یعنی جلو جنبشهای مترقیانه آنها به هر قیمتی ممکن است گرفته شود.

از طرف دیگر این بازارهای صادراتی هر چه باشد بالاخره محدود است و بر سر آنها یک رقابت و کشمکش دائمی در میان کشورهای تولید کننده وجود خواهد داشت و هر کدام برای ربودن یک «بازار داغ» از دیگران و یا برای پیدا کردن جای پای مطمئنی در یک منطقه وسیع نقشه‌ها طرح می‌کنند، سر کودتاهای پی‌درپی را در کشورهای ضعیف و مصرف کننده در همین رقابتهای دائمی پشت پرده باید جستجو کرد.

گاهی نیز دولتهای بزرگ تولید کننده با یکدیگر سازش می‌کنند و کشورهای کوچک را مانند توپ فوتبال به یکدیگر پاس می‌دهند! و یا هر کدام طبق قراردادهای محرمانه منطقه

ص: ۱۰۰

نفوذ دیگری را به رسمیّت شناخته و از مزاحمت یکدیگر در مرزهای تعیین شده خودداری می‌کنند.

۳- تهیه مواد خام

وجود فراوان مواد خام و منابع پر ارزش زیر زمینی در کشورهای غیر صنعتی نیز یکی از علل اصلی جنگهاست!

در هر کجا منبعی برای مواد اولیّه پیدا شود شامه قوی دولتهای صنعتی مانند گربه گرسنه‌ای که بوی گوشت چربی به مشامش برسد فوراً خبردار شده، همدستان خود را خبر می‌کنند، آنها هم بلافاصله با یک مشت «ابزار و ادوات فنی»! به نام کارشناس، دیپلمات، وابسته مطبوعاتی، هیئتهای حسن نیّت، و بالاخره کشیش و میسیون مذهبی راه می‌افتند، تا نیّات سوء خود را که «تصاحب این منابع با نازلترین قیمت» است عملی سازند.

ای بسا موقعی سر می‌رسند که می‌بینند رقبای آنها پیش از آنان «مناقصه»! را برده، و معامله را انجام داده‌اند.

در این موقع تحریکات شروع می‌شود، همان تحریکاتی که در بسیاری از اوقات منجر به جنگهای خونین می‌گردد،

ص: ۱۰۱

همان جنگهای خونینی که میدان آن کشورهای ضعیف و طعمه آن جان و مال آنهاست.

مجموع این جهات سه گانه است که به تمدّن کنونی غرب رنگ «جنگ» داده و جنگ را به صورت «یک اثر لاینفک» آن درآورده است.

بدیهی است برای پایان دادن به این جنگها باید تمدّن کنونی غرب از شالوده زیر و رو شود و بشریّت در مسیری غیر از مسیر کنونی به حرکت در آید.

بایـد این اقتصاد ناسالم که بـدون استعمار و استثمار دگران متوقّف یا مواجه با بحران می‌گردد جای خود را به اقتصاد سالمی که بر اساس تولیـد و مصرف نیازمنـدیهای واقعی زنـدگی بشر آن هم در داخل هر کشور، استوار باشـد بدهـد و به این وضع که همیشه اکثریت مردم دنیا برده صنعتی اقلیتی باشند خاتمه داده شود.

در غیر این صورت هرگز نباید انتظار خاموش شدن آتش جنگ داشت.

ص: ۱۰۲

۱۰- استعمار یکی دیگر از پدیده‌های شوم تمدّن غربی

اشاره

چرا غربیها نمی‌توانند بدون استعمار زندگی کنند؟

تاریخچه استعمار یکی از غم انگیزترین و پرماجراترین فصول زندگی بشر است و درزمان حاضر نیز ریشه اصلی اختلافات عمیق دولتهای بزرگ جهان را تشکیل می‌دهد.

گر چه در میان اقوام گذشته، و حتی در زمانهای خیلی قدیم، نمونه‌هایی از استعمار وجود داشته، مثلًا «یونانیها» و «فینیقیها» مستعمراتی در ساحل دریای مدیترانه داشته‌اند، ولی استعمار به صورت کنونی کاملًا تازگی دارد.

بازار استعمار از زمانی رونق یافت و شکل جهانی

ص: ۱۰۳

به خود گرفت که وسایل نقلیه سریع السیر اختراع شد، و شرکتهای بزرگ کشتیرانی شروع به کار کردند.

در این هنگام موضوع استعمار در ابتداء به دست بازرگانان و شرکتهای خصوصی و به خاطر منافع آنها آغاز گردید، و دولتها از آنها حمایت می‌کردند ولی بعداً که «منافع عظیم و سرشار» آن آشکار شد خود دولتها مستقیماً دست به کار استعمار شده دیگران را عقب راندند وبه اصطلاح ابتکار عمل را شخصاً به دست گرفتند، و پس از مدّت کوتاهی رقابتهای شدید در میان خود آنها درگیر شد.

بنابراین تاریخ «دوران جدید استعمار» و ظهور آن در یک مقیاس بزرگ جهان، همان تاریخ نهضت صنعتی اروپا و همزمان با برچیده شدن دوران قرون وسطی و شروع «تاریخ قرون معاصر» یعنی تقریباً اوایل قرن شانزدهم میلادی است!

واژه «استعمار» گر چه در لغت به معنای کوشش برای آباد ساختن است، ولی در اصطلاح سیاسی در نقطه مقابل آن، یعنی کوشش برای ویران ساختن کشوری به منظور این که کشور دیگری آباد و مرفّه گردد، به کار می‌رود.

ص: ۱۰۴

البته به کار بردن این واژه مقدّس و مرادف آن در سایر لغات آسیایی و اروپایی برای این هدف نامقدّس وسیله ساده‌ای برای اغفال مردم این سرزمینهاست، و لذا در زبان استعمار کنندگان (زبان لاتینی) هرگز این لغت و مرادف آن به کار نمی‌رفته است، بلکه واژه «کلنیالیزم»Colonialisme که از ماده «کلنیا»Colonia به معنای «گروه مهاجرین» گرفته شده به کار می‌روند، زیرا بدیهی است آنها نمی‌خواهند و نمی‌توانند خودشان را اغفال کنند و مقصود اصلی خویش را از این عمل برای هموطنانشان مکتوم دارند!

دانشمندان اجتماعی درباره «استعمار» تعاریف مختلفی کرده‌اند ولی به عقیده ما فشرده‌ترین و در عین حال رساترین تعریفی که می‌توان برای آن نمود این است که:

«استعمار» یعنی: «بردگی دسته جمعی ملّتی به وسیله ملّت یا دولت دیگر»!. و در حقیقت استعمار یک نوع بردگی خطرناک دسته جمعی است که جانشین «بردگی فردی» سابق گردیده است.

در استعمار فردی نیروی انسانی یک یا چند انسان بدون رضایت او در راه منافع دیگری به کار می‌افتاد، امّا در

ص: ۱۰۵

«استعمار» نیروی ملّتی به ضمیمه تمام ذخایر و منابع آنها بدون رضایت آنان در راه مطامع دیگران به کار می‌افتد.

لذا تاریخ به ما نشان می‌دهد که استعمار به شکل تازه وقتی به اوج خود رسید که بردگی فردی سابق از طرف دول بزرگ جهان محکوم و از گردش خارج شده، چه این که بردگی به آن صورت سابق علاوه بر این که زندگی بسیار داشت در شرایط دنیای جدید، مقرون به صرفه هم نبود! و لذا لازم بود «رفورمی» در آن ایجاد گردد!

جنایاتی که دولتهای استعماری غرب در این دوران کردند به مراتب وحشتناکتر از جنایاتی بود که برده فروشان در دوران «بردگی فردی» در قرون وسطی انجام دادند.

یکی ازنویسندگان معروف فرانسه می‌نویسد:

«بومیان آمریکا و اقیانوسیه، برای اقوام متمدّن و تربیت شده اروپا، مانند خرگوشی بودند برای یک نفر شکارچی! و لذا می‌بینیم امروز همه آنها برباد رفته‌اند.(۱)

جج

۱- نقل از کتاب تاریخ تمدّن اسلام« تألیف دکتر گوستاولوبون».

ص: ۱۰۶

از آنچه درباره تاریخچه استعمار گفته شد این نکته کاملًا روشن می‌شود که استعمار قبل از هر چیز «انگیزه اقتصادی» دارد، و در حقیقت همیشه از یک «اقتصاد ناسالم» همچون «اقتصاد کنونی غرب» سرچشمه می گیرد. ولی از آنجا که بدست آوردن یک «مستعمره اقتصادی» بدون «در بند کردن مردم آن سرزمین از نظر سیاسی» ممکن نیست لذا «استعمار سیاسی» به عنوان ابزاری برای «استعمار اقتصادی» به کار می‌رود.

و چون حفظ مستعمرات، و طول عمر آنها، بستگی به میزان جلوگیری از جنبش‌های فکری و آزادی خواهی آنان دارد لذا «استعمار فکری» برای ادامه استعمار سیاسی نیز ضروری خواهد بود.

بنابراین هدف اصلی، «استعمار اقتصادی» است و «استعمار سیاسی» مقدمه آن و «استعمار فکری» ضامن بقا و دوام آن است.

چرا غربیها نمی‌توانند بدون مستعمره زندگی کنند؟

هنگامی که شهرهای مهم و پایتختهای اروپا را از نزدیک

ص: ۱۰۷

می‌بینیم غرق اعجاب و تحسین می‌شویم ولی اگر درست دقّت کنیم خواهیم دید کشورهایی ویران شده تا این شهرها آباد و آزاد گردیده است، و در واقع آنها آبادی و آزادی خویش را مدیون ویرانی ممالك شرقی هستند!

اکنون باید دید چرا و به چه دلیل اقتصاد کنونی غرب یك چنین پدیده شوم و غیر انسانی را همواره به دنبال دارد؟

دلیل آن روشن است: اساس اقتصاد ناسالم و تمدّن صنعتی و ماشینی غرب بر توسعه هر چه بیشتر صنایع سبك و سنگین قرار داد و شعار اصلی این توسعه، «تولید بیشتر در زمان کوتاهتر و با هزینه کمتر» می‌باشد.

ممکن است این موضوع ذاتاً اشکالی نداشته باشد ولی مهم این جاست که توسعه صنعتی غرب، هرگز در مقیاس احتیاجات داخلی خود این کشورها صورت نمی‌گیرد، بلکه قسمت مهمی از این «مصنوعات» الزاماً باید در خارج مصرف گردد.

همچنین «مواد خامی» که برای این فرآورده‌های صنعتی ضرورت دارد نمی‌تواند منحصراً از منابع داخلی تأمین

ص: ۱۰۸

گردد، بلکه باید قسمت مهمّی از آن از خارج تهیه شود. بنارابن مسأله «بازاریابی» از یک طرف، و به دست آوردن «منابع موادّ خام» از طرف دیگر ایجاب می‌کند که توجّه به کشورهای خارج، یعنی کشورهایی که قدرت جذب بیشتری برای فرآورده‌های صنعتی، و سخاوت زیادتری در راه بـذل منابع داخلی خود دارنـد، شود، البته این دو قسـمت در صورتی کامل خواهد بود که جنبه «انحصاری» داشته باشد و مجموع این جهات تنها در «مستعمرات» یافت می‌شود.

به عبـارت دیگر پـایه اقتصاد ناسالم کنونی غرب روی «توسـعه هر چه بیشتر صادرات»، و «تقلیل هر چه بیشتر واردات» گذاشـته شـد، یعنی اگر آن روز حجم صـادرات و واردت آنهـا مسـاوی گردد مسـلّماً دسـتگاههای اقتصـادی آنهـا فـوراً فلـج خواهـد شـد و بحران شدیدی سراسر این کشورها را فرا خواهد گرفت.

همان طور که اگر یک روز منابع موادّ خام کشورهای شـرقی (آسـیائی و آفریقائی) به روی آنها بسـته شود بسـیاری از کارخانه‌های آنها از کار خواهد افتاد.

تنها یک نگاه به شهرهای بزرگ ممالک شرقی و

ص: ۱۰۹

«میلیونها وسائل نقلیه گران قیمت» که در خیابانهای آنها موج می‌زنند کافی است که بدانیم چه سرمایه‌های سرسام آوری همه ساله از شرق به غرب منتقل می گردد.

تازه این‌ها همه یک رقم از «صادرات غرب به شرق» را تشکیل می‌دهد!

موضوع صادرات «اسلحه» یکی دیگر از اقلام مهم صادراتی غرب است.

در مقاله‌ای که یکی از مفسران سیاسی با استفاده از منابع خارجی درباره این رقم عجیب نوشته بود چند جمله کوتاه و پر معنا به چشم می‌خورد که برای پی بردن به اهمیّت موضوع مطالعه همانها کافی است، او نوشته بود:

از سال ۱۹۵۰ به بعد دولت آمریکا معادل ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۳۷ دلار اسلحه به خارج فروخت!، ۱۴ کشور در حال توسعه! تاکنون اعتبارات ۵ تا ۷ ساله برای تهیه سلاح با ربح ۳ تا ۵ واحد می گرفتند، ولی امروز بانک صادرات آمریکا «تسهیلات خاصی»! برای آنها قائل شده، روسها نیز اعتبارات «بدون ربح» و «طولانی» و قیمت‌های

ص: ۱۱۰

«غیر قابل رقابت» عرضه می‌کنند!، قیمت یک هواپیمای میراژ فرانسوی نیز ۳ میلیون دلار است»!(۱)

بنابراین چه جای تعجّب، اگر غرب روز به روز فربه‌تر و شرق روز به روز لاغرتر گردد؟ اینها ثروتهایی را که بایـد همچون خون در عروق اقتصادشـان جریـان یابـد بـا سـخاوت هر چه تمـامتر به غرب می‌دهنـد!، و همین سیسـتم اقتصادی ناسالم غربی است که ایجاد می‌کند همیشه کشورهای آسیایی و آفریقایی را به صورت عضو وابسته اقتصادی خویش نگهدارند.

هرگز دوران استعمار سپری نشده

افراد خوش باور چنین تصوّر می‌کنند که دیگر دوران اسـتعمار گذشته، و امروز روزی نیست که بتوان ملّتهایی را در زنجیر اسارت و اسـتعمار نگهـداشت. و شاید گویای این موضوع را جنبشـهای آزادی خواهی مسـتعمرات، و آزادی تدریجی آنها و پذیرش آنان، به عنوان عضویت در سالن خطابه بین المللی (ببخشید سازمان ملل متحد) و تنظیم اعلامیه حقوق بشر و امثال این مقولات ...

می‌دانند.

در حالی که این تغییر قیافه استعمار، چیزی جز «درک

۱- تهران مصور، شماره ۱۲۴۹.

ص: ۱۱۱

روح زمان» و «تطبیق بر مقتضیات زمانی و مکانی» نیست!

روشنتر بگوییم: نگهداری مستعمرات طبق اصول قدیمی با بیداری نسبی آنها، نه امکان‌پذیر است، نه مقرون به صرفه، پس چه بهتر که با اعطای آزادیهای صوری و نیم بند، و استفاده از قدرتهای محلّی به جای آوردن نیروی نظامی از خارج، هدفهای اقتصادی که مقصود اصلی است تعقیب گردد.

این نوع استعمار که آن را در اصطلاح جامعه‌شناسی امروز «استعمار غیر مستقیم» می‌نامند برای امروز بسیار مناسبتر و ایده آلی‌تر است!

یکی از مقامات حساس یکی از دول بزرگ غرب اخیراً گفته بود:

«نگاه داشتن یک سرباز در خارج برای ما ۸ برابر استخدام یک سرباز محلّی خرج دارد، ما ترجیح می‌دهیم به جای یک سرباز در مناطق نفوذ خود ۸ سرباز داشته باشیم»!

به همین دلیل مشاهده می‌کنیم غالب کشورهای آزاد شده آفریقا، علاوه بر این که از نظر اقتصادی هنوز کاملًا به صورت

ص: ۱۱۲

مستعمره به سر می‌برند، میدان جنگها و کشمکشها و رقابتهای خطرناک دول بزرگ هستند، و روی آرامش را به خود نمی‌بینند، این کشمکشها در کشورهای ظاهراً استقلال یافته چیزی جز ادامه همان رقابتها و جنگهای استعماری- منتها در قیافه‌های جدید- نیست و این خود بهترین دلیل بر عدم استقلال سیاسی آنها علاوه بر عدم استقلال اقتصادی آنان است، به خصوص که جای پای کشورهای بزرگ در همه جا به چشم می‌خورد.

ص: ۱۱۳

۱۱- ارزیابی تمدّن غرب

صنایع غرب یا زنجیر طلایی اسارت!

از کی این «زنجیر اسارت» به گردن «شرقیها» گذارده شده؟ و چگونه می‌توان آن را در هم شکست؟

انتخاب این بحث در ضمن این سلسله بحثها از این نظر است که یک عامل مهم عقب ماندگی، و اسارت شرقیها در چنگال غرب، همان اقتباس نادرستی است که از تمدّن کنونی غرب نموده‌اند.

شرقیها بر اثر برخورد ناگهانی با پدیده‌های شگفت‌انگیز صنعتی تمدّن غرب دچار «دستپاچگی» و «عدم تمرکز فکری» شده‌اند که نتوانسته‌اند «ارزیابی صحیحی» از فراورده‌های تمدن غربی نموده، سپس از آن به طور عاقلانه

ص: ۱۱۴

اقتباس کنند.

به همین جهت تسلیم دنباله رویهای غلط و اقتباسهای بی‌مطالعه‌ای شده‌اند، و بدون توجه «زنجیر اسارت» را به گردن خود نهاده‌اند.

ججج

توضیح این که آن روز که «اروپا» به سرعت، دوران توحش «قرون وسطی» و محدودیتهای «قرون جدید» را پشت سر می‌گذارد و فصل تازه‌ای در تاریخ خود به نام «تاریخ معاصر» به انقلاب کبیر فرانسه (در سال ۱۷۸۹ میلادی) می‌گشود و نویسندگان پرشوری مانند «ولتر» و «منتسکیو» و «دیدرو» و «دالامبر» در آن گذرگاه حساس تاریخی به آتش این انقلاب فرهنگی و اجتماعی دامن می‌زدند، شرق در خود فرو رفته بود، و خواب عمیقی بر افکار مردم این سامان سنگینی می‌کرد.

زمامداران بوالهوس به فکر کشور گشائیهایی که غالباً هدفی جز ارضای جاه‌طلبی آنها نداشت، بودند و همه سرمایه‌های انسانی و مادی شرق را در این راه به آتش می‌کشیدند.

یک روز پس از یک سلسله «در جنگهای طولانی» فلان

ص: ۱۱۵

شهر را بر مستملکات خود می‌افزودند، و روز دیگر طی «جنگهای خونین دیگری» از تصرّف آنها خارج می‌شد، نه با تصرّف آن بهره‌ای برده بودند نه با از دست دادن آن ضرری!

در این گیرو دارها، جسته گریخته اخبار عجیب و باور نکردنی از دیار «فرنگ» (یعنی همین اروپای امروز) به شرق رسید.

ناگهان ناقلان اخبار و راویان آثار خبر آوردند که: دانشمندان فرنگ اسبابی ساخته‌اند که با سرعت عجیبی که کالسکه و دلیجانهای آن زمان هرگز به گرد آن نمی‌رسید روی زمین راه می‌رود، و صداهای عجیبی از خود بیرون می‌دهد! و اضافه کردند این «حرکت» از «برکت» بخار است (۱)!

دستگاه دیگری ساخته‌اند که مانند یک غول عظیم، روی دو خط باریک آهنی، با دود و آتش عجیبی سیر می‌کند.

چراغهای جادویی مخصوصی ساخته‌اند که بدون «روغن

۱- گر چه ماشین بخار در سال ۱۷۶۴ توسط« جیمز وات»، اختراع شد ولی تکامل آن، سالها بعد بود، طرح لکوموتیو بخاری نیز در سال ۱۸۰۳ توسط« تروینینک» ریخته شد و نخستین لامپ الکتریکی در سال ۱۸۷۹ توسط ادیسون و تلفن در سال ۱۸۷۶ توسط الکساندر گراهام بل اختراع گردید.

ص: ۱۱۶

چراغ» و «گوگرد» روشن می‌شود! و می‌توان آن را به طور معلق از سقف آویزان نمود!

دستگاه دیگری درست کرده‌اند که انسان در یک محله شهر، توی بوقی آهسته صحبت می‌کند، و صدای او در محله دیگر، از بوق دیگری شنیده می‌شود!، وقس علی هذا!

بعضی افراد این گونه اخبار عجیب و غریب را اصلًا باور نمی‌کردند، شاید بعضی هم آن را یک نوع چشم بندی و جادو می‌دانستند و معتقد بودند که فرنگیها «ارواح خبیثه» ای را برای این کارها به زیر فرمان کشیده‌اند!

در مجالس شب نشینی نقل مجلس این مقوله بحثها بود که در کنار قصه‌های امیر ارسلان و هزار و یک شب جایی برای خود باز کرده بود! به قول سعدی «هنوز آنها از شراب این سخن مست، و باقی قدح در دست» که پیش درآمد «مصنوعات فرنگی»! وارد بازارهای شرق شد. دهانها از تعجب باز مانده بود، ولی افکار همچنان در خواب عمیقی فرو رفته بود و زمامداران بی‌فکر هم می‌خواستند مردم همیشه در خواب بمانند تا چند صباحی بیشتر برگرده آنان سوار باشند.

غافل از این که این سیل همه چیز را با خود خواهد برد.

ص: ۱۱۷

بالاخره مصنوعات نوظهور فرنگی همه جا با تحسین و اعجاب رو برو گردید و نام فرنگ را بر سر زبانها انداخت، عده‌ای به عقل و هوش آنها آفرین می گفتند، و عده‌ای هم این کارهای محیر العقول را دلیل دیگری بر «حرام زادگی» آنها می‌دانستند! و می گفتند حتماً شیطان به آنها درس می‌دهد.

امّا افراد متفکّر و مال اندیش، که در اجتماع آن روز میدانی برای ابراز نبوغ و استداد خود، و رقابت صحیح و عاقلانه با صنایع غربی نمی‌دیدند، از مشاهده این اوضاع به شدت رنج می‌بردند.

این صنایع گر چه در آغاز جنبه تزیینی و اشرافی داشت ولی خیلی زود جزء زندگی مردم شرق شد و چنان با زندگی آنها آمیخته گردید که به هیچ وجه قابل تفکیک نبود، با این که وسایل مزبور تحوّلی در وضع زندگی آنها به وجود می‌آورد و بسیاری از مشکلات را حل می کرد؟!

حال مردم شرق در این موقع درست مانند حال آدم معتادی شده بود که مجبور باشد موادّ مخدّره مورد نیاز خود را به طور جیره بندی از دیگری دریافت دارد، آیا چنین کسی جز تسلیم بدون قید و شرط کار دیگری می‌تواند انجام دهد؟

ص: ۱۱۸

البتّه این صنایع بسیار خوب، و وسیله راحتی بود، ولی برای چه اشخاصی؟ برای آنها که «تولید کنندگان» بودند نه برای «مصرف کنندگان نیازمند»!.

اشتباه بزرگی که «شرقیها» در آن روز مرتکب شدند همین بود. آنها می‌بایست صنایع بیگانه را اصلًا در زندگی خود راه نمی‌داند، ویا اگر راه دادند کوشش می‌کردند خودشان تولید کننده باشند نه مصرف کننده. زیرا خواهیم دید همین اشتباه بزرگ و همین اقتباس غلط، دردناکترین ضربه را به حیثیت و استقلال شرق زد و آن را به صورت یک عضو وابسته وانگل درآورد!

این اقتباس عجولانه و غلط همان زنجیر طلایی اسارت بود که به گردن شرقیها افکنده شد، برای این که:

اوّلًا، از آن تاریخ مسأله تازه و بغرنجی به نام «ارز» در زنگی آنها ظاهر گشت، یعنی: از طرفی مجبور بودند مصنوعات فرنگی را بخرند زیرا جزء زندگی آنها شده بود، و از طرف دیگر فرنگی چیزی جز پول خودش را قبول نمی‌کرد، و به این ترتیب ناچار شدند برای تهیه پول فرنگی، از طریق فروش موادّ اوّلیه و منابع پر ارزش خود به نازلترین قیمت،

ص: ۱۱۹

دست و پا کننـد و به اصـطلاح از این راه «ذخیره ارزی» برای خود فراهم سازند، و به این ترتیب پول فرنگی به عنوان «پول ارزشدار» شناخته شد و پول آنها «پول وابسته و بدون ارزش»! و «استعمار اقتصادی» از همین جا شروع شد!

ثانیاً، صـنایع «غرب» را می‌بـایست «کارشـناسان غربی» راهنمـایی کننـد و به کـار اندازنـد، و صـنایع آنهـا بـدون کارشـناسان مفهوم صحیحی نداشت.

این موضوع پای کارشناسان غربی را که با هزار گونه منت و افاده و «گران فروشی»! همراه بود، به شرق گشود.

و از آن جا که پیشرفت صنایع، و زندگی ماشینی منحصر به ما یحتاج روزانه نبود، و مسائل نظامی را نیز شامل می‌شد مسأله‌ای به نام خرید «اسلحه» و به دنبال آن «مستشاران نظامی» مطرح شد و «شرق» مجبور بود تمام این وسایل را از «غرب» بخواهد، نه تنها بخواهد بلکه به استقبال آن بشتابد.

روز به روز زنـدگی شـرقیها در سـایه این عوامل به پیروی از غربیها «مکانیزه‌تر» و «ماشـینی‌تر»! می‌شـد، آب و روشـنایی و زراعت، و وسایل ارتباطی و ... همه و همه به اصطلاح «ماشینیزه»! شدند، ماشینهایی که کوچکترین قطعات یدکی آن نیز

ص: ۱۲۰

می‌بایست از خارج وارد شود و اگر یک روز شاه راههای آبی و خشکی شرق به غرب بسته می‌شد یک مرتبه همه چیز متوقّف می‌گشت و از کار می‌افتاد و قیمتها به سرعت سر سام آور بالا می‌رفت و قحطی همه جا را فرا می‌گرفت!

درست مانند اتومبیلی که بنزینش در وسط بیابان تمام شود و مسافران آن سرگردان بمانند، این‌ها هم در بیابانِ زندگی، همان بیابانی که می‌خواستند آن را با پای دیگران به پیمایند، سرگردان می‌ماندند.

و البته، و صد البته شرق با چنین وضع زندگی مجبور بود همیشه با غرب «روابط حسنه»! داشته باشد، روابط حسنه‌ای که شرایطش تنها از طرف غرب تعیین می‌شد، و به این ترتیب نه راه پیش داشتند نه راه پس!

ولی باز هم خدا با مردم این سامان یار بود، دری به تخته‌ای خورد و تضاد یا تضادهایی در میان غربیها پیدا شد و از برکت آن شرقیها توانستند در این وسط نیمه نفسی، آن هم علی الحساب! بکشند، تا بعداً خدا چه خواهد؟

ثالثاً، جوانان شرق برای فرا گرفتن تکنیک صنایع جدید ناچار شدند راهی دیار غرب یعنی «زادگاه اصلی ماشینها»

ص: ۱۲۱

شوند، آنها می‌رفتند و «ارزها» هم به همراهشان! پس از خاتمه تحصیل عده‌ای آب و هوای دیار فرنگ و امکانات وسیع زندگی آن جا را بر زندگی محدود و عقب مانده وطن خودشان ترجیح داده، در همان دیار «غربت» رحل اقامت می‌افکندند و به اصطلاح «اطراق» می کردند و به این ترتیب:

مغزهای توانا و به ثمر رسیده به سرعت از مشرق فرار می کرد، شرق از نظر ذخایر فکری فقیرتر، و غرب را غنی‌تر می‌ساخت.

عده‌ای هم که شور و عشقی نسبت به وطن در سر داشتند، و راه وطن را پیش می گرفتند جمعی «غرب زده» بودند که بهترین وسیله برای محکم کردن زنجیر اسارت شرق به شمار می‌آمدند.

جمع دیگری که در این وسط جان سالم و فکر سالم به در برده بودند و به وطن خود بازگشتند چون امکانات کافی برای فعالیت خود نمی‌دیدند، خسته و افسرده به گوشه‌ای نشسته تماشاچی این صحنه‌ها می‌شدند.

ج‌ج

با این توضیحات جای تردید باقی نمی‌ماند که تا زمانی

ص: ۱۲۲

که شرقیها خود تولید کننده وسایل صنعتی نیستند مجبورند از مصنوعات دیگران به کلّی چشم بپوشند، حالا که خودشان تولید کننده نیستند مصرف کننده مصنوعات دیگران هم نباشند.

ولی این حرف را هم نه کسی جرأت می‌کند بگوید، و نه اگر کسی گفت احدی به آن گوش خواهد داد. پس راه عملی‌تر همان راه اوّل است یعنی باید بکوشند که خود تولید کننده نیازمندیهای صنعتی خود باشند.

ص: ۱۲۳

۱۲- تمدّن ماشینی غرب

گور خود را به دست خویش کنده است

آرامش و آسایش «نسبی» که از برکت صنایع جدید نصیب مردم دنیا شده، کمتر به آنها اجازه می‌دهد که درباره سرانجام «مسابقه صنعتی» و «تمدّن ماشینی» کنونی- این طور که پیش می‌رود- مطالعه و فکر کنند، و اگر هم بعضی آن را قابل مطالعه بدانند از آن مسائل درجه سه و چهار می‌پندارند که به این زودی نوبت مطالعه، به آنها نمی‌رسد!

ولی از شما خواننده عزیز عاجزانه تقاضا می‌کنم که «استثنائاً» و «خارج از نوبت»! این موضوع را مورد بررسی قرار داده، کمی به این مسأله بیاندیشید:

ص: ۱۲۴

جای تردید نیست که صنایع سبک و سنگین فعلی به این حال نمی‌ماند، و باید در انتظار پیشرفتها و موفقیتهای شگفت‌انگیز دانشمندان در زمینه‌های مختلف صنعتی در آینده باشیم.

کاملًا ممکن است در آینده نزدیک (مثلًا در سال ۲۰۰۰) قسمتی از زیر دریاها مسکون گردد و در کره ماه آپارتمانها و هتلهایی برای توریستها با مخارج دیوانه کننده‌ای ساخته شود، و آگهی تبلیغاتی آن، در همه روزنامه‌ها و رادیوهای کره زمین پخش شود! مغزهای الکترونیک در همه کارخانه‌ها جای انسان را بگیرد و از آب دریا و مواد نفتی!- آن چنان که عده‌ای پیش بینی می‌کنند- مواد غذایی و غذاهای رنگین حسابی گرفته شود، و امثال ذلک ...

ولی آیا مطلب به همین سادگی تمام می‌شود؟ و یا این که در کنار این پیشرفتها، تحولات دیگری روی خواهد داد که ممکن است همه این رؤیاهای شیرین و طلایی را بر باد دهد، و تمام این حسابهای نشاطانگیز غلط از آب در آید، و به اصطلاح «چرت همه را پاره کند»؟

خواهید گفت: خدا نکند، چرا چنین شود؟ می‌گویم: برای

ص: ۱۲۵

این که روشن است هم دوش این ترقیات صنعتی، تحول عظیم و وحشتناکی در سیستم سلاحهای نابود کننده جنگی روی خواهد داد: موشکهایی عظیم‌تر (به مراتب بزرگتر از موشک ۳۶ متری شوروی که اخیراً در جشن‌های نیم قرن انقلاب اکتبر به نمایش گذارده شد) و دقیقتر از آنچه تا کنون بود اختراع شود که با فشار یک دکمه کوچک، برق آسا به هر نقطه‌ای از جهان می‌رود، و مانند یک صاعقه وحشتناک بر هدف خود که ممکن است چندین شهر بزرگ باشد فرو ریزد و آن را در چند لحظه تبدیل به خاک و خاکستر کند.

و یا بمبهای اشعه‌ای که می‌گویند الان در دست ساختمان است تکمیل خواهد شد که بتواند تا شعاع وسیعی اطراف خود را با اشعه مرگباری بسوزاند و موجود زنده‌ای را حتّی در زیر زمین باقی نگذارد.

به اضافه گازهای فوق العاده سمی، و سلاحهای خودکار و هدایت شونده که بتواند در یک چشم به هم زدن از زمین و آسمان و زیر دریا آتش و مرگ بر سر این بشر بدبخت ببارد.

و شاید موضوع هدایت این وسایل به قدری ساده و آسان شود که با تغییر امواجی- درست مانند تغییر امواج یک رادیو

ص: ۱۲۶

به هر هدفی متوجّه گردد.

این هم محتاج به توضیح نیست که امروز پیدا کردن بهانه برای شروع یک جنگ وحشتزا چیز مشکل و مهمّی به نظر نمی‌رسد که دور از دسترس باشد، و بدبختانه اختلاف طبقاتی، تضاد منافع اقتصادی، دسته بندیهای سیاسی، طرز تفکرهای گوناگون و متضاد، و روح توسعه‌طلبی و ماجراجویی که مایه اصلی بروز جنگهای بزرگ است به اندازه کافی در میان قطبهای بزرگ سیاست دنیا وجود دارد.

نقطه‌های قابل انفجار که مانند مین‌های نهفته در زیر زمین که به اندک چیزی منفجر می‌گردد نیز در گوشه و کنار دنیا الی ما شاء اللّه فراوان، و در تمام قاره‌های جهان موجود است.

از آفریقا گرفته، تا آمریکای لاتین، و از جرایز فرمز و ویتنام گرفته، تا قبرس و خاورمیانه همه و همه پر از مناطق قابل انفجار است.

جایی که بدون هیچ دلیل موجه و عاقلانه، جنگهای وحشتناکی همچون جنگهای بی حاصل ویتنام با آن همه تلفات سرسام آور که یک رقم آن نزدیک سه هزار هواپیما

ص: ۱۲۷

و هلیکوپتر است، مدت ۲۰ سال ادامه پیدا کند، آیا باز تعجب می کنید که در آینده با بهانه‌های ساده آتش جنگ عالم گیر و عالم سوز از یک نقطه‌ای از جهان زبانه بکشد؟!

حالا فکر کنید، آیا قیافه زندگی بشر در آینده آن طور که در ابتدا خیال می‌شد دل‌انگیز و جالب است یا خیر؟

و امّا مسأله خلع سلاح!

در این جا حتماً عده‌ای به ما ایراد می کنند، که چرا شما این قدر بدبین هستید؟! انسان نباید «فال بد» بزند، باید خوشبین بود، باید به روی زنگی بخندیم تا زندگی هم به روی ما بخندد، کی فردا را دیده است؟

و آنگهی مگر نمی‌دانید که کنفرانسها و کمیسیونهای خلع سلاح به طور مرتب تشکیل می‌شود، زعمای جهان نیز- مانند همه عقلا و متفکّران- فهمیده‌اند که ادامه وضع کنونی، و این مسابقه تسلیحاتی، خطرناک است، و بهترین نشانه‌های آن همان کنفرانسها و کمیسیونهای پرجوش و خروش «خلع سلاح» می‌باشد.

آنها هم این مقدار حسن نیت و عقل دارند.

ص: ۱۲۸

شاید ان شاء اللَّه در آینده نزدیکی مذاکرات خلع سلاح به جای خوبی برسد، و دولتهای بزرگ و کوچک متّفقاً تصمیم بگیرند کلیه سلاحهای سبک را به دریا، یک دریای عمیق مانند اقیانوس کبیر! بریزند، و سلاحهای موشکی را هم که ازکار انداختن و نابود کردن آن در کره زمین کار مشکلی است به این آسمان بی‌کران خدا بفرستند و در آن پهنه بی‌انتها نابود سازند، و «دنیا» را از شر عفریت جنگ برای همیشه آسوده و راحت سازند! آیا به عقیده شما راستی چنین روزی دور است؟!

ولی ما ناچاریم با صراحت به این حقیقت تلخ اعتراف کنیم نه تنها چنین روزی دور به نظر می‌رسد، بلکه با توجّه به مسیری که فعلًا بشر در آن قرار گرفته است محال است، و حتی خوشبین‌ترین افراد را، در صورتی که نخواهند واقعیّات ناگوار و آزار دهنده موجود را نادیده بگیرند، مأیوس می‌سازد.

مگر این که از هم اکنون مسیر زندگی فعلی کنونی بشر عوض شود و بر اساسی غیر از آنچه اکنون بر آن قرار دارد زندگی نوین دیگری بنا کند.

ص: ۱۲۹

زیرا سالیـان درازی است که مسـأله «خلع سـلاح» به عنوان یـک «آرزو»! در میـان دولتهـای بزرگ و کوچـک دنیا مطرح است، ولی هرگز از دایره حرف یـک قـدم هم فراتر نرفته است، سـهل است، سال به سال بلکه روز به روز این مسابقه خطرناک تسـلیحاتی وارد مرحله تازه‌تری شده است.

دولتهـای بزرگ همیشه از اختراع سـلاحهای مخوف تازه سـخن می‌گوینـد، و به وجود آن افتخار می‌کننـد. دولتهای کوچک هم به تحریـک دولتهـای بزرگ سـلاحهای کهنه و قـدیمی و از گردش خارج شـده آنها را به قیمت «هستی» خود خریـده، خود را بیش از پیش مجهز می‌سازند.

کارخانه‌های اسلحه سازی تمام وقت کار می‌کنند و مجال سرخاراندن و قبول سفارش‌های جدید را ندارند.

خلاـصه شـرایط طوری جور شـده که اگر یک ملّت هم بخواهـد خود را از این مسابقه‌ای که در راه «اسـتقبال از مرگ» میان ملّتهای جهان در گرفته کنار بکشـد ممکن است به قیمت نابودی او تمام شود، و لذا منطق «تا وضع جهان چنین است باید این روش را ادامه داد» برای همه موجه به نظر می‌رسد!

جالب توجّه این که جلسات کنفرانسهای خلع سلاح

ص: ۱۳۰

به صورت کاملًا مضحکی که آثار شوخی بودن از سر تا پای آن می‌بارد در آمده است:

مثلًا خبرگزاریها در روز ۲۳ آبان ماه سال گذشته، خبر دادند که جلسه کنفرانس خلع سلاح تشکیل گردید و این جلسه درست پس از یک دقیقه و هشت ثانیه (آری ۶۸ ثانیه!) تعطیل گردید زیرا طرفین هیچ طرح تازه‌ای برای خلع سلاح نداشتند ارائه بدهند! (و اگر هم می‌دادند کسی گوشش بدهکار نبود).

ضمناً هیچ قرینه‌ای هم در کار نیست که وضع این جلسات در آینده نزدیک بهتر از آن خواهد بود که در گذشته بوده، تا از این طریق بتوان امیدی به آینده خلع سلاح پیدا کرد.

لابد می‌پرسید پس این دستگاه طویل و عریض کنفرانسها و کمیسیونهای خلع سلاح برای چه منظوری است؟

به عقیده ما این کار «بی حکمت» هم نیست:

اوّلًا، «اثر معنوی» یا صحیحتر «اثر روانی» دارد، زیرا لااقل عده زیادی از افراد خوش باور به خیال این که راستی زعما و سران دنیا به فکر خلع سلاح عمومی و تخفیف تشنجهای بین المللی و محو نام جنگ از قاموس جهان هستند فعلًا خواب آسوده دارند!

ص: ۱۳۱

ثانیاً، سران بزرگ جهان می‌توانند قیافه جنگ طلبانه خود را در پشت این ماسک صلح‌طلبی ریاکارانه، از انظار مخفی دارند، و این خود کلّی مصلحت و فایده در بر دارد!

ثانیاً، با همین کنفرانسها و کمیسیونهای بی‌مصرف درب دهان افرادی که تمدّن ماشینی کنونی را به باد انتقاد می‌گیرند لااقل گرفته می‌شود، چه این که قیافه صد درصد انسانی و مسالمت‌آمیز تمدّن ماشینی در لابلای سخنان دل‌انگیز سخن سرایان این کنفرانسها به خوبی می‌درخشد، و این نیز مزید بر فواید سابق است و فواید دیگری که این خامه ناتوان از شرح آن البته عاجز است.

ص: ۱۳۲

۱۳- عروسکهای طلایی یاسازمانهای بین المللی!

«روانکاوان» معتقدند هنگامی که روبه رو شدن با واقعیتها دشوار یا غیر ممکن گردد بسیاری از افراد دست به دامان «خیال» و «رؤیا» می‌زنند و آنچه را در «جهان بیرون ذهن» نمی‌یابند در «عالم خیال» می‌جویند.

قسمت مهمّ رؤیاهای کودکان را از این قبیل می‌دانند، و قسمت قابل توجّهی از رؤیاهای بزرگسالان را نیز!

ولی جستجوی گمشده‌ها در عالم خیال مخصوص حال خواب نیست، بسیاری از کسانی که با محرومیتها دست بگریبانند

ص: ۱۳۳

گمشده خود را در «رؤیای بیداری»! و «صحنه سازیهای خیالی»، به هنگامی که چشمهایشان باز است جستجو می کنند.

خیالبافیهای بسیاری از شعرا و نویسندگان را که بخش مهمّی از ادبیّات ملّتها، مخصوصاً ادبیات ملل شرق را پر کرده نیز نمودار دیگری از «گریز روانی» و «پناه بردن به خیال در برابر محرومیّتها» می‌دانند.

آنها چون «معشوق گریزپای» خود را در جهان واقعیتها نمی‌یابند در عالم خیال به وصال او نایل آمده، و کام از او می گیرند!

پدیده «پناه به خیال» و به تعبیر دیگر «درون گرایی» همیشه جنبه فردی ندارد گاهی دامن گیر «اجتماعات» و «ملّتهای محروم» نیز می‌شود.

مثلًا تظاهر به استقلال و به اصطلاح «ادای استقلال در آوردن» برای بسیاری از ملل آفریقایی و آسیایی که سالیان دراز زیر یوغ استعمار به سر برده، و سالیان دراز دیگری نیز در آینده به سر خواهند برد، نمودار دیگری از این پدیده روانی است.

حتی ممکن است این موضوع در یک مقیاس بزرگتر

ص: ۱۳۴

درباره تمام مردمی که در یک زمان در سراسر جهان زنـدگی می‌کنند صادق شود، که یک نمونه زنده آن در همین سازمانهای پر طول و عرض بین المللی است!

توضیح این که: همه می‌دانیم دنیای کنونی تشنه صلح و آزادی است، و با تمام ذرات وجود خود آن را می‌طلبد، تا در پرتو آن بتواند از این همه وسایل خدا داد که در دل طبیعت نهفته شده و امروز در اثر پیشرفت فوق العاده صنعت، شایستگی بهره برداری از آن را پیدا کرده است، به حد کافی بهره برداری کند و به کمک آن زندگی مرفه و رضایت بخشی برای خویش فراهم سازد، زیرا تأمین این هدف بدون «صلح و آزادی» به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست.

امّا متأسّفانه علی رغم این نیاز شدید، روز به روز مسأله «صلح و آزادی» از دسترس او دورتر قرار می‌گیرد، مثل این که نسبت معکوسی با پیشرفت صنعتی بشر پیدا کرده است. زیرا همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم، با پیشرفت برق آسای صنایع، نه تنها «مسابقه در هزینه‌های جنگی دولتهای بزرگ» وارد مرحله تازه‌ای می‌گردد، بلکه پای دولتهای کوچک و ضعیف «حتی آنها که از تأمین نان شب برای

ص: ۱۳۵

افراد کشورشان عاجزند»، به این مسابقه خطرناک کشیده می‌شود، و مقدار قابل توجّهی از همان «هزینه نان شب ناقص» را از چنگشان درآورده، وسایل آدم کشی کامل را به آنها می‌دهد.

با چنین وضعی راستی آدم چقدر خوش باور و ساده لوح باشد که تصوّر کند دنیای کنونی ممکن است گامهایی به سوی صلح بردارد، و یا اینکه برای مانورهای سیاسی و حملات صلح سران بزرگ جهان کمترین ارزشی قائل گردد.

اکنون که در شرایط کنونی رسیدن به «واقعیت صلح» و آزادی غیر ممکن است «گریز روانی» ایجاب می کند که این منظور بزرگ را در «جهان خیال» ودر ضمن «رؤیاهای بیداری» جستجو نماید.

همان طور که زنان بی‌فرزند و یا مادرانی که کودک شیرین خود را در یک حادثه از دست داده‌اند به عروسکهایی به شکل آنها مهر می‌ورزند و با این فرزند خیالی دل خوشند، دنیای کنونی نیز «مجسمه آزادی» و «خانه صلح» که نام دیگرش «سازمان ملل» است درست کرده، و نسبت به این «عروسکهای

ص: ۱۳۶

طلایی»! همچون یک پناهگاه واقعی صلح و آزادی عشق می‌ورزد.

و به همین دلیل عـدّه‌ای از زبده‌ترین متفکّران خود را به این «مجمع» فرسـتاده، و چشم امید به آن دوخته و با خیال و ژست «صـلح و آزادی» دلخوش است!

بـا این که هر فرد واقع بینی به خوبی می‌دانـد این سازمانهـای بین‌المللی نه «قـدرت اجرایی کـافی» برای تأمین چنان هـدف بزرگ و مشـکلی دارند و نه «قدرت بر تصـمیم» در مسائل مهم بین المللی، و لذا نه در گذشته توانسته‌اند از جنگ جلوگیری کنند و نه امروز می‌توانند.

سرنوشت دردنـاک جامعه ملل (همان سازمان بزرگ جهانی که بعـد از «جنگ جهانی اوّل» به ابتکار «ویلسن» رئیس جمهور آمریکا و با شرکت اکثریت عظیم دولتهای روی زمین در «ژنو» تشکیل شد).

همه شـنیده‌ایم که چگونه با شـلیک نخستین گلوله‌های «آلمان نازی» در جنگ جهانی دوّم مانند حبابهای روی آب به سـرعت محو گردید، و یا همچون شمع نیمه جانی بر سر راه یک طوفان بی‌امان به خاموشی گرایید، اگر زنده بمانیم سرنوشت

ص: ۱۳۷

غم‌انگیز سازمان ملل کنونی را هم شاید به چشم خود ببینیم.

اجازه بدهید دور از تعصب و بی‌پرده‌تر این حقایق تلخ و دردناک را کمی بیشتر بررسی کنیم:

سازمانی که قدرت اجرائی آن همان پلیسهای صلح است که در ماجرای غم‌انگیز جنگ اخیر خاورمیانه، حتی قبل از شلیک یک گلوله، جای خود را خالی کردند چگونه می‌تواند جلو یک جنگ اتمی جهانی را بگیرد؟!

مگر این که بگوییم اینها پلیس صلحند، آن را با منطق جنگ چکار؟!

سازمانی که از نظر تصمیم پس از ماهها و سالها نتوانسته است صلح و عدالت را در خاورمیانه یا ویتنام تأمین کند و اشغالگران و تجاوزکاران را سر جای خود بنشاند و هر روز به بهانه‌ای از حل این گونه مسائل جهانی که برای همه جنبه حیاتی دارد و تأخیر حل آنها ممکن است به قیمت نابودی بشریت تمام شود طفره می‌رود، چگونه می‌تواند یک صلح پایدار توأم با آزادی برای جهان انسانیت به ارمغان بیاورد؟!

سازمانی که هنوز نتوانسته «اقلیّت سفید پوست بیگانه»

ص: ۱۳۸

آفریقای جنوبی را وادار کند که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی «اکثریت سیاه پوست بومی» آن سرزمین را که صاحبان اصلی و واقعی آن منطقه‌اند به رسمیّت بشناسند، چگونه قادر است با تبعیضها مبارزه کند و به گفته ماده دوّم اعلامیه حقوق بشر: مساوات را میان همه ملّتها بدون هیچ گونه تمایز از نظر نژاد و رنگ و جنس و ... برقرار سازد؟!

جالب توجّه این جاست دوّمین شاخه «سازمان ملل» که به نام «شوارى امنیت» شناخته می‌شود و همان طور که از اسمش پیداست مسئول حفظ صلح و امنیت در سراسر جهان است، خود مظهر زشت‌ترین تبعیضها است.

این تشکیلات با اعطای حق «وتو» به پنج دولت بزرگ دنیا: آمریکا، انگلستان، شوروی، فرانسه و چین (البته این چین که از دولتهای بزرگ دنیا است همان چین ده میلیون نفری است که در جزیره فرمز زندانی شده، نه چین ۷۰۰ میلیون نفری!) خود عامل و مروج یک تبعیض بزرگ و ضد انسانی است آیا با این حال می‌تواند با تبعیضهای ناروا مبارزه کند؟!

صریح‌تر باید گفت: حق «وتو» و به عبارت دیگر اختیار

ص: ۱۳۹

دادن به چند دولت زورمند (و نه بزرگ) که تمام تصمیمات شورای امنیّت را در مهمترین مسائل جهانی با یک رأی مخالف به دست فراموشی بسپارند یکی از ارتجاعی‌ترین و ظالمانه‌ترین رسوم قرون وسطایی، و از یادگارهای «عصر جاهلیّت» می‌باشد، این عجیب نیست.

عجیب این است که ما از چنین سازمانی که دولتهای جهان را به فرزندان عقدی (پنج دولت به اصطلاح بزرگ که زحمت عضویت ابدی و دائمی شورای امنیّت را تحمّل فرموده‌اند).

و فرزندان صیغه (بقیه دولتهای جهان که شش تای آنها به عنوان عضو غیر ثابت هر دو سال یک بار به تناوب به عضویت مفتخر می‌گردند!) تقسیم کرده انتظار داریم مجری حق و عدالت در جهان باشد.

این از یک طرف، و از طرف دیگر: تصمیمات مجمع عمومی سازمان ملل که همه دولتهای جهان به طور یکسان در آن شرکت دارند هیچ گونه ضامن اجرای قابل توجهی ندارد و به یک دستگاه «توصیه و نصیحت آن هم دوستانه» شبیه‌تر است تا به یک دستگاه رهبری و مدیریّت. و شورای امنیّت

ص: ۱۴۰

هم که تصـمیمات آن یک مختصر ضمانت اجرایی دارد با پهن کردن بساط حق «وتو» قادر به گرفتن هیچ گونه تصمیم قابل توجهی نیست.

خلاصه، «مجمع عمومی» (به فرض این که انجام وظیفه کنـد) تصـمیم دارد و قـدرت نـدارد، و شورای امنیت قـدرت دارد و تصـمیم ندارد.

(رم داران عـالم را کرم نیست، کرم داران عـالم را درم نیست، و نیز می‌دانیم هر عـددی را که در صـفر ضـرب کنیم نـتیجه‌اش صـفر است!

با این ترتیب تصـدیق خواهیـد کرد کسانی که انتظار دارند مجمع عمومی سازمان ملل، و شورای امنیت معجزه کنند و جلو جنگها را بگیرند سـخت در اشتباهند، بلکه باید به آنها همچون یک تالار سخنرانی بزرگ بین المللی نگریست که عنداللزوم می‌توان از آن به عنوان پایگاهی برای جنگهای سرد و حملات تبلیغات و مانورهای سیاسی استفاده کرد.

تازه همه اینها در صورتی است که ما به ظواهر این مجامع جهانی ننگریم؛ و از آن اعمال نفوذ و دسته بندیهای

ص: ۱۴۱

دولتهای بزرگ که در پشت پرده است صرف نظرکنیم، و الّا با توجه به این قسمت، یأس و نومیدی ما از این تشکیلات به ظاهر مجلل و با شکوه چندین برابر خواهد شد.

نکته جالبی که به خوبی می‌تواند پرده از روی چهره حقیقی سازمانهای بین المللی کنونی بردارد این است که برای رسیدن به توافق در یک مسأله قبلًا در بیرون جلسات بایست دولتهای بزرگ که در حقیقت نقش «قیم» را برای ملل دیگر جهان بازی می‌کنند در هر مسأله‌ای (اعم از این که مربوط به کشورشان باشد یا نه) به توافق کامل برسند، سپس آن را در مجمع عمومی مطرح ساخته و تشریفاتش را برگزار نمایند! و به این ترتیب مجامع مزبور در ردیف سایر سلاحهای سرد و گرم دول بزرگ قرار گرفته است.

غیر از این هم نمی‌تواند باشد، زیرا محکمه‌ای که قاضیان آن طرفین نزاع بوده باشند نتیجه‌ای بهتر از این نخواهد داد!

به عقیده ما باید فرمول و ترکیب این سازمانها را به کلی عوض کرد و طرفین نزاع را از محکمه بیرون راند، یعنی به جای نمایندگانی که دست نشانده دولتها هستند باید جمعی

ص: ۱۴۲

از زبده‌ترین متفکّران و دانشمندان و سیاستمداران بشر دوست سراسر جهان که استقلال کامل در کار خود داشته باشند به این مرکز بزرگ اعزام شوند، تا بتوانند با بی‌طرفی و واقع بینی کامل تصمیمات لازم را برای حفظ صلح و آزادی در جهان بگیرند، و همه دولتهای جهان نیز در برابر تصمیمات آنها خاضع باشند و آن را اجرا کنند.

ولی آیا چنین رشد فکری و اخلاقی در سران بزرگ جهان هست که به چنین پیشنهادی تن در دهند؟!

البتّه نمی‌توان انکار کرد که سازمان ملل کنونی با ترکیب خاصی که دارد باز در پاره‌ای از موارد به حل بعضی از مشکلات کوچک نایل آمده و از این لحاظ حس قدردانی عدّه‌ای را برانگیخته است ولی همان طور که گفتیم متأسّفانه در مشکلات بزرگ جهانی به عللی که گفته شد هرگز قادر به پاسخگویی به نیازمندیهای مردم جهان نمی‌باشد، و باید ترکیب آن به کلی دگرگون گردد.

ص: ۱۴۳

۱۴- کمکها و حاتم بخشیهای غرب

از مسائل چشمگیری که «قیافه انسانی خاصی»! به تمدّن کنونی غرب داده، کمکهای به ظاهر بلاعوض، و کمکهای با عوض، و قرضه‌ها و همکاریهای اقتصادی و تجارتی، است که به منظور جبران عقب ماندگی کشورهای عقب مانده، و تسریع رشد کشورهای در حال رشد انجام می‌شود.

امّا اگر در «شرایط» و «ماهیّت» و «نتایج» این کمکها و همکاریها دقّت کنیم خواهیم دید یکی از ضد انسانی‌ترین و ظالمانه‌ترین اعمال آنها همینهاست!

امروز بودجه بسیاری از کشورهای غربی (البته منظور از غرب در این کتاب همان طور که در گذشته نیز اشاره

ص: ۱۴۴

کردیم همه کشورهای صنعتی اروپا و آمریکاست) ستون مخصوصی با ارقام درشت مربوط به کمک به کشورهای در حال رشد، و عقب افتاده دیده می‌شود که در بدو نظر تحسین هر کس را در برابر این سخاوتهای بی‌دریغ و حاتم بخشیها که گاهی تا سر حد «اسراف»! پیش می‌رود، بر می‌انگیزد.

ممالک غربی با تمام وسایل تبلیغاتی خود گوش جهانیان را پر می‌کنند که ما کشورهای پیشرفته صنعتی زکوهٔ مال خود را «تام و تمام» بدر کرده‌ایم و به شرق می‌دهیم و از «بابت» این وظایف بزرگ و انسانی که در پیشگاه تاریخ و بشریت داریم چیزی بدهکار نیستیم!

و لابد شرقیها نیز به حکم وجدان و فطرت موظّفند این «حاتم صفتان» را لااقل از دعای خیر فراموش نکنند (چه کنند بیچاره‌ها کار دیگری از دستشان ساخته نیست).

ولی ضرری ندارد چند لحظه عینک خوش باوری را که از نتایج شوم خودباختگی در برابر غول صنایع غربی است، از چشم برداریم، و کمی درباره ماهیّت و شرایط و نتایج این کمکهای بی‌دریغ، آزادانه بررسی کنیم.

اما در مورد کمکهای بدون عوض که مصداق بارز

ص: ۱۴۵

«بزرگواری»! غربیهاست به زودی به مسائل وحشت آور زیر برخورد می کنیم:

۱- این کمکها معمولًا اختصاص به کشورهایی دارد که با آنها «روابط حسنه»! داشته باشند، و البته و صد البته روابط حسنه آن نیست که از نظر یک فرد بی‌طرف، «حسنه» باشد، بلکه باید از دریچه چشم غرب، «حسنه» دیده شود، و اگر بخواهیم این حقیقت را عریان‌تر و دور از عبارات رنگین دیپلوماتیک ادا کنیم باید بگوییم:

این کمکها مخصوص کشورهایی است که غرب در آن جا منافعی دارد و وجود این «کمکها» به حفظ آن منافع کمک می کند و یا لااقل چنین چشم داشتی را می‌توان برای آینده داشت.

۲- معمولًا این کمکهای بلاعوض با یک سلسله «تحمیلات سیاسی» همراه است که گاهی کفاره آن را هفت نسل بعد هم نمی‌توانند بدهند، مخصوصاً در کشورهای ضعیف گاهی چنان این عوضهای سنگین سیاسی در برابر آن کمکهای بدون عوض چشمگیر و آشکار است که قیافه ناشرافتمندانه و زننده آن را به هیچ چیز نمی‌توان پوشانید.

ص: ۱۴۶

۳- معمولًا این کمکها صورت «از یک دست دادن و با دست دیگر گرفتن» دارد، زیرا قسمت مهمی از آن طریق حقوقهای هنگفت کارشناسان و حق المطالعه‌ها، و ... مستهلک می‌شود.

و قسمتی را هم از طریق «مصنوعات وازده و گران قیمت» تحویل می‌دهند، تازه در بسیاری از موارد که مصنوعات نسبتاً مرغوب تحویل می‌دهند مسیر خاصّی برای مصرف آن تعیین می‌کنند که مثلًا این کمک بدون عوض باید صرف توسعه فلان پایگاه، و فلان بندر، و فلان تشکیلات گردد و گر نه قطع خواهد شد (نمونه‌های زیادی از این موضوع را در کشورهای آسیایی و آفریقایی پیدا کرد).

با این که بدیهی است هر ملتی به نیازمندیهای خود و درجه اهمیّت آنها بیش از همه کس واقف است و برای تعیین این موضوع احتیاج به «قیم» ندارد.

آیا یک کمک شرافتمندانه و بدون هیچ نظر، معقول است

ص: ۱۴۷

با شرایطی درباره نحوه مصرف آن همراه باشد؟!

۴- گاهی منظور از این کمکها ایجاد رقابتهای غلط در میان کشورهای توسعه نیافته و بردن استفاده‌های خاصی از این رهگذر است، زیرا آنها با کمک به یک کشور کوچک (مخصوصاً کمکهای نظامی) کشورهای همسایه را مجبور به تهیه تجهیزات مشابه می‌سازند، و از این راه بازار داغی برای عرضه داشتن مصنوعات گوناگون خود بوجود می‌آورند، و به این ترتیب می‌توانند مصنوعات خود را با قیمت و شرایط سنگینی به فروش برسانند همان طور که در مسابقه تسلیحاتی بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی دیده می‌شود.

۵- بسیاری از این کمکها از درآمد ملی و واقعی کشورهای صنعتی نیست، بلکه صورت واقعی آن گرفتن از یک کشور و دادن به کشور دیگر را دارد! این حقیقتی است که در کنفرانس اقتصادی که اخیراً در دهلی نو تشکیل گردید، و بسیاری از حقایق در آن گفته شد، افشا گردید.

توضیح این که: (دقّت کنید) قسمت مهمّی از این کمکها به این صورت است که کشور کمک کننده برای کمکهای خود پول بیشتری در گردش وارد می‌کند و بر اثر ایجاد تورم پولی قیمت

ص: ۱۴۸

اجنـاس خود را عملًا بالاـ می‌برد، در نتیجه دیگران مجبور می‌شونـد قیمت بیشتری در برابر این اجنـاس بپردازنـد، این تفـاوت معادل همان مبلغی است که کشور صـنعتی مزبور به یک مملکت توسـعه نیافته کمک کرده است و این مصـداق روشن همان مثل معروف «بخشیدن از کیسه خلیفه» می‌باشد!

امّا در مورد کمکهای با عوض علاوه بر وجود غالب این اشـکالات، اشـکال بزرگتری هست که از همه ناراحت کننـده‌تر می‌باشـد و آن این که: روز به روز پشت ممالـک توسـعه نیافته زیر بار این کمکها خمیـده‌تر می‌شود، و عجیب این است که این کمکها، نه تنها فاصـله ممالک به اصـطلاح توسعه یافته، و توسعه نیافته را کم نمی‌کند بلکه سال به سال فاصله آنها را بیشتر می‌سازد، همان طور که نماینده ایران در «کنفرانس اقتصادی دهلی نو» صریحاً به این حقیقت اشاره کرد.

یکی از دانشـمندان می‌نویسد: «در سال ۱۹۶۳ کشورهای در حال توسـعه جمعاً می‌بایست مبلغ ۳۱۰۰ میلیون دلاـر از باب اصل و فرع قرضه‌هـای خود به کشورهـای صـنعتی بپردازنـد، مقایسه این مبلغ با رقم سال قبل نشان می‌دهـد که بـدهی این کشورها تنها از همان باب در ظرف یک سال ۱۹ درصد افزایش

ص: ۱۴۹

یافته است»!!(۱)

نتیجه ادامه این وضع ناگفته پیداست.

ج ج

اکنون باید دید در برابر این وضع خطرناک چه باید کرد؟ در این جا وظیفه‌ای شرقیها دارند و مسؤولیتی غربیها.

امّا شرقیها نباید هرگز به طور انفرادی در گرفتن این کمکها با ممالک صنعتی وارد مذاکره شوند، هر قدر شرایط آن به ظاهر سهل و آسان و حتی کمک صورت رایگان داشته باشد، بلکه همه و یا لااقل کشورهای یک منطقه به صورت یک واحد بزرگ با آنها رو به رو شوند، در غیر این صورت تمام بدبختیهای گذشته دامنگیر آنها خواهد شد.

غربیها نیز اگر راستی می‌خواهند یک کمک انسانی برای توسعه کشورهای شرقی (همان توسعه شرافتمندانه‌ای که به هر حال به حال غرب نیز مفید خواهد بود) انجام دهند نباید هر یک مستقیماً با ممالک شرق رو به رو شوند و شرایط خاصی به آنها تحمیل کنند و هزار گونه اغراض سوء خود را از طریق این کمکها عملی سازند بلکه از طریق تشکیل یک صندوق

۱- مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، ص ۲۷۰.

ص: ۱۵۰

بین المللی بی‌طرف این کمکها طبق برنامه صحیحی و بدون چشم داشت هیچ گونه امتیاز سیاسی، به نسبت نیازمندیها تحویل کشورهای توسعه نیافته داده شود.

ولی بدبختانه نه ممالک شرقی آمادگی آن چنان اتحادی را دارند، و نه کشورهای صنعتی غرب این حسن نیّت و بی‌نظری.

ص: ۱۵۱

۱۵- قبل از هر چیز

یک انقلاب فرهنگی لازم است

مطالعه بحثهای گذشته مسلّماً این سؤال را مطرح می‌کند که: در این بحثها وضع اسفباری را که امروز شرق با آن رو به روست اجمالًا دانستیم، و نیز دانستیم این مصائب مولود خودباختگیها، کوته اندیشیها، اقتباس نادرست تمدّن غربی، وابستگی و دنباله روی بدون قید و شرط از غرب، و به وجود آوردن اسارت صنعتی و اقتصادی که زنجیرهای آن را با دست خود به گردن خویش انداخته‌ایم، می‌باشد.

همچنین دانستیم آینده‌ای که شرق در پیش دارد نه تنها روشنتر از گذشته نیست بلکه به درجات اندوه بارتر است.

ص: ۱۵۲

در این بحثها قسمتهایی از ماسکهای فریبنده تمدّن ماشینی غرب کنار زده شد و قیافه حقیقی آن تا اندازه‌ای آشکار گردید، و به خوبی دریافتیم که وضع کنونی ممالک شرقی، و به طور مسلم آینده‌ای که در پیش دارند نه تنها در خور یک ملّت زنده با آن همه سوابق درخشان تاریخی نیست، بلکه اساس موجودیّت و هستی آنها را نیز به خطر می‌اندازد.

ولی اینها همه «جنبه منفی» قضیه بود که اثر آن تنها بیدار ساختن افکار خواب آلود و برانگیختن احساسات برای پذیرش یک راه حل صحیح و عاقلانه است.

آیا به فرض این که ما بتوانیم این طرز تفکر را در تمام قشرهای ملل شرق گسترش دهیم و چنان آمادگی را در آنها به وجود آوریم راه حلی برای سامان بخشیدن به این نابسامانیها وجود دارد؟ یا باید بنشینیم و ناظر بر باد رفتن آخرین بقایای تمدّن شرق و اصالت و استقلال آن باشیم؟

کشورهای شرقی برای تجدید عظمت دیرین خود و پاره کردن زنجیرهای اسارت باید دست به چه اقداماتی بزنند، و نقطه شروع این قیام باید از کجا و تحت چه شرایط و برنامه‌ای تحقق پذیرد؟!

ص: ۱۵۳

پاسخ دقیق این سؤال مسلّماً دشوار است و شاید از عهده یک نفر هم خارج باشد.

ولی این قدر می‌توان گفت که مطالعه در همه جوانب نابسامانیهای فعلی شرق، و بررسی تاریخ «گذشته» و «معاصر» کشورهای آزاد شده جهان، این حقیقت را به ثبوت می‌رساند که در این گونه موارد پیش از هر چیز یک انقلاب فرهنگی لازم است، همان طور که نفوذ استعمار و تسلط غرب در نقاط مختلف شرق نیز از همین راه صورت گرفته است.

شاید نیازمند به توضیح نباشد که «استعمار سیاسی» و «اقتصادی» مادام که از یک برنامه «استعمار فکری» مایه نگیرد نه آن قدر خطرناک است و نه پایدار.

به عبارت دیگر مادام که افکار و عقاید و فرهنگ و سنتهای یک کشور که معرّف ملیّت آنهاست اصالت خود را حفظ نموده است تأثیر برنامه‌های استعماری بر آنها کاملًا سطحی و متزلزل خواهد بود، و این بنای استعماری هر قدر محکم باشد در حکم ستون‌های بتون آرمه است که روی شنهای نرم بیابان بنا شود و به زودی فرو خواهد ریخت.

بنابراین برای احیای ملّتها و نیل به استقلال کامل

ص: ۱۵۴

و همه جانبه باید از همین جا شروع کرد.

بـدیهی است منظور از انقلاب فرهنگی تجدیـد نظر در برنامه‌هـای تحصـیلی و تطبیق دادن آن بر عقایـد و تاریـخ و سـنن یـک ملّت نیست.

منظور از انقلاب فرهنگی بسیج تمام نیروهای زنده یک ملّت برای بیرون راندن طرز تفکرها، تعلیمات، سنن و آداب خارجی است که به منظور تسلّط بر ارواح آن ملّت درمیان آنها پاشیده شده است.

منظور از «انقلاب فرهنگی» لایروبی کامل مغزها و بیرون ریختن رسوبات فکری است که براثر هجوم سیلاب استعمار بیگانه در آنها به جای مانده، همان رسوباتی که مانع از نمو و رشد هر گونه بذر فکر سالم و مفید در زمینه مغزهاست.

خلاصه منظور از «انقلاب فرهنگی» احیای اصالت ملتها و زنده کردن افکار و سنن و اصول صحیحی است که یک ملّت در پرتو آن نام و شکل «ملّت» به خود می‌گیرد، و با زنده کردن آن روح آن ملّت هیچ گونه آمادگی برای پذیرش

ص: ۱۵۵

عنوان استعمار و تحت الحمایگی، وابسته و طفیلی بودن نخواهد داشت.

ج‌ج

در انقلاب فرهنگی شرق قبل از هر چیز «ایمان به لزوم این انقلاب» اهمیّت دارد و به دنبال آن اجرای امور زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱- باید با تمام دستگاههای تبلیغاتی این طرز فکر را به عنوان یک «اصل مقدّس» نشر داد که: شرقی باید شرقی باشد، معماری شرق، لباس شرقی، سنن و آداب اصیل و شرافتمندانه شرق احیا گردد.

این عقیده نادرست که تفوق صنعتی غرب سبب می‌شود که ما در همه چیز دنبال رو آنها باشیم به کلی کوبیده شود و به افراد غرب زده باید حالی کرد که این فکر سخیف که مثلًا «شرقی باید فرنگی مآب گردد تا بتواند پیشرف و ترّقی کند» یک وسوسه شیطانی استعماری بیش نیست!

۲- باید تاریخ گذشته شرق مخصوصاً تمدّن درخشان اسلامی به طور مشروح و متّکی به استناد زنده تاریخی به عنوان یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های درسی در تمام مدارس تدریس

ص: ۱۵۶

گردد. و از این راه غرور ملی و اسلامی در تمام جوانان و فرزندان این منطقه زنده شود.

۳- باید از طریق تشکیل جشنها و جلسات بزرگ یادبود، و نام‌گذاری مؤسسات صنعتی و فرهنگی و مراکز مختلف به نام دانشمندان بزرگ شرق که مشعل علم و دانش را در جهان برافروختند و پرتو آن را به غرب افکندند، خاطره آن بزرگ مردان را در افکار زنده نگه داشت و اصالت شرق را مخصوصاً به نسل جوان فهمانید.

۴- باید اسامی غربی و نامهای خارجی از شناسنامه‌ها، مؤسسات صنعتی و علمی و کارگاهها به کلّی حذف شود، و تابلوهای شرم آوری که قیافه این کشورها را دگرگون ساخته و به صورت خیابانهای ممالک غربی در آورده است برچید.

مخصوصاً با این طرز تفکر احمقانه که برای رسیدن به قافله تمدّن باید «خط» خود را تبدیل به «خط لاتینی» کنیم و آخرین بقایای ملیّت و اصالت خود را با دست خود تقدیم بیگانه نماییم، بی‌رحمانه و بی‌امان مبارزه نمود، و از تمام امکانات در این راه استفاده کرد، و مدارکی که اثبات می‌کند این صدا نخستین مرتبه از حلقوم اجانب در آمده و جزئی

ص: ۱۵۷

از برنامه‌های کلی استعماری است در معرض افکار عمومی قرار داده شود.

۵- باید فرستادن نوآموزان و دانش‌آموزان به خارج برای تحصیلات ابتدائی و متوسطه آن چنان که روش غرب زده‌هاست به کلّی ممنوع شود. در مورد تحصیلات عالی باید کوشش نمود با توسعه دانشگاههای داخلی حتی الامکان جوانان در داخل این کشورها دوره عالی را بگذرانند، و در صورت ضرورت از استاتید خارجی (با شرایط خاصی) دعوت شود که در این دانشگاهها تدریس کنند، و باز در صورت لزوم اعزام دانشجو به خارج باید قدم به قدم، از طریق ارتباط دایم با آنها روحیه و خصایص ملی و مذهبی آنها را حفظ نمود، و با این روش کنونی که افراد فرزندان خود را در هر سن و سال به خارج می‌فرستند و آنها را به کلی به حال خود وا می‌گذارند، و به فرض این که به کشورهای خود بازگردند با روحیه‌ای فوق العاده ضعیف و طرز فکر مسخ شده‌ای که کمترین اثر آن گسستن همه پیوندها با تاریخ و ملیّت خویش است باز می‌گردند مبارزه شود.

۶- در مورد برنامه‌های درسی و استفاده از علوم غرب

ص: ۱۵۸

بایـد از کپیه برداری و تقلیـد بی‌قیـد و شـرط از طرز برنامه‌هـای آنـان اجتنـاب ورزیـد و آنها را در همه جا با رنگ خاص این محیط آمیخت مخصوصاً آنچه جنبه استعماری دارد از آن جدا ساخت.

۷- باید وضع کنونی وسایل تبلیغاتی اعم از مطبوعات، تلویزیون و رادیو و ... که یکی از مهمترین و خطرناکترین و مؤثّرترین عوامل ایجاد روح غرب زدگی است به کلّی دگرگون گردد و به صورت یک دسـتگاه آموزنده و تعلیم و تربیت با حفظ اصالت شـرقی در آید.

۸- باید طرز صحیح استفاده از صنایع غرب را به همه افراد یاد داد و بازارها و خانه‌ها و مراکز عمومی را از این همه وسایل تجملاتی و لوکس غربی که گذشـته از زیانهـای بزرگ اقتصـادی عامل مؤثری برای کشـتن غرور ملّی و اصالت اجتماعی و اسـتقلال فکری و اخلاقی محسوب می‌گردد پاک ساخت.

بـدیهی است اجرای این اصول در اجتماعـات ما که از فرق تا قـدم در آداب و سـنن و افکار و مصـنوعات بیگانگان غرق هستیم کار بسیار مشکلی است ولی نباید فراموش کرد که نجات از بن بست فعلی که شرق با آن روبه روست و پیشگیری

ص: ۱۵۹

از خطرات بزرگی که در پیش دارد نیازمند به فداکاری فراوان هستیم، و برای آماده ساختن افکار عمومی در این راه باید مغزهای دانشمندان، قلم و زبان نویسندگان و گویندگان و همه وسایل تبلیغاتی بسیج گردد تا آنچه را که فعلًا خواب و رؤیا می‌پنداریم در خارج با چشم خود ببینیم و حیات نوینی را آغاز کنیم.

این است «انقلاب فرهنگی» که بدون آن هیچ گونه تحول ریشه داری در شرق امکان‌پذیر نیست.

ص: ۱۶۰

۱۶- افسانه‌های دروغین

انقلاب فرهنگی یا خانه تکانی شرق.

مبارزه با افسانه برتری نژادهای غربی.

در بحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که:

کشورهای شرقی در این گذرگاه تاریخی، بر سر دو راهی خطرناکی قرار گرفته‌اند: یا تن به نابودی، یا نوعی زندگی که بدتر از نابودی است در دادن، و یا به پاخاستن و دست به انقلاب و تحوّل همه جانبه‌ای زدن.

و نیز دانستیم این انقلاب که در راه نوسازی تمام سازمانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گیرد باید از یک انقلاب ریشه دار فرهنگی آغاز شود.

ص: ۱۶۱

امّا همان طور که گفته شد «فرهنگ» نه به معنای محدود «برنامه‌های آموزشی» بلکه به معنای وسیع کلمه است که شامل کلیه سازمانهای فکری و عقیده‌ای قشرهای مختلف اجتماع، و همه دستگاههای تبلیغاتی و ادبیات توده، و رسوم و آداب می گردد.

این تحول دگرگونی که باید تحت برنامه‌های وسیعی صورت پذیرد (و به گوشه‌ای از آن در بحث گذشته اشاره شد) به منظور بیرون ریختن افکار و عادات و آداب و سننی است که از طرف بیگانگان به منظور استعمار ممالك شرق از طرق مختلف وارد این کشورها شده، و یا اگر به این منظور نبوده عملًا این اثر را داشته است.

و به تعبیر دیگر: برای نجات شرق و ایجاد یک تحوّل اساسی قبل از هر چیز یک خانه تکانی فکری لازم است، تا کثافات و آلودگیهایی که غرب در طی چندین قرن با وسایل گوناگون در خانه افکار ملل شرق جای داده، و متأسفانه حجم آن بر اثر نبودن در و دروازه و کنترل صحیح بسیار زیاد است، بیرون ریخته، و برای آینده نیز به این وضع غلط پایان داده شود.

ص: ۱۶۲

معلوم نیست چرا مـا گـاهی در برابر یـک مسـأله حساسـیت زیاد نشان می‌دهیم، در حالی که در برابر مسایلی که به درجات از آن با اهمیّت‌تر است هیچ گونه حساسیتی نداریم.

مثلًا برای ورود یـک نفر خـارجی بـه کشـور خـود همه گـونه مـدارک شـناسایی و گـذرنامه و ... می‌خـواهیم امّـا مرزهـای فکری و اجتماعی و فرهنگی ما چنان به روی افکار بیگانه باز است که خوب و بد، مفید و زیانبخش حتی افکار و نقشه‌هایی که برای اسارت و بردگی ما طرح شده بدون هیچ گونه قید و بندی وارد می‌شوند و ابداً حساسیّتی هم نشان نمی‌دهیم.

جج

قابل توجّه این که نمونه‌ای از این «انقلاب فرهنگی» اخیراً در کشور پهناور چین اجرا گردیـد که اگر چه خالی از ایراداتی نبود اما از جهاتی موفقیّت‌آمیز بود.

درست است که مـا یا چینیها از جهات گوناگون، از نظر عقیـده و از جهات سیاسـی و اقتصادی و اجتماعی و تاریخی اختلاف داریم ولی در یـک مسـأله مشترک هستیم و آن این که می‌خواهیم اسـتقلال و اصالت خود را حفظ کنیم. آنها هنگامی که دیدنـد افکار و آداب بیگانه به کشورشان نفوذ کرده، و مانند موریانه

ص: ۱۶۳

پایه‌های اجتماع آنها را می‌خورد به پا خواستند و یک باره همه آنها را به دور ریختند.

منظور آنها از انقلاب فرهنگی نیز چیزی جز این نبود، گر چه نشریات غربی این جنبش را به صورت دیگری غیر از آن چه ماهیّت واقعی آن بود منعکس کردند، و غول بی شاخ و دمی از آن درست کردند که با حقیقت آن بسیار فرق داشت و هر کس از آن وحشت می کرد، ولی همان طور که گفتیم هدف آنها از انقلاب فرهنگی همان مبارزه با تمام مظاهر بیگانه پرستی بود.

اشتباه نشود هرگز منظور ما این نیست که آن طرز انقلاب فرهنگی چینی برای ما قابل اقتباس است، بلکه منظور این است که هر ملّتی بخواهد اصالت و استقلال معنوی و مادی خود را زنده نگهدارد، بدون توسّل به ایجاد یک انقلاب فکری و فرهنگی قادر نخواهد بود.

ج‌ج

اکنون باید دید برای تکمیل این مبارزه فرهنگی چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد یکی از قسمتهای حساس این مبارزه؛ مبارزه با یک سلسله افسانه‌هاست که همچون زنجیر

ص: ۱۶۴

گرانی بر دست و پای مردم شرق گذارده شده و آنها را از فعالیت‌های ثمر بخش مأیوس ساخته است.

این افسانه‌ها عبارتند از:

۱- افسانه نژاد برتر!- یکی از این افسانه‌های دروغین که در گذشته هم اشاره مختصری به آن شد، افسانه برتری نژادهای غربی و تفوق آنها در هوش و استعداد و ذکاوت و فعالیت بر ملل شرق است که ساخته و پرداخته نویسندگان خیالباف غرب می‌باشد.

تنها «هیتلر» نبود که با پیش کشیدن افسانه برتری نژاد آلمانی جهانی را به خاک و خون کشید بلکه تاریخ به ما می‌گوید مدّتها پیش از ظهور «فاشیسم» و «نازیسم» نیز نویسندگان آمریکایی و انگلیسی مدتها در این باره قلم فرسایی می‌کردند.

اگر یک روز هیتلر می‌گفت: «خون سیاه پوستان آلودگی و تعفن خاصی دارد و آمیخته شدن آن با خون سفید پوستان اروپا، باعث دو رگه کردن قاره اروپا، و آلوده نمودن نژاد سفید با خون انسانهای پست می‌گردد!!» امروز نیز همین منطق در قاره آمریکا به خصوص ایالات متحده مورد قبول بسیاری از مردم آن جاست.

ص: ۱۶۵

تا آنجا که برای ترور کردن رهبر معتدل سیاه پوستان که منطق او همیشه «مبارزه با هر نوع خشونت در به دست آوردن حقوق سیاه پوستان» بوده است جایزه تعیین می‌کنند!

بسیاری از جهانگردان و دانشجویان شرقی که به اروپا وارد می‌شوند خیلی زود به لقب «شترچران مو سیاه»! که یکی از القاب مرحمتی اروپاییان به ماست آشنا می‌گردند.

موضوع «حق توحش»! هنوز در لیست حقوق کارشناسانی که به پاره‌ای از کشورهای شرقی مسافرت می‌کنند ستون مخصوصی دارد که طبق آن برای کار کردن در این گونه کشورها علاوه بر حق بدی آب و هوا، و خارج از کشور، و ... مبلغی هم به عنوان حق توحش می‌گیرند! این یک واقعیت است، اغراق و مبالغه نیست.

در حالی که این طرز تفکر غلط، نه با سوابق تاریخی نژادهای شرقی می‌سازد، (چه این که آن روز که شرقیها مشعل دار علم و تمدّن جهان بودند هنوز غربیها به صورت نیمه وحشی زندگی می‌کردند، آن روز که انواع مصنوعات شرق به اروپا می‌رفت اروپا از خود صنعتی نداشت،) و نه با مدارک زنده‌ای که امروز در دسترس ماست تطبیق می‌کند.

ص: ۱۶۶

زیرا تجربه نشان می‌دهد که اگر مثلًا دانشجویان شرقی با دانشجویان غربی در شرایط مساوی به تحصیل اشتغال ورزند دانشجویان شرقی خیلی زود می‌توانند نبوغ و استعداد خود را آشکار ساخته، مقام شایسته خویش را احراز کنند، پس این عقب ماندگی کنونی معلول نامساوی بودن شرایط است که آن هم مسلماً ریشه استعماری دارد.

ما می‌بینیم بسیاری از ممالک شرقی پس از رهایی از چنگال استعمار خیلی زود مدارج ترقّی را پیموده‌اند و تا سر حد یکی از قدرتهای بزرگ جهان پیش رفته، حتی در مدّت کوتاه و غیر قابل تصوّری یک قدرت اتمی تشکیل داده‌اند!

ما می‌بینیم مهندسان و کارشناسان شرقی به سرعت جای مهندسان و کارشناسان خارجی رادر این کشورها می‌گیرند در حالی که یک روز چنان تبلیغ می‌کردند که شرقیها حتی استعداد انجام کارهای یک کارگر ساده اروپایی را ندارند!

این افسانه برتری استعداد نژاد غربی در حقیقت برای در هم کوبیدن شخصیت شرقیها و نومید ساختن آنها از هر گونه پیشرفت و ترقّی، و در نتیجه هموار ساختن جاده استعمار

ص: ۱۶۷

اختراع شده و هیچ گونه پایه علمی و تاریخی و منطقی ندارد.

در انقلاب فرهنگی بایـد این طرز فکر را به شدت کوبید و با ارائه مدارک تاریخی گذشته و آمارهای زنده مربوط به عصـر حاضـر دروغ بودن این افسانه را برای همه روشن ساخت و اثبات نمود که نژادهای شرقی به شهادت «تاریخ گذشته» و «تاریخ معاصر» استعداد همه گونه فعالیت علمی و صنعتی داشته و دارند و به خوبی می‌توانند همه نیازمندیهای علمی و صنعتی خود رابدون دخالت و قیمومیت دیگران تأمین کنند، همان طور که قبل از دوران سلطه استعمار می کرده‌اند.

کشورهای شرقی- آن طور که بیگانه‌ها می گوینـد- تنها استعداد «کشاورزی و دامـداری» ندارنـد، بلکه باداشـتن همه گونه مواهب طبیعی و ذخایر انسانی استعداد صنعتی شدن و بی نیاز شدن از صنایع دیگران را کاملًا دارند.

آنها برای رسیدن به این هدف هم مغزهای توانا در اختیار دارند، و هم منابع فراوان طبیعی، تنها یک شـرط دارد و آن این که دست این دایه‌های دلسوزتر از مادر از سر آنها کوتاه شود و آنها را به حال خود واگذارد تا به پیشرفت خویش ادامه دهند.

ص: ۱۶۸

۱۷- افسانه عدم رشد سیاسی شرق

چرا و از کی، این افسانه به وجود آمد؟!

اوّل ایجاد عدم رشد، بعد اثبات لزوم سرپرستی!

کشورهای استعماری برای این که سرپوشی بر روی اعمال ضد انسانی خود در شرق بگذارند، و دخالت ظالمانه خود را در امور این کشورها توجیه کنند افسانه دروغین دیگری به عنوان «عدم رشد سیاسی و اجتماعی ملل شرق» ساخته‌اند. و از این رو آنها را نیازمند به سرپرستی و قیمومت «ظاهری» یا «معنوی»! معرفی می‌کنند، که با یک دنیا بزرگواری و انسانیّت حاضر شده‌اند رهبری و راهنمایی آنها را به عهده بگیرند، بدون این که کمترین «چشم داشتی» از این کار در نظر باشد!

این افسانه دروغین تازه نیست و همیشه مورد استناد

ص: ۱۶۹

استعمارگران بوده است. نمونه روشن این طرز تفکّر همان است که گلدواتر (نامزد سابق ریاست جمهوری آمریکا) که افکار عمیق و صلح جویانه او زبانزد خاص و عام است (که از آن جمله به کار بردن بمب اتمی برای به دست آوردن «صلح شرافتمندانه» در ویتنام می‌باشد!) در کتاب «چرا پیروز نشویم» نوشته است:

«ما به حفاظت از آفریقا ادامه خواهیم داد، زیرا به خاطر مصالح و بقای غرب (!) پیروزی بر کمونیسم در آن قاره ضروری است (دقّت کنید) علاوه بر این، دلیل دیگر ما برای حفاظت از آفریقا این است که می‌دانیم «امتیاز متولّد شدن ما در دنیای غرب» با «احساس مسئولیت نسبت به توسعه و رشد زندگی دیگران به کمک ثروت و امکانات غرب» ملازمه دارد ...

سپس اضافه می‌کند: باید انجمنی مرکب از کشورهای توسعه یافته غرب به منظور سرپرستی بوجود آید و اجرای برنامه‌های شدید و سریع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را در کشورهای جدید الاستقلال ونوزاد آفریقا تحت قیمومت و حمایت قرار دهد»(۱).

۱- نقل از کتاب« چرا پیروز نشویم»، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

ص: ۱۷۰

گفتار بالاـ گر چه به اصطلاح درباره «حفاظت» آفریقاست، ولی با توجّه به جهات مشترک کشورهای آسیایی و آفریقایی روشن است که در مورد همه صادق خواهد بود.

چه این که نبودن رشد کافی اقتصادی در این کشورها از یک طرف، و لزوم حفظ مصالح و بقای غرب از طرف دیگر، ایجاب می‌کند که همه این کشورها به طور مساوی مشمول عنایات خاص غرب در مورد حفاظت و اجرای برنامه‌های شدید و سریع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و ... باشند!

زیرا دلیلی ندارد که غربیها عواطف انسانی خود را «تنها» متوجّه یک قسمت از این کشورها بنمایند و از دیگران دریغ دارند.

بدیهی است این منطق منحصر به آقای «گلدواتر» نیست، این منطق همه سیاستمداران غرب است که تحت عنوان «حفاظت، سرپرستی و احساس مسئولیت نسبت به توسعه و رشد دیگران» به هدفهای شوم خود جامه عمل می‌پوشانند و خود را به لباس سرپرست، دلسوز، مدافع، وقیم شرق و هزار عنوان دیگر در می‌آورند.

ج‌ج

ص: ۱۷۱

ولی در این جا جای یک سؤال باقی است و آن این که:

نمی‌دانیم چه اثری در قدوم نامیمون غربیها هست که پیش از گام نهادن به شرق، شرقیها همه چیز داشتند، و با ورود آنها همه چیز از بین رفت، و یک باره آنها در همه جنبه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی گرفتار «رکود» و سپس «عقب نشینی» شدند؟!

با این که بزرگترین دانشمندان گذشته جهان همه از شرق برخاستند، نهال علم و دانش در شرق جوانه زد، سرداران و فرماندهان بزرگ تاریخ و سیاستمداران نامی غالباً از شرق برخاستند، ولی با نفوذ استعماری غربیها در شرق همه اینها از بین رفت و یک نفر همه جانبه به جای آن نشست.

بد نیست به عنوان نمونه کشور پهناور هندوستان را که مصداق کامل کشور نیازمند به «سرپرستی و حفاظت و اجرای برنامه‌های شدید و سریع فرهنگی و اقتصادی» است، و به همین دلیل سالیان دراز به وسیله امپراطوری انگلستان حفاظت می‌شد مورد مطالعه قرار دهیم:

به گفته یکی از نویسندگان محقّق معاصر: «مورّخان

ص: ۱۷۲

بزرگ در این مسأله متّفق‌القولند که وضع اقتصادی هندوستان تا قرن هیجدهم از هر جهت رو به راه بود، از جلمه «ورا انستی») Vera Anstey (مورّخ مشهور غربی که مسلّماً عقاید ضد انگلیسی ندارد در کتاب خود به نام «توسعه اقتصادی هند» به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه در آن قرن روشهای تولیدی و تشکیلات صنعتی و تجاری هند می‌توانست با پیشرفته‌ترین نقاط دنیا برابری کند، چگونه در دورانی که انگلیسها دارای یک زندگی بدوی و بسیار ابتدایی بودند هندیها بهترین پارچه‌ها و مخمل و کالاهای دیگر را می‌بافتند و به خارج صادر می‌نمودند؟! چه طور شد که در ظرف یک قرن (قرن سلطه استعمار) وضع این کشور با مقایسه با ممالک اروپایی یک مرتبه تغییر کرد؟» ...

سپس اضافه می‌کند: «هیچ دلیلی در کار نیست که بتواند این انحطاط را بعللی از قبیل «عدم استعداد ذاتی» یا «پستی نژاد» و غیر اینها مربوط سازد، به عکس، هندیها اصولًا در امور فکری و امور فنی خود را شایسته سنن بزرگ خویش نشان داده‌اند».(۱)

۱- نقل از مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی، ص ۲۲۱.

ص: ۱۷۳

و در جای دیگر می گوید: «انگلستان ستون فقرات هند را درهم شکست ... و بدون عبارت‌پردازی شاعرانه می‌توان گفت استعمار انگلیس حقیقتاً برای دو قرن، روح هند را از میان برد، و ترس را در همه شؤون زندگی مردم هند با وسایل گوناگون مستقر ساخت! به طوری که هر هندی را به صورت نگهبان زندان خود درآورد!

سیاست ارضی و مالی انگلستان بدان منجر شد که اقتصاد روستایی هند در هم شکست، و مالکین بزرگ آن کشور و رباخواران تسلّط دیرینه خود را تحکیم نمودند.

سیاست تجاری انگلیس، پیشه‌وران هند را از بین برد و مراکز شهری فقیر و مرگبار هند را به وجود آورد.

سیاست اقتصادی انگلستان رشد صنایع ملی را در نطفه خفه کرد و انبوه محتکران و واسطه‌ها و قاچاقچیان و انگلهای فیمابین را به وجود آورد.

سیاست فرهنگی انگلستان بر اساس جلوگیری از رشد استعداد صنعتی و علمی و ترویج علوم کهنه بود، و برای نمونه در دانشگاههای هند، متون انگلیسی قرن ۱۶ و ۱۷ به جای

ص: ۱۷۴

فلسفه تاریخ و سیاسی تدریس می‌شد»!(۱)

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که «استعمار» نخست تمام آثار رشد اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، و به دنبال آن رشد سیاسی را از میان می‌برد، سپس خود به عنوان قیم، و سرپرستی که وجودش برای «حفاظت» این گونه کشورها کمال ضرورت را دارد معرفی می‌کند!

و به گفته شاعر شیرین سخن ما «خود می‌کشی‌ای حافظ خود تعزیه می‌داری»! خودشان این ماتم بزرگ را به وجود آورده و خود در سوگ آن اشک می‌ریزند!.

نهرو در کتاب «اکتشاف هند» چنین اظهار عقیده می‌کند که: «عقب افتادگی و تهیدستی دردناک و همه مشکلات اجتماعی مردم هند تمام معلول همان سیاست دوران استعمار است».

و از این جا ریشه اصلی افسانه عدم رشد سیاسی و اجتماعی کشورهای شرق و فلسفه اصلی به وجود آوردن این افسانه، و

۱- نقل از کتاب مسایل کشورهای آسیایی و آفریقایی- به قلم مجید رهنما- این کتاب از طرف مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی انتشار یافته است.

ص: ۱۷۵

همچنین عواملی که پایه آن را چیده‌اند کاملًا روشن می گردد.

این مطالعات به ما نشان می‌دهد که منظور اصلی از «حفاظت» در حقیقت نگهداری ممالک استعمار زده در همان حال عدم رشد، و جلوگیری از رشـد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسـی آنهاست، و احساس مسـئولیتی که آقای «گلـدواتر» و امثال او نسـبت به رشـد و پیشـرفت دیگران احسـاس می کننـد، چیزی جز این نیست که قیمومت در همه این قسـمتها به دست آنهـا باشـد تـا آن جا که صلاح می‌بینند ببخشند و آن جا که صلاح نیست (یعنی مصالح آنها به خطر می‌افتد) باز دارند.

بر ملـل شـرق لاـزم است که بـا توجّه به تاریـخ گذشـته خود این افسانه‌هـای دروغین را در هم بکوبنـد، مخصوصـاً عوامـل به وجود آورنده آن را به استناد مدارک زنده به جوانان خویش معرفی کنند.

ص: ۱۷۶

۱۸- نفوذ جادویی سیاست غرب!

* افسانه‌ای که عامل بزرگ پیروزی سیاستهای استعماری است.

* این عامل روانی سنگرهای فکری مردم شرق را فرو می‌ریزد و آنها را به صورت غیر قابل دفاع بیرون می‌آورد.

غربیها در مبارزت خود برای «استعمار» یا «استملاک» کشورهای شرقی تنها بر قدرت نظامی و ثروت خود تکیه نمی‌کنند بلکه استفاده از «عوامل روانی» یکی از علل بزرگ پیروزی آنها در این مبارزات غیر انسانی بوده است و گاهی این عوامل مؤثرترین نقش‌ها را بازی می‌کنند.

مثلًا: امروز کسانی که به کشورهای شرقی، به خصوص

ص: ۱۷۷

کشورهای استعمار زده، یا آزاد شده، و یا هر چه بنامیم، قدم می‌گذارند همه جا سخن از نفوذ عجیب و جادویی سیاست مرموز و پیچیده غرب است که در تمام رگ و ریشه‌های جوامع شرقی اثر گذاشته است.

تا آن جا که عده زیادی به راستی معتقدند تمام رویدادها، هر گونه تحوّل، هر جنبش و حرکت و هر طرز فکر و خلاصه هر حادثه جزئی و کلّی که در شرق روی می‌دهد همه بدون استثنا با نقشه‌های دقیق و پیش بینی شده غربیها! و از طریق سفارتخانه‌ها و یا ایادی مرموز و جیره خواران آنها صورت می‌گیرد.

البته «عوامل» و «نتایج» این طرز فکر را به زودی خواهم شناخت، ولی آنچه مسلّم است این نوع عقیده افراطی درباره نفوذ سیاستهای استعماری خود یکی از عوامل مهم شکست روحی ملل شرق، و بد بینی آنها نسبت به هر کس، و همه چیز، و در نتیجه کناره‌گیری مطلق از هر گونه فعالیت مثبت اجتماعی و سیاسی است و این همان است که «استعمار» با تمام ذرات وجودش آن را می‌خواهد و می‌طلبد.

مثال کوچک و در عین حال جالبی در نظر دارم که می‌تواند

ص: ۱۷۸

شاهد مناسبی برای این طرز تفکّر افراطی و غلط باشد (این مثال در کتاب فیلسوف نماها نیز آمده است).

می‌دانیم مردم هر وقت بیکار می‌شوند و مطلب لازمی درباره کار و زندگی روزانه ندارند مشغول «سیاست بافی» می‌شوند. راستی چیزی کم خرج‌تر و کم مایه‌تر از سیاست بافی نیست، چون مسائل سیاسی در عین این که از هر مسأله‌ای پیچیده‌تر است از آن جا که پایه آن بر احتمالات و حدس و تخمین و گمان است هر کس می‌تواند در آن اظهار نظری بکند (اگر چه فرسنگها از حقیقت دور باشد) و چون «کشف فساد» هم در آن کم اتفاق می‌افتد (زیرا قرائن فساد هم مانند اصل مطلب قابل احتمالات گوناگون است) لذا همه کس با کمال شهامت در آن اظهار عقیده می‌کنند و با ذکر شواهد و قرائن و لوازم طریق به هم بافتن آسمان و ریسمان برای نظرات خود استدلال می‌کنند. و مجموعه این جهات سبب شده که در همه امور سیاسی متخصص و صاحب نظر باشند!

روی همین جهات سالها قبل روزی با یکی از دوستان هنگام فراغت از کارهای روزانه مشغول سیاست بافی بودیم، او معتقد بود هر کار در مملکت ما (بلکه در سراسر شرق اگر

ص: ۱۷۹

نگوییم در همه دنیا!) انجام می‌شود به طور مستقیم یا غیر مستقیم معلول سیاستهای «خارجی» است، و این کلمه «هر» را به قدری محکم ادا می‌کرد که پیدا بود این موضوع در نظرش به هیچ وجه استثنا بردار نیست. سپس اضافه کرد: مثلًا وضع این شاخه درخت را می‌بینید (اشاره به شاخه کج و معوجی کرد که در برابر ما قرار داشت) نیز به عقیده من معلول همین سیاست خارجیهاست! گفتم: چه طور؟! گفت: برای اینکه «روشن» است کجی این شاخه طبیعی نیست! و نیز «روشن» است علّت آن این بوده که کودکان بی‌تربیتی به آن آویزان شده‌اند! و اگر بپرسید چرا بچه‌ها بی‌تربیت بار آمدند؟ می‌گوییم چون استعمار در فرهنگ نفوذ کرده، و فرهنگ استعماری فرآورده‌ای بهتر از این نخواهد داشت!!

بدیهی است از این گونه آسمان و ریسمانها برای همه چیز، و همه حوادث و رویدادهای اجتماعی، حتی اوضاع طبیعی و جوّی می‌توان یافت، و برای این نفوذ جادویی استدلال کرد.

امّا نکته مهم این جاست: درست است که استعمارگران برای پیش برد مقاصد خود در کشورهای استعمار زده از دخالت

ص: ۱۸۰

در هر چیز، اعم از فرهنگ و اقتصاد و مذهب و عادات و رسوم و ... فرو گذار نمی‌کنند، و حتی در صورت لزوم از نابود کردن ساکنان این مناطق ابا ندارند، چنانکه به گفته یکی از مورّخان معاصر «مثلًا در آمریکای لاتین پیش از هجوم اروپاییها جمعیّت میان ۲۰ تا ۴۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شد امّا پس از تسلّط استعمار دو سوم تا سه چهارم! نابود شدند که رفتار اروپاییان مسئول این جنایت منهدم کننده شناخته شده است»(۱) و نظیر این فجایع هولناک در بسیاری از مستعمرات وجود پیدا کرده.

و نیز درست است که کشورهای استعماری برای حفظ منافع خود در مستعمرات طرحهای دقیقی، حتی برای سالیان دراز، پیش‌بینی می‌کنند و تا آن جا که می‌توانند جنبشها را در مسیر منافع خود رهبری می‌نمایند.

ولی اغراق و مبالغه در این قسمت، و آن را به یک شکل جادویی در آوردن، که مانند ارواح خبیثه زمان جاهلیّت از هر حاجب و مانعی می‌تواند عبور کند و شکل طلسم غیر قابل فتح به آن دادن، این خود یکی از بزرگترین اشتباهات کشورهای

۱- نقل از کتاب میراث خوار استعمار، ص ۷۰.

ص: ۱۸۱

شرقی، و در عین حال یکی از شاهکارهای سیاستهای استعماری است که می‌تواند به وسیله آن همه مقاومتها را در برابر خود به سادگی از بین ببرند.

روشنتر بگوییم این طرز فکر که شاید به خواسته خود غربیها و با کمک عمال و ایادی آن در شرق تبلیغ شده موجب شکست روانی غیر قابل جبرانی می‌گردد که کمترین ضایعات آن بد بینی مطلق و سلب اعتماد نسبت به هر فکر انقلابی و هر جنبش آزادی بخش است.

در واقع از قرن هیجدهم میلادی که بنا به گفته «آلبرماله» مورخ معروف (۱) کشورهای نیرومند اروپایی از تسلّط بر قطعات دیگر اروپا مأیوس شدند و ناچار متوجّه «آسیا» و «آمریکا» (آمریکای لاتین) گردیدند. (چون آفریقا در آن روز هنوز از نقاط وحشتناک و طلسمهای ناگشوده محسوب می‌شد) نهایت کوشش خود را در این راه به کار بردند که قدرت نظامی و تفوق سیاسی خود را خیلی بیش از آنچه بود به رخ ملل این مناطق بکشند و چنان به آنها تلقین کنند که قدرتهای آنها در همه زمینه‌ها غیر قابل مقابله است.

۱- تاریخ قرن ۱۸، ج ۱، ص ۱۹۸.

ص: ۱۸۲

سود این کار بسیار روشن است زیرا از این راه می‌توانند عامل روانی «ترس و وحشت» را جانشین نیروهای پرخرج نظامی کنند!

مثلًا در آن روز که مردم هندوستان تصوّر می‌کردند این شیطانهای سفید (اروپاییها) می‌توانند از درهای بسته به طور مرموزی وارد شوند و از اسرار درون خانه‌ها با خبر گردند هیچ فکر انقلابی ممکن نبود در آنها به وجود آید، و این فکر احساس حقارتی در آنها به وجود می‌آورد که بهترین ضامن بقای استعمار محسوب میشد.

امروز نیز که بقایای این افکار در مغز بسیاری از مردم شرق وجود دارد به دست آوردن آزادی کامل برای آنها میسّر نیست، با این که حوادثی مانند استقلال هندوستان و الجزایر و امثال آنها به خوبی ثابت کرد که آن افسانه‌ها تا چه اندازه از واقعیت دور بوده است.

مسأله نفوذ جادویی سیاستهای غربی در شرق از یک نظر دیگر نیز قابل مطالعه است و آن این که: عده قابل توجّهی نه به خاطر ایمان به چنان نفوذ خارق العاده، بلکه بیشتر به خاطر شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیتها، و تن در دادن به تنبلی

ص: ۱۸۳

و تمایل به انزوای اجتماعی و سیاسی که خود معلول یک سلسله نقاط ضعف روانی است، از چنین فکری استقبال می کنند.

اینها چنین وانمود می کننـد که اگر ما وارد معرکه نمی‌شویم نه به خاطر ترس از مشـکلات یا مرد میدان نبودن است بلکه ما می‌دانیم سیاسـتهای خـارجی به قـدری مرموز و ریشه دار است که مـا هر قـدمی برداریم بالاـخره به نفع آنها تمام می‌شود پس چه بهتر که به گوشه عزلت نشسته و بقیه زندگی را (اگر بشود آن را زندگی نام نهاد) نفسی می کشیم آسوده و عمری به سر آریم!

ملل شـرق باید با این طرز تفکّر و این «بدبینی افراطی» نسبت به حوادث اجتماع خود مبارزه کنند، و در عین هوشیاری و توجّه عمیق بـه سیاسـتهای بیگانگـان ایـن فکر را کـه «هر حـادثه‌ای از سـیاست آنهـا آب می‌خـورد و هرگز نمی‌تـوان از چنگـال سیاسـتهای استعمارگران رهایی جست و چه بهتر که تسلیم حوادث شویم» از مغز خود بیرون سازند.

ملل شـرق بایـد این خود باختگی و رعب و وحشتی را که از نفوذ افسانه‌ای سـیاست غرب بر اجتماعات آنها سایه افکنـده، از خود و اجتماعات خود دور کنند و قبل از هر چیز ایمان پیدا کنند که می‌توانند مقدّرات خود را به دست خویش گیرند.

ج ج

ص: ۱۸۴

۱۹- نخستین گام: یکپارچگی شرق

شرق بیدار شده و مقاومت می‌کند؛ امّا متأسّفانه راه خود را هنوز پیدا نکرده است.

تبدیل مقیاسهای کوچک محلی به مقیاسهای بزرگی که قادر به رقابت در برابر غولهای سیاست و اقتصاد باشد ضروری ترین مسأله است.

حتّی غربیها هم امروز به این نکته معترفند که کشورهای شرقی بیدار شده‌اند و می‌کوشند زنجیرهای اسارت را ازدست و پای خود بردارند، و بگفته «تیتو» در یکی از سخنرانیهای اخیرش: «شرق بیدار شده و در برابر تجاوزها مقاومت نشان می‌دهد».

آثار این بیداری را در میان امواج جنبشهای آزادی بخش

ص: ۱۸۵

که در تمامی «مستعمرات» و «شبه مستعمرات» به حرکت در آمده، و به صورت جنگها و انقلابهای محلی خودنمایی می کند، به خوبی می توان مشاهده نمود.

تکیه روی «ناسیونالیسم»، و انتخاب «شعارهای ملی» به عنان بهترین شعارهای سیاسی و اجتماعی در سراسر شرق نشانه دیگری از این بیداری است.

بدبینی و سوء ظن فوق العاده نسبت به سیاستهای بیگانه واکنش روحی غیر قابل انکاری است که شرق در برابر تجاوزها و ستمهایی که چندین قرن تحمّل نموده نشان می‌دهد.

امّا موضوع مهم این است که: شرق علی رغم آمادگی روحی برای پیش گرفتن یک راه مستقل، فراهم بودن زمینه‌های فکری برای شکستن زنجیرهای اسارت و خاتمه دادن به زندگی انگلی و وابسته به غرب، هنوز طرح صحیحی برای این کار نریخته است، بلکه گاهی از طرح‌هایی پیروی می کند که او را در جهت خلاف مقصود پیش می‌برد.

بدون شک یکی از نخستین گامها که ملل شرق برای تحقّق بخشیدن به افکار استقلال طلبانه و اصلاحی و دفاعی خود

ص: ۱۸۶

بایـد بردارند مسأله «یکپارچگی و وحدت شرق» است که با نهایت تأسف هنوز اهمیّت فوق العاده و ضـرورت آن به درستی روشـن نشده است.

برای درک این واقعیت پی بردن به اهمیّت مسـأله وحـدت (اگر چه نسبی و در پاره‌ای از قسـمتها باشـد) بایـد نخست نظری به وضع کلی جهان امروز بیاندازیم و سپس موقف خود را در این میان مورد بررسی قرار دهیم:

مورخ و فیلسوف معروف اروپـایی «آرنولـد- توئین بی» در مصـاحبه جالب و عالمانه‌ای که اخیراً با مجله «رآلیته» چاپ فرانسه کرده، نکته‌ای را درباره سرنوشت اروپا فاش ساخته که با مقایسه آن، وضع شرق نیز روشن می‌گردد. او می‌گوید:

«من فکر می‌کنم اگر واقعـاً کشورهـای اروپایی متحـد نشونـد سـرنوشتی شبیه آمریکای لاتین (که امروز به صورت کشورهایی عقب مانده و پراکنده در آمده‌اند) در انتظار آنهاست، زیرا آنچه در آمریکای لاتین اتّفاق افتاد فقط نتیجه اقدامات سرمایه داران

ص: ۱۸۷

آمریکایی نبود، خلأ اقتصادی این کشورهای جدا و نامتحد بود که موجب هجوم سرمایه‌های آمریکایی گردید، و اگر مؤسسات ما نتوانند واقعاً اروپایی بمانند بیم آن است که ما جزئی از امپراطوری استعماری آمریکا شویم»!!(۱)

همان طور که مشاهده می‌کنید «توئین بی» معتقد است که اگر کشورهای اروپایی از جلمه «فرانسه و انگلستان» که هر کدام روزی وسیعترین مستعمرات را دارا بودند، از یک وحدت قابل ملاحظه برخوردار نباشند قدرت مقاومت در برابر دولتهای نیرومندتری مانند آمریکا و شوروی را نخواهند داشت، و در آینده سرنوشتی همچون سرنوشت کشورهای استعمار زده و عقب افتاده «آمریکای لاتین پیدا خواهند نمود، و کشورهای اروپایی که هر کدام خود پیشوای استعمار بودند، از نظر اقتصادی مستعمره کشورهای نیرومندتری خواهند شد.

با این حال چگونه می‌توان انتظار داشت که کشورهای استعمار زده شرقی با ضعف بنیه اقتصادی که امروز وارث آن

۱- متن کامل این مصاحبه در روزنامه« آیندگان» شماره ۲۰/ ۴/ ۴۷ نقل شده است.

ص: ۱۸۸

هستند بدون یکپارچگی و وحدت، در برابر غولهای سیاست و اقتصاد جهان، عرض اندام کنند؟

کشورهای شرقی اگر بخواهند بدون برخورداری از یک نوع وحدت، هر کدام به تنهایی در چهار دیواری کشور خودشان تنها با قدرت اقتصادی محدودشان، از طریق دامن زدن ه ناسیونالیسم‌های محلی، خود را از چنگال اسارت قدرتهای بزرگ آزاد کنند، گرفتار اشتباه بزرگی شده‌اند.

این امری محال است، حتی برای کشورهای پیشرفته صنعتی مانند «کشورهای اروپایی»، و به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که آنها برای حفظ موجودیّت خود گرایش به وحدت را آغاز کرده‌اند و نخستین قدم آن تشکیل «بازار مشترک» و ایجاد یک واحد اقتصادی عظیم و نیرومند از شش کشور اروپایی است.

گر چه ایجاد یک وحدت کامل امروز در میان ممالک شرقی ممکن نیست، ولی با امکاناتی که برای ایجاد یک «وحدت نسبی» وجود دارد بسیاری از مشکلات بر طرف خواهد شد، زیرا با این که کشورهای شرقی در وضع فعلی قادر به رقابت اقتصادی و تکنولوژی با دولتهای بزرگ نیستند ولی

ص: ۱۸۹

امتیازاتی دارند که دست آنها را در مبارزات خود قوی و نیرومند می‌سازد.

زیرا:

اوّلًا: مجموع این کشورها، وسیعترین سرزمینهای جهان را در اختیار دارند.

ثانیاً: مجموع جمعیت و ذخایر انسانی آنها بیش از هر کشور بزرگ جهان است.

ثالثاً: منابع حیاتی موجود در مجموع این کشورها بیش از هر کشور بزرگ دیگر است.

رابعاً: ریشه تمدّنها و فرهنگهای کهن که جنبشهای فکری امروز از آن مایه می‌گیرد در هیچ نقطه جهان به اندازه شرق نیست.

اشتباه دیگری که ممکن است برای بعضی از «متفکّران شرق» پیش آید این است که تضاد و رقابت دولتهای بزرگ فرصت بسیار مساعدی به دولتهای کوچک شرق می‌دهد که هر کدام با استفاده صحیح از این رقابت می‌توانند موجودیت خود را حفظ کنند، و موانع ترقّی خود را از پیش بردارند.

ولی گویا دولتهای بزرگ بهتر از ما این حقیقت را

ص: ۱۹۰

دریافته‌انـد که ممکن است تضادها و رقابتهای آنان به نفع دولتهای کوچک تمام شود، و لـذا مـدّتی است به این فکر افتاده‌اند که به جـای رقابتهای پردردسـر، امتیازات بی‌سـرو صـدایی به یکـدیگر بدهنـد و با هم کنار آینـد، و بر سـر مناطق نفوذ خود با هم مصالحه عادلانه‌ای کنند.

آثار این طرز تفکّر، در سیمای کشورهای مختلف دنیا به خصوص شرق- به خوبی نمایان است!

بنابراین راهی جز این نیست که مقیاسـهای کوچک سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی در شرق، به مقیاسهای بزرگتر و وسیعتری که قادر به مقاومت در برابر فشار غولهای عظیم بین‌المللی باشد تبدیل گردد، و ممالک شـرقی با همکاری و همبسـتگی هر چه بیشتر در زمینه‌های مختلف، پایه یک نوع وحدت را در میان خود بریزند و بالاخره همه در برابر غرب متّحد گردند.

آری نخستین گام را باید از این جا برداشت، به همین دلیل باید به جای ناسـیونالیسم‌های محلی که «ملیّت و وطن دوستی» را تنها در مرزهای یک کشور کوچک یا یک نژاد مخصوص جستجو می‌کند، ناسیونالیسم شرق جانشین گردد و مردم شرق

ص: ۱۹۱

سراسر مشرق زمین را وطن خود بدانند، و از آن دفاع کنند و در حمایت آن از هیچ نوع کوشش و فداکاری مضایقه ننمایند.

هیچ بعید نیست که سیاستهای غربی در برانگیختن ناسیونالیستهای محلی و جنبشهای نژادی که باعث تجریه و از هم پاشیدگی شرق می‌گردد سهیم باشند و به آن دامن بزنند.

باید این حقایق را دریافت و موضوع یکپارچگی شرق را در سر لوحه همه فعالیتهای آزادی خواهانه قرار داد، و حتی در مدارس نیز به کودکان و جوانان این حقایق را آموخت. گر چه تاکنون قدمهایی در این زمینه برداشته شده و کنفرانسهایی مانند کنفراس «باندونک» که دارای اصالت شرقی خاصّی بود تشکیل گردید، و آثار عمیقی داشت، ولی باید توجّه داشت که در برابر آن هدف کلی بسیار کم و ناچیز می‌باشد.

ص: ۱۹۲

۲۰- فئوداليسم بين المللى

عصر ما عصر بزرگ شدن مقياسهاست بنابراين جاى تعجب نيست اگر مفاسد و مشكلات اجتماعى گذشته، در مقياس بزرگترى خودنمايى كند!

جنگها و صلحها و پيمانهاى نظامى و روابط بين المللى، در عصر ما بيش از هر چيز بر محور «مسائل اقتصادى» دور مى‌زند. البته نه به آن صورت مبالغه آميز كه «ماركس» و «انگلس» و پس از آنها «لنين» مى‌گويند كه نيروى متحرّك تاريخ بشر در همه زمينه‌هاى علمى و صنعتى و ادبى و اخلاقى و ... در تمام طول تاريخ تنها «مسأله اقتصاد»، و «چگونگى دستگاههاى توليد» بوده است، و بنابراين «تاريخ بشر» مساوى است با «تاريخ دستگاههاى توليد»!

ص: ۱۹۳

زيرا اين سخن، با اين عموميّت، به معناى آن است كه تمام غرايز و اميال و عواطف و انگيزه‌هاى گوناگونى را كه در روح بشر ريشه دوانده و سر چشمه فعاليتهاى اجتماعى او مى‌شود همه را ناديده گرفته و بگوييم: «انسان همچون يك دستگاه ماشين است كه براى ادامه كار خود فقط سوخت لازم دارد»!

كسانى كه چنين قضاوت مى‌كنند درست مانند طرفداران «فرويديسم» هستند كه انسان را تنها از زاويه «غريزه جنسى» مورد مطالعه قرار داده به همين دليل همه رويدادهاى زندگى بشر را در طول تاريخ معلول آن دانسته است، اينها نيز تنها به مسأله «سوخت» ماشين وجود بشر و «آب و نان» توجّه كرده‌اند و نه چيز ديگر.

ولى با اين همه سهم عوامل اقتصادى را در اين رويدادها مخصوصاً در عصر ما نبايد فراموش كرد.

آلبرماله مورّخ معروف در بخش تاريخ قرن هيجدهم مى‌گويد: «مجلس كنوانسيون فرانسه در حق انگليسها گفت: «سياست انگلستان در دفتر تجارتشان ثبت است و جنگ و صلح آنها تابع افزايش و نقصان گمركات آنهاست»!(۱)

۱- تاريخ قرن ۱۸، ج ۱، ص ۱۹۷- ۱۹۸.

ص: ۱۹۴

ولی در واقع این تنها انگلیسها نیستند که سیاستشان در دفتر تجارتشان ثبت است، غالب دولتهای امروز جهان چنین هستند. و به همین دلیل امروز غالب تقسیم بندیها و رده بندیهای ممالک جهان و تعیین میزان «ترقّی» و «رشد» و «عقب ماندگی» آنها تنها با مقیاس وضع اقتصادی و درآمد سالانه آنها صورت می گیرد.

عنوان «مترّقی» و «پیشرفته» مخصوص کشورهایی است که درآمد سالانه یک نفر به طور متوسط در آنها کمتر از مقدار معیّنی نباشد. کشورهای در حال رشد به کشورهایی گفته می‌شود که درآمد سالانه آنها از آن کمتر، و بالاخره عنوان «کشورهای عقب مانده» نصیب آنهایی است که درآمد سالانه آنها از آن نیز کمتر است.

بنابراین ترقّی، رشد، عقب ماندگی همه بر محور درآمد مادی دور می‌زند، و از ارزشهای دیگر اجتماعی وانسانی (جز آنها که می تواند روی اقتصادی اثر بگذارند) خبری نیست، و لذا همه کوششهای دولتها در این راه مصروف می‌شود که میزان «درآمد سالانه سرانه افراد» کشور خود را بالا ببرند تا روزی عنوان افتخارآمیز «کشور مترقّی»! را برای کشور خود کسب

ص: ۱۹۵

کنند، امّا راه وصول به این هدف هر چه باشد مهم نیست.

موضوع قابل توجّه این جاست که اگر این کوششها برای بالا بردن در آمد سالانه و ترقّی اقتصادی در یک مقیاس جهانی و به نفع عموم انسانها و کشورها صورت می‌گرفت جای شکرش باقی بود و ممکن بود به آن یک صورت «هدفی و انسانی» بدهیم.

ولی متأسّفانه چنین نیست، هر کشوری تنها به وضع خود می‌اندیشد و خواهان پیشبرد اقتصادی و درآمد سرانه خود می‌باشد ولو به قیمت سقوط همه کشورها و ملّتهای دیگر تمام شود، شاهد گویای این موضوع آمار هولناکی است که اخیراً در جراید انتشار یافت: «کشورهای توسعه یافته با اینکه ۲۵ درصد مردم جهان را تشکیل می‌دهند صاحب ۸۵ درصد ثروت جهانند؛ و کشورهای در حال رشد و عقب افتاده با اینکه ۷۵ درصد هستند تنها ۱۵ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند و این فاصله با گذشت زمان بیشتر می‌شود»!

این آمار نشان می‌دهد که یک اقلیّت محدود از ملّتهای

ص: ۱۹۶

دنيا صاحب اكثريت قاطع ثروتهاى جهان هستند، و در آمـد سالانه هر نفر از آنها درست معادل درآمـد سالانه هفده نفر! از اكثريّت مردم جهان مى‌باشد.

از آن بدتر اين كه، علي رغم صنعتى شدن كشورهاى ديگر، نه تنها اين فاصله با گذشت زمان كم نمى‌شود بلكه روز به روز بيشتر و اين شكاف عميقتر مى گردد.

جالب توجّه اين كه در اين كشورها نيز ثروتهاى كلان در دست عـده معدودى است مثلًا در آمريكا طبق نوشـته‌هاى ساموئيل كينك در سال ۱۹۴۶ يـك كميته تحقيق مجلس سـناى اين كشور اثبـات كرد كه «تنهـا ۵ درصـد از شـركتهاى عظيم آمريكا متجاوز از ۸۰ درصد سـرمايه كليه صنايع را در اختيار دارند، و بيش از ۶۰ درصد كليه كارگران صـنايع را به خود اختصاص داده‌اند، و ۸۴ درصد سود خالص كليه كارخانه‌ها را منحصر به خود ساخته‌اند»![(۱)]

شايـد بارهـا گفته‌ايـم: دنيـاى امروز دنيـاى بزرگ شـدن مقياسـهاست يعنى غـالب مشـكلات و بـدبختيهايى كه در گذشـته در دايره كوچكى دامنگير بشر بود امروز در يك مقياس بزرگ

۱- جامعه‌شناسى ساموئيل كينگ، ص ۱۴۷.

ص: ۱۹۷

جهانی به سراغ او آمده است.

مثلًا فئوداليسم و حكمت خان خانى را كه اجازه مى‌داد عـده محـدودى بـدون دليل به اصـطلاح صاحب «آلاف و الوف» گردنـد، و ديگران در محروميت به سر برند، برانداخته، اما خوب كه نگاه مى‌كنيم مى‌بينيم بر ويرانه‌هاى «فئوداليسم محدود گذشته» اساس يك فئوداليسم بين المللى وسـيع گذاشـته شده، و اقليّتى از مردم دنيا، در يك مقياس هولناك، صاحب اكثريّت قاطع ثروتهاى دنيا شده، و فاصـله طبقاتى خود را با ديگران روز به روز بيشتر مى‌كننـد. خطر اين فئوداليسم وسـيع بين‌المللى مسـلّماً به مراتب بيش از فئوداليسـم محـدود اسـت، و آينـده وحشـتناك و قابـل انفجـارى در پى خواهـد داشـت، افنجـارى كه در برابر آن بحثهـاى مربـوط به «زنـدگى مسالمت‌آميز» و ماننـد آن شبيه شـبحهايى هسـتند كه در يك رؤياى شـيرين مى‌بينيم و يا ماننـد نقشـهاى زيبايى كه با نوك قلم يك نقاش چيره دست روى امواج آب زده مى‌شود!

اكنون بايد ديد سرچشـمه اين «فئوداليسم جديد» كجاست و چرا اقليتى از «ملّتها» يا «شـركتها» اكثريت سرمايه‌هاى بزرگ جهان را به خود اختصاص داده‌اند؟

ص: ۱۹۸

این سؤال در واقع یک پاسخ عمده بیشتر ندارد و آن این که: دنیای امروز به دو بخش تقسیم شده اقلیّتی به صورت «تولید کننده» و اکثریتی به صورت «مصرف کننده» در آمده‌اند.

به عبارت روشنتر: ممالک پیشرفته صنعتی همان طور که سابقاً فرآورده‌هایی بیش از احتیاج خود گاهی تا چندین صد برابر تولید می کنند، کشورهای استعمار شده غیر صنعتی نیز می کوشند از این عطایا و موهبتهای زندگی غربی برخوردار گردند، بدیهی است تولید کنندگان فرآورده‌های خود را به رایگان در اختیار دیگران نمی گذارند، پول می‌خواهند آن هم پول خودشان. بنابراین کشورهای مصرف کننده باید بکوشند واحد پول تولید کنندگان را (وبه اصطلاح ارز) به دست آوردند، اما از چه راه؟ از طریق فروختن موادّ اولیه‌ای که برای تولید کنندگان جالب است. به چه قیمت؟ به همان قیمتهایی که تولید کنندگان تعیین نموده‌اند، و گاهی نام آن را قیمتهای بین المللی می گذارند.

به همین دلیل بسیار دیده می‌شود که موادّاولیه به قیمت بسیار نازلی مثلًا از کشورهای شرق به غرب می‌رود و به صورت

ص: ۱۹۹

مصنوعاتی گاهی صدها برابر قیمت اوّل باز می گردد.

و همین تفاوت دایمی است که فاصله بین این دو دسته را همواره به نفع تولیدکنندگان و به زیان کشورهای مصرف کننده تغییر می‌دهد.

دسته اوّل را روز به روز ثروتمندتر و دسته دوّم را فقیرتر می‌سازد.

کشورهای غیر صنعتی و مصرف کننده چیزی غیر از موادّ اولیه و منابع طبیعی خود برای عرضه کردن ندارند، ببخشید، گاهی کارهای فشرده خود را نیز عرضه می کنند. فی المثل صنایع دستی و ظریف آنها که مبالغ هنگفتی «کار متراکم شده» در آن انباشته است به قیمت بسیار نازلی فروخته می‌شود.

مثلًا اگر بازار فرشهای شرقی و مانند آن در غرب داغ است به همین دلیل است که کار در این محیطها فوق العاده ارزان می‌باشد، به طوری که اگر بخواهیم یک قطعه فرش را با همین وضع با کارگر غربی تهیه کنیم ممکن است قیمت آن بیش از ۲۰ برابر قیمت فعلی شود زیرا یک کارگر ساده غربی در بسیاری از موارد به کمتر از ساعتی یک دلار (حدود ۸ تومان) قانع نیست!

ص: ۲۰۰

خلاصه فئواليسم بين المللى با تمام آثار شوم و وحشتناك آن (از قبيل تراستها و كارتلها و بانكهاى سودجوى جهانى و جنبشهاى استعمارى وابسته به آنها) در راهى كه دارد همچنان پيش مى‌رود، و كشورهاى شرقى را كه غالب غير صنعتى و مصرف كننده هستند فقيرتر مى‌سازد مگر اين كه فرمول زندگى مردم اين سامان عوض شود. امّا چگونه و با چه برنامه‌اى؟

ص: ۲۰۱

۲۱- دورانی سخت در راه گسستن پیوندهای استعمار

اشاره

وابستگی بیش از حد «شرق» در مسائل حیاتی، به خصوص فرآورده‌های صنعتی، به «غرب» که در نظر ظاهربینان و کوته فکران حکم یک ضرورت پیدا کرده، بی شباهت به وابستگی افراد معتاد، به موادّ مخدّره، نیست. آنها نیز پس از انحراف و اعتیاد، مصرف این مواد را یک ضرورت حیاتی برای خود می‌پندارند و به همین دلیل حاضر به دادن همه چیز در راه آن هستند!

این هم روشن است همان طور که افراد معتاد برای رهایی از چنگال این عادت شوم دوران سخت و ناراحت کننده‌ای را باید بگذرانند: دوران امساك شدید و مبارزه قطعی با

ص: ۲۰۲

اعتیـاد، و پس از آن دوران نقـاهت و تجدیـد نیرو و نشـاط از دسـت رفتـه، همچنین شـرق برای رهـایی از شـر این وابسـتگی غلـط و خطرناك باید رژیم سختی را در پیش گیرد، و برای گرفتن این رژیم فداکاری زیادی باید به خرج دهد.

برای قطع «پیونـدهای سـرطانی این وابسـتگی» و از میـان بردن همه آثـار شوم این «اعتیاد مهلك» گذرانـدن مراحل زیر لازم و قطعی است.

۱- راه اقتباس صحیح

شرق بایـد قبـل از هر چیز راه صـحیح اقتبـاس جنبه‌های مثبت تمـدّن غربی را بیاموزد، یعنی آنچه را به او امکان اسـتقلال اقتصادی و فرهنگی و سیاسـی می‌دهـد به خوبی فرا گیرد، و بهـای منـاسبی که آن را از صورت یك مبادله شـرافتمندانه بیرون نبرد، در برابر آن بپردازد.

قسـمتهای مثبت و مفیـد را بـدون تعصب بپـذیرد و قسـمتهای منفی و یا مشبتهائی که به قیمت از دست دادن حیثیت و موجودیت او یا قسمتهای مثبت‌تر تمام می‌شود به دور بریزد.

زندگی مردم ژاپن در پاره‌ای از قسمتها می‌تواند الهام بخش سایر کشورهای شرقی گردد.

ص: ۲۰۳

«در سال ۱۸۵۴ دسته‌ای از کشتیهای ایالات متحده آمریکا دو بندر ژاپنی را به زور برای تجارت خود گشودند، و به دنبال ایشان دولتهای انگلستان و فرانسه و روسیه نیز حق تجارت در آن سرزمین را به دست آوردند (و به این ترتیب کشور ژاپن میدان تاخت و تاز دول استعماری شد).

در اثر تحریک غرور ملی ژاپنیها انقلاب ۱۸۶۷ به وجود آمد. این انقلاب گو این که به توسط «فرماندهی کل قوای ژاپن» و به «تحریک دولتهای استعماری» (مانند همیشه) به خون کشیده شد، ولی به هر حال موجب قیام ملّت برای کسب (و اقتباس صحیح) تمدّن غرب گردید. در این قیام امپراطور جدید ژاپن، «موتسو هیتو»(۱) که با ملّت همراه بود تجدید ساختمان ژاپن؛ و تجدّدطلبی مردم را (به طرز صحیحی) رهبری نمود.

از کشورهای انگلستان و فرانسه و آلمان مستشاران و افسران و استادان لایقی (با توجّه به همه جهات مطلب) طلبید، و به اروپا و آمریکا دانشجو فرستاد (و رهبری دانشجویان را در مدّت تحصیل در خارج به عهده گرفت) و در سراسر ژاپن

۱- موتسوهیتو(Mutsu Hito)

ص: ۲۰۴

دبستانها و دبیرستانها تأسیس نمود.

و از سال ۱۸۷۰ به بعد به کشیدن راه‌های آهن و خطوط تلگراف و ساختن کشتیهای جنگی پرداخت ...

صنایع وسیع ژاپن به زودی بازارهای آسیایی را زیر سلطه خود گرفتند. نفوس آن کشور نیز به سرعت تکثیر پذیرفت، و در سرزمینی که بیش از نصف فرانسه وسعت نداشت ۷۰ میلیون! جمعیت حاصل آمد (بدون این که تز حساب نشده و احیاناً استعماری کنترل موالید را پیش بکشند و از فزونی جمعیت که مسلّماً موجب فزونی نیروی انسانی و پیشرفت در زمینه‌های مختلف است بهراسند) جمعیتی که مجهز به صنایع مدرن و قوای نظامی و دریایی، نیرومند بودند، در حالی که هنوز قسمت اعظم این سرزمین (توجه کنید: قسمت اعظم!) غیرقابل استفاده بود ...

به زودی ژاپن نیروهای استعماری اروپایی و آمریکایی را شکست داد ... و بدین طریق بود که کشور ژاپن از صورت یک کشورعقب مانده که مورد هجوم گرگهای استعمار قرار گرفته بود به صورت یک کشور مترقّی ... در آمد.(۱)

۱- میراث خوار استعمار، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

ص: ۲۰۵

امروز هم صنایع ژاپن علاوه بر نفوذ در بازارهای آسیایی و آفریقایی، به بازارهای اروپا و آمریکا نیز راه یافته، و در بسیاری از زمینه‌ها با آنها سرسختانه رقابت می‌کند. در حقیقت کشور ژاپن هیچ گونه امتیاز خاصّی ندارد که این امکانات را برای آن فراهم ساخته باشد، و می‌توان گفت امکانات بسیاری از کشورهای دیگر شرق در زمینه‌های مختلف با ژاپن برابر می‌کند، یا از آن بیشتر است.

بنارااین دلیلی ندارد که همه کشورهای شرق- با یک روح همبستگی و هم‌دردی- به پانخیزند و زنجیر اسارت استعمار اقتصادی و فرهنگی غرب را پاره نکنند.

۲- قطع پیوندهای وابستگی

شرق به هر حال باید خود را آماده قطع پیوندهای غلط اقتصادی خود را از غرب کند، و روابط جدیدی بر اساس صحیح، همچون روابط دو تاجر مستقل، بر اساس احترام متقابل، نه به معنای زندگی انگلی و اتکالی یک فرد مستمند به یک ثروتمند خودخواه، برقرار سازد.

تدریجاً دروازه‌های باز خود را به روی مصنوعات غرب ببندد، و افراد را به مصرف مصنوعات داخلی تشویق

ص: ۲۰۶

نماید، و در صورت لزوم از هر گونه امساک و روزه داری در این قسمت مضایقه نکند، و این وضع را تا آن جا ادامه دهد که توازن کاملی میان «صادرات و واردات صنعتی» آنها به وجود آید، و این رقم وحشتناک برتری واردات صنعتی بر صادرات به «صفر» برسد.

برای این کار باید آن چنان موج تبلیغات نیرومندی در سراسر شرق به راه بیفتد که همه این حقیقت را به وضوح دریابند که وابستگی فعلی به مصنوعات غرب یک نوع زندگی انگلی شرم آور است، و این نوع زندگی علاوه بر ذلت و سرافکندگی و زبونی پایانش مرگ است. این نوع زندگی هرگز برای یک انسان آزاده مایه افتخار نیست، و شایسته نیست.

به عکس مصرف کردن مصنوعات داخلی افتخار بزرگی محسوب می‌شود، هر چه این مصنوعات از نظر ظاهر برابر با انواع مشابه خارجی خود نباشد.

این مبارزه باید تا بیرون راندن کامل «گرگهای استعمار» ادامه یابد.

ج‌ج

ممکن است کسانی تصوّر کنند این انزوای اقتصادی

ص: ۲۰۷

عملی نیست و باعث فلج شدن اجتماعات امروز شرق که از فرق تا قدم در مصنوعات غربی فرو رفته‌اند، خواهد شد.

ولی تجربه پاسخ قاطعی به این گونه پندارهای غلط و آمیخته به ضعف و زبونی می‌دهد. چین کمونیست این نقشه را به طور کامل پیاده کرده، و نه تنها دروازه‌های باز خود را به روی مصنوعات بیگانه، بدون موازنه، بسته است بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز در یک نوع انزوای شدید قرار گرفته. با این حال نه تنها این انزوا از قدرت و سرعت پیشرفت او نکاسته، بلکه غرور ملّی آنها را برای یک سازندگی اجتماعی همه جانبه، زنده ساخته، تا آن جا که کشور آنها- علی رغم همه مشکلاتی که از طرف دولتهای استعماری برای آنان فراهم می گردد- به صورت یکی از نیرومندترین و زنده‌ترین کشورهای جهان در آمده است.

این امر نشان می‌دهد که ترس و وحشت از چنین انزوایی به کلّی بی‌اساس است.

اشتباه نشود مردود بودن رژیم سیاسی یا اقتصادی چین از نظر ما مانع از توجّه به جنبه‌های مثبت جنبش اجتماعی آنها نخواهد شد.

ولی به هر حال اجرای این طرح (طرح بیرون

ص: ۲۰۸

ریختن صنایع بیگانه) در شرایط فعلی زندگی مردم شرق نیازمند به «فداکاری فراوان» است، همان فداکاری که مردم ژاپن کردند، همان فداکاری که مردم روسیه عقب مانده تزاری، و چین منزوی کردند.

آنها می‌گفتند هر چه نداریم باید نپوشیم، نخوریم، نخریم و از آن استفاده نکنیم. این شعاری است که گفتنش آسان است امّا انجامش به همان مقدار مشکل.

۳- مبارزه پی‌گیر با فرار مغزها

خطری که از ناحیه فرار مغزها و استعدادهای لایق و بارور، کشورهای شرق را تهدید می‌کند به مراتب از خطر فرار سرمایه‌های مادی و ارزها بیشتر است.

گر چه نقش ذخایر انسانی در سازندگی اجتماعات هنوز در این محیطها به طور کامل مورد توجّه واقع نشده، ولی به هر حال جای انکار نیست هر سرمایه و منبع قدرتی آن گاه منبع قدرت و سرمایه خواهد شد که انسانی روی آن ایستاده باشد، و مغز توانایی آن را رهبری کند.

و با توجّه به این که «آفرینش» در بذل و بخشش منابع

ص: ۲۰۹

مادی آن قدر سختگیری نکرده که در دادن مغزهای متفکّر و پر نبوغ.

و نیز با توجّه به این که کارهای خلاق در عصر ما از صورت کارهای ساده که از عهده همه کس برآید خارج شده و به صورت تکنیکهای دقیقی در آمده که تنها افراد پر استعداد قدرت هدایت آن را دارند.

با توجّه به این اصول، مصیبتی را که ممالک در حال رشد، و آنها که می‌خواهند عقب ماندگیهای خود را به سرعت جبران کنند، از فقدان مغزهای متفکّر می‌بینند چقدر دردناک و قابل اهمیّت است.

منابع سرشار شرق را باید تنها استعدادهای سرشار متفکّران شرق استخراج کند، و استخدام مغزهای بیگانه گذشته از تأثیر عمیقی که در پرورش عقده حقارت، و تحکیم پایه‌های استعمار اقتصادی و سیاسی دارد، به این می‌ماند که شخص بی‌سواد ثروتمندی کلید تمام گنجهای خود، حساب و کتاب آن را به بیگانه‌ای بسپارد خود از آن بی خبر بماند.

برای جلوگیری از فرار مغزها سه کار باید به موازات هم انجام یابد.

ص: ۲۱۰

اوّلًا، تا آن جا که ممکن است دانشگاهها توسعه داده شود و از این همه مخارج تجمّلی و غیر ضروری کم شود و به توسعه دانشگاه در تمام شهرهای مهم افزوده شود، به طوری که تحصیلات عالی، درست همانند تحصیلات متوسطه و ابتدایی به روی همه کس باز شد و نیازی به افکندن رحل اقامت در دیار بیگانه و حل شدن در آن اجتماعات پیدا نشود.

ثانیاً، وسایل دلگرمی تحصیل کرده‌ها و آنها که تحصیلات عالی خود را با موفقیّت گذرانده‌اند- تا آن جا که ممکن است- فراهم گردد، و به جای این همه پروبالی که به اصطلاح به هنرمندان و هنرپیشگان داده می‌شود، به این قشر داده شود، و به طرز صحیحی به اجتماع معرفی گردند، و مخصوصاً نباید فراموش کرد که ایجاد دلگرمی همیشه نیازمند به صرف پول هنگفت نیست که به عذر نبودن امکانات تعطیل گردد.

ثالثاً، باید از دوران دبستان کوشش کرد که اصول اخلاق و ایمان و علاقه به آب و خاک و هموطنان آن چنان که در افراد تزریق شود و روح حق‌شناسی نسبت به سرزمینی که آنها را پرورش داده آن چنان زنده گردد، که بازگشت به وطن و خدمت به چنان سرزمینی که همه گونه امکانات خود را به رایگان

ص: ۲۱۱

در اختیـار افرادش گـذارده، به صورت یـک دین وجـدانی درآیـد، و افراد بـا الهام از یک انگیزه درونی خود را موظّف به ادای این دین بدانند.

مسلّم است هنگامی که درهای تحصیلات عالی به روی افراد بسته باشد، و مثلًا از سی‌هزار نفر دیپلمه آماده برای شرکت در دانشگاه تنها سه هزار نفر حق شرکت داده باشند.

و هنگـامی که مغزهای توانا پس از سالیان دراز زحمت طاقت فرسا و خون جگر، به صورت یک گنجینه مهجور و فراموش شـده در آیند، و افراد دیگری که در هیچ چیز با آنها برابری ندارند. با استفاده از یک سلسله تشبثات و عناوین توخالی، به همه چیز برسند.

و مـادامی که ارزش اصـیل در فکر افراد همان ارزش مادی و پول و آب و دانه باشـد و مفاهیم دیگر از قبیل حق‌شناسـی، خـدمت به نوع، و علاقه به وطن هیچ گونه ارزشـی نداشته باشد نباید انتظاری جز ادامه وحشتناک فرار مغزها، و خالی شدن هولناک این مناطق ازاستعدادهای خلاق داشت، و تنها با حرف و سخن هم نمی‌توان جلو آن را گرفت.

۴- مبارزه با لوکس پرستی

تجمّل پرستی همیشه مذموم و زشت است ولی اگر با

ص: ۲۱۲

مصنوعات بگیانه صورت گیرد به درجات مذمومتر و زشت‌تر.

چه کسی است که نداند امروز بازارهای شرق مملو از اجناس لوسک و تجمّلی غربی است، و این اجناس رقم بسیار مهمّی از واردات این کشورها را تشکیل می‌دهد، از اتومبیلهای لوکس تجمّلی گرفته، تا هزاران نوع اسباب بازی خودکار و ترانزیستوری، و عروسکهای خوشگل و خوش تیپ! درست به شکل همان دختر بچّه‌های غربی با همان چشمهای آبی و موهای طلایی، بعضی با صدا، بعضی متحرّک بعضی غیر متحرّک و هکذا! ...

این سرگرمیها و اسباب بازیها که بعضی برای بزرگسالان و بعضی برای کودکان ساخته شده، به ضمیمه انواع وسایل زیبایی از مژه‌های مصنوعی گرفته، تا پوستیژهای گوناگون و انواع پودرها و شیرهای زیبایی، که در واقع اسباب بازی زنان شرقی را تشکیل می‌دهد، روی هم رفته مبالغ هنگفتی از ارزهای این کشورها را می‌بلعد، ارزهایی که به قیمت عمر و جان مردم این سامان به دست آمده.

و اگر غلط نگفته باشم وضع بعضی از مردم شرق در این قسمت بی شباهت به وضع جوان ولگردی که خون خود را

ص: ۲۱۳

می‌فروشد تا شبی را با هروئین و می و مطرب به صبح آورد، نیست.

کمترین اثری که خروج این ارزها دارد این است که رقم مهمّی از ذخایر ملّی این کشورها را به باد می‌دهد، و مانع هر گونه پس‌انداز، و تشکیل سرمایه‌های بزرگ و بالاخره صنعتی شدن این کشورها می گردد.

مردم شرق باید به سوی یک زندگی ساده توجیه شوند، و خطری را که این تجمّل پرستیها برای پس انداز و تشکیل سرمایه‌های بزرگ و صنعتی شدن، علاوه بر زیانهای فراوان اخلاقی آنها دارد به وسیله مطبوعات، رادیوها، و فرهنگ و دیگر وسایل و طرق، درست دریابند.

و به موازات این توجیه و تبلیغ جلو این سیل مرگبار لوکس پرستی نیز گرفته شود. ذکر این نکته قابل توجّه است که «جهش خیره کننده اقتصادی» بعضی از کشورهای کمونیستی مانند روسیه، به مقدار زیادی مدیون مبارزه با همین لوکس‌پرستی و تجمّل‌طلبی بوده است، آنها چند سال جلو این سیل را گرفتند، و توانستند با ارز هنگفتی که از این راه به هدر می‌رفت دست به یک جهش بزرگ اقتصادی بزنند.

ص: ۲۱۴

۵- خطر زندگی اقساطی

تبدیل زندگی آرام مقطوع به زندگی مشوش و لرزان اقساطی یکی دیگر از گرفتاریهای خطرناک مردم شرق است.

برای روشن شدن این واقعیّت ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که: دانشمندان اقتصاد، برای ثروت، سه نوع مصرف قائل هستند «ضرورت»، «میل» و «هوس».

مصارف ضروری مصارفی است که نیازمندیهای اصلی زندگی را تشیکل می‌دهد از قبیل خوراک و پوشاک و مانند اینها.

«امیال» در مورد مصارفی گفته می‌شود که جنبه نیازمندیهای اصلی ندارد ولی یک نوع «توسعه در زندگی» و تحصیل رفاه بیشتر محسوب می گردد.

بالاخره «هوس» را درباره مصرفی می گویند که از متن و حاشیه زندگی بیرون است، و تنها وسیله ارضای پاره‌ای از خواسته‌های غیر منطقی و غیرعقلایی می‌باشد.

این نکته نیز بسیار قابل توجّه است که آمار نشان می‌دهد بیشتر ثروتها و سرمایه‌های بشر در دو قسمت اخیر مصرف می گردد، و بخش اوّل تنها قسمت محدودی از ثروت بشر را جذب می‌نماید!

ص: ۲۱۵

زنـدگی اقسـاطی کمتر در مورد بخش اوّل دور می‌زننـد زیرا مردم آنهـا را غالباً بـدون اقساط تهیّه می‌کننـد، بلکه قسـمتی مربوط به بخش دوّم و قسمتی مربوط به سوّم است.

این نوع زنـدگی گر چه در بـدو نظر چنین می‌نماید که تسـهیلات فراوانی برای مصـرف کنندگان کم درآمد به وجود می‌آورد و به همه آنها امکان می‌دهد که از تمام وسایل حتی وسایل تجمّلاتی و لوکس زندگی بهره‌مند گردند.

ولی با کمی دقّت روشن می‌شود که عادت به این نوع زندگی سبب می‌شود که آخرین رمق اقتصادی مصرف کنندگان کم درآمد در چاله‌هـای هولنـاك ایـن اقسـاط کـه به دست خـود در اطراف خـویش کنده‌انـد نـابود گردد، و از هر گـونه پس انـداز و تشـکیل سرمایه‌های بزرگ، از طریق به هم پیوستن سهام کوچك، محروم بمانند.

و در عوض سرمایه داران بزرگ خارجی قسمت مهمی ازباب اصل مصنوعات و قسمت مهم دیگری از باب «بهره و سود اقساط» که رقم کلانـی را تشـکیل می‌دهـد دریافت دارنـد، و با یک معامله دو معامله انجام دهنـد یکی فروش مصـنوعات وازده خود و دیگری دادن وام و گرفتن بهره و ربای هنگفت!

ص: ۲۱۶

و اینها همه مولود آن تسهیلات فریبنده است که همه کس را به تهیه همه گونه اجناس ولو هیچ گونه ضرورتی نداشته باشد تشویق می کند.

البتّه انکار نمی‌توان کرد پرداختن اقساط در بعضی از موارد مشکلاتی را حل می کند، ولی نه به این صورت رسوایی که امروز در محیطهای ما درآمده است.

و عجیب این است که چون اجناس لوکس اقساطی غالباً چشمکهای فریبنده‌ای دارند و افراد را بدون مطالعه کافی در پیرامون امکان پرداخت اقساط لازم، اسیر چشمکهای خود می‌سازند، بسیاری از این خریداران در دام عنکبوتی اقساط گرفتار می‌آیند، و سود پشت سر سود به اصطلاح «بابت دیر کرد» باید بپردازند، و بالاخره فکر و اندیشه و روح آزاد آنها را در چنگال خود چنان وامانده می کند که از خود به دیگری نمی‌پردازند، و از بینش کافی در مسائل کلی و اصولی زندگی محروم می‌مانند.

باید مردم این سامان را به خطرات این نوع زندگی آشنا ساخت و جلو این افراط کاری را گرفت، و ثروتهای سرشاری که از این را به هدر می‌رود برای رشت اقتصادی سالم

ص: ۲۱۷

و امکان صنعتی شدن ذخیره نمود.

۶- توریستها

وجود دروازه‌های باز شرق آن هم شرق سخاوتمند و مهمان نواز! در برابر توریستها که در میان آنها- مخصوصاً در سالهای اخیر- افراد جاسوس و ولگرد و گدای پشمالو نیز وجود دارد یکی از مشکلات این کشورهاست.

درست است که این توریستها به ظاهر مخارجی در کشورهای شرقی می‌کنند و به این وسیله مبلغی ارز با خود می‌آورند، ولی این موضوع مانع از این نخواهد بود که جهات دیگر قضیه مورد مطالعه واقع شود و تعدیل عاقلانه‌ای در آن صورت گیرد.

بسیاری از آنها با یک دنیا تحقیر با مردم این نقاط رو به رو می‌شوند و عقده حقارت آنها را ریشه دارتر از آن چه هست می‌سازند.

عدّه‌ای از آنها مبلغ عقب افتادگی شرق پس از بازگشت، در میان ملل خود هستند، و روزنامه‌ها و عکس و تفصیلاتی که پس از مراجعت از شرق ارائه می‌دهند شاهد گویای این مدّعاست.

بعضی یک مشت بدآموزی و فساد اخلاقی با خود به ارمغان

ص: ۲۱۸

می‌آورند، و جمعی از غرب زدگان، با تماشای آنها «آن چنان‌تر» می‌شوند.

بعضی برای هدفهای استعماری و سیاسی خود را درقالب توریست جا زده و هزار گونه لطمه جبران‌ناپذیر می‌زنند.

بعضی هم انصافاً دست گداهای خودمان را از پشت بسته و نان آنها را چوب کرده‌اند!

مجموع این ملاحظات سبب می‌شود که شرقیهای مهمان نواز و سخاوتمند! در این سخاوت و دروازه‌های باز تجدید نظر کنند، و برنامه‌های توریستی را تحت کنترل و حساب در آورند، و به خاطر درآمد مختصری سرمایه‌های مادی و معنوی بزرگتری را از دست ندهند، و شرایط و برنامه‌ای برای آنها در نظر بگیرند گو اینکه این ملاحظات اصولی از این منافع بکاهد. دروازه کشورهای خود را تنها به روی آنها بگشایند که دارای شخصیت و دارای اهداف صحیحی هستند.

ص: ۲۱۹

۲۲- احیای ارزشهای اخلاقی

شرق در گذشته سرچشمه اخلاق بود.

پیامبران و ادیان بزرگ و مصلحان اخلاقی حتی مسیح علیه السلام پیامبر بزرگی که غربیها معمولًا پیرو آیین او هستند همه از شرق برخاسته‌اند.

و در آن روزها که شرق مرکز بزرگترین تمدّنهای جهان بود و عصر طلایی تاریخ شرق محسوب می‌شد یک سلسله اصول اخلاقی بر افکار مردم این سامان حکومت می‌کرد.

شرق کم کم به خواب فرو رفت و هنگامی از این خواب سنگین چشم باز کرد که غرب با سرعت تمام به سوی یک «زندگی صنعتی» می‌شتافت، و میراث علمی شرق را بهتر از

ص: ۲۲۰

خود او حفظ نموده! و از آن در این نهضت صنعتی و علمی مایه می گرفت.

شرقی خواب آلود که دست پاچه شده بود هیچ چیز را نقدتر از این ندید که به دنبال قافله غرب بدود، و همه چیز- حتی اخلاق و مذهب- را از او بخواهد، در حالی که خود غرب به همان نسبت که در زندگی ماشینی فرو می‌رفت عواطف و ارزشهای اخلاقی خود را- جز اصولی که ترک آن موجب لنگی زندگی صنعتی او می‌شد- از دست می‌داد.

فجایع دردناک دوران استعمار که هنوز نمونه‌هایی از آن در جنوب آفریقا در کشور نژادپرست «یان اسمیت‌ها»! و کشورهای دیگری به چشم می‌خورد، و جنایات جنگهای جهانی، و جنگهای محلّی طولانی و وحشتناکی در ویتنام و بیافرا و خاورمیانه که آتش افروز همه آنها غربیها هستند مقیاسی برای احترام آنها به اصول اخلاقی است.

به گفته خود دانشمندان غرب- آنها که در میان این هیوهای گیج کننده توانسته‌اند ارزش انسانی خود را حفظ کنند- غرب علی رغم ظاهر آراسته که دارد از درون بیمار است.

ص: ۲۲۱

امنیت و آرامش روحی را از دست داده، ترس از جنگ مانند یک کابوس وحشتناک او را آزار می‌دهد، در محیط زندگی داخلی و اجتماعی خود احساس امنیّت نمی کند.

غوغای ماشینی و زندگی یک نواخت و بی‌روح ماشینی، روح او را سیراب نمی‌سازد. دائماً برای تنوعی در این زندگی- حتّی به قیمت پاره کردن تمام قیود و رسوم اجتماعی که زندگی هیپی‌ها نمونه‌ای از آن است- می کوشد، باز هم گمشده خود را نمی‌یابد. سعی می کند خود را به عالم بی‌خبری بکشاند- آن جا که سخنی از هیچ نیست- از مواد کشنده خطرناکی همچون «هروئین» و «ال. اس. دی» برای رسیدن به آن عالم کمک می گیرد، خلاصه نمی‌داند خلأ موجود در این زندگی خالی را چگونه پر کند.

حادثه‌ای که در این اواخر در شهر رؤیاپرستان یعنی «هولیود» روی داد، همان شهری که می کوشد دنیایی را سرگرم کند و به اصطلاح نشاط و شادی برای جهانیان بیافریند، پرده از روی این واقعیت دردناک برداشت و گوشه‌ای از این تراژدی غرب را نشان داد.

ص: ۲۲۲

پس از کشته شدن «شارون تیت» یکی از ستارگان معروف «هولیود» و عدّه دیگری از ثروتمندان این شهر سینمایی- آن هم به طرز فجیع و بسیار وحشیانه- یکی از مخبران جراید آمریکا با همسر او فیلمساز لهستانی به نام «پولانسکی» مصاحبه‌ای به عمل آورد و در آن شرایط مخصوص که بر اثر این حادثه تکان دهنده آمیخته با هوشیاری و روشن بینی خاصّی بود جمله‌های جالبی گفت که ترجمان واقعیت و مفهوم نهایی زندگی در محیطهای ماشینی امروز است. او گفت:

«من می‌بینم که انسانیت در کوچه تاریکی می‌دود که انتهای آن چیزی جز «نگرانی مطلق» نیست. به گمان من انسان در مسابقه‌ای است برای نابودی خود، و دنیایی که در آن زیست می‌کند.

ما همه از درون خود بیماریم، و این بیماری در ساده‌ترین شکل خود که همان نداشتنی ظرفیت برای دوست داشتن، و دوست داشته شدن است، نمود می‌کنند ...»!

هنگامی که امثال پولانسکی که از پول و شهرت کافی و

ص: ۲۲۳

زندگی مرفه بهره‌مندند و در یک محیط رؤیایی از زیباییها زندگی می‌کنند، به عنوان یک واقعیت محسوس و ملموس این چنین ناله سر می‌دهند، تکلیف دیگران روشن است.

آری سرانجام این زندگی همان است که این آقای فیلم ساز ثروتمند «شخصاً» در «انتهای کوچه» به آن رسیده است، و آن «نگرانی مطلق» است، آری «نگرانی مطلق».

و اگر او فیلمی از زندگی خود و میلیونها افرادی که در مراکز تکامل تمدّن ماشینی امروز به سر می‌برند، و برای رسیدن به انتهای این کوچه به مسابقه خطرناکی دست زده‌اند، بسازد، و این فیلم برخلاف معمول بر اساس واقعیتهای لخت و عریان- و نه رؤیاها- پی ریزی شود، صحنه‌های آخر آن جز ناکامیها، شکستها، ناامنیها، اضطرابها، و بالاخره بد بختی مطلق چیزی نخواهد بود.

این همان است که «نگرانی مطلق» به آن نام داده‌اند، و مانند خوره از درون، انسان را می‌خورد و می‌تراشد و از بین می‌برد.

این همان حالتی است که به زندگی سه هزار میلیون نفر انسان، رنگ جنگ و رنگ مرگ داده است، و آن را به طرز

ص: ۲۲۴

وحشتناکی تو خالی و بی‌ارزش جلوه گر ساخته!.

بشریت امروز اگر از درون بیمار نبود آیا معنا داشت که آن چنان انبار زراد خانه اتمی خود را- به گفته خبر گزاریها- مملو از خطرناکترین وسایل نابودی خود کند، که یک پنجاهم آن (فقط ۱۵۰)! برای نابود کردن تمام آبادیهای روی کره زمین کافی باشد؟!

در حالی که هنوز بیش از دو سوم مردم دنیا- طبق آمارها- در گرسنگی به سر می‌برند.

اینها و دهها نمونه دیگر که همه می‌دانیم شاهد گویایی از بیماری درونی است، همان بیماری که برای درمان آن راهی جز احیای ارزشهای اخلاقی و انسانی، و استفاده از همه امکانات و بسیج همه وسایل تبلیغاتی و فرهنگی به این منظور، وجود ندارد.

پایان

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».